۱۲۵۹

تأیید المسلمین فی اثبات خلافة خاتم النبیین

از [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا الصادق الامین خاتم الانبیاء والمرسلین محمد وآله الطیبین الطاهرین

ابد الآبدین حمد وشکر خداوندی را سزاست که خالق جمیع مخلوقات ورازق تمامی مرزوقات است مستغنی است از

احتیاج وغنا منزه است از موت وفنا مبرا است از غفلت ونوم معرا است از منقصت والوهیت ابی وسجانه ما در و پدر و صاحبه

وولد پیدا کننده سازنده عالمیان است خداوند واجب الوجود واحد وصمد حقا که آن معبود یکتا متصف بجمیع محامد ومناقب آنخالقست

وپاک ومنزه از تمامی نقائص ومعائب است هر مخلوق ناچیز در ذات وصفات از خالق خود جدا است از عرش برین و بهتر

ارض وسما است [illegible] نامحدود درود وسلام تام هدیه ارواح انبیای کرام پیغمبران ورسولان ذوی الاحترام آنخداوند ملک علام علیهم الصلوة والسلام

است [illegible] جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة والثناء که افضل رسولان خالق یکتا است خاتم

النبیین شفیع المذنبین [illegible] رئیس تمام دنیا وملقب بلقب [illegible] وفارقلیطا [illegible] سید [illegible] آنجناب

[illegible] مطیع وفرمانبردار آن حضرت مستحق بهشت عنبر سرشت وآن لائق واحق است الحق که

الحق که ماجرای انجام نصارای نجران بر حقیت نبوت آن افضل انبیا و پیغمبران دلیل قاطع است و بکمال وضاحت
و بلاغت قرآن بر صدق دعوی آن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم حجت ساطع و صلوة و سلام
بران امام عرش مقام که داماد و جانشین و برادر و پیغمبر ذوی العز و الاحترام است نام پاکش علی بن ابیطالب و
برپا کننده دین مبین و غالب کل غالب است از جمیع گناهان و خطاها منزه و معصوم و جلالت شانش بهمه کس
معلوم است بی شبهه از زبان شمشیر و شمشیر زبان آن عالیجناب رواج مذهب حق اسلام حاصل گردید و بلا ریب
آنجناب هدایت مآب این دین مبین را در اطراف و اکناف روی زمین شائع و منتشر گردانید و رای آنجناب
و هر دو فرزندان آن عالی قباب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم کسی را بجز اصحاب برای مباهله
اختیار نمود و جناب خالق سبحان در حق آن جناب و نفس نفیس پیغمبر انس و جان کلمه انفسنا را در آیه مباهله
نازل فرمود و درود و تحیت بر یازده فرزندان آنحضرت که هر یک از ایشان بعد از دیگری امام بحق و وصی پیغمبر اند
و مثل پدر بزرگوار و جد عالیمقدار خود از همه گناهان و عیبها پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر **بعد حمد و صلوة**
راقم این کلمات حق سمات حیان بر صفائح خواطر اخلای روحانی و اودای یمانی می نگارد که چون رساله تائید
المسلمین فی اثبات نبوة خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطیبین که در جواب رساله هندیه بعض پادریان ملت عیسویه
بر عایت مثل مشهور جواب ترکی بترکی و بمقتضای کلموا الناس علی قدر عقولهم در زبان هندی بمعرض تحریر در آمده
بحمد الله تعالی بر مطالب رائقه و مضامین انیقه لائقه قابل ملاحظه و استماع زمره شائقه مشتمل و محتوی گردیده
لیکن بسبب اینکه مقاصد جلیله بهیه آن بعبارات هندیه لباس اظهار پوشیده در نظر ظاهر بینان وقعی و رتبه نداشت
و هم اکثر عجم و امثال ایشان که مانوس بزبان فارسی و مطلع بران میباشند و بر زبان هندی وقفیت و اطلاع ندارند
از آن رساله منتفع و بهره مند نمیگردیدند لهذا حسب اقتراح بعض اجله امجد احباب و اعزه عمائد اطیاب خواستم که
مضامین عالیه آنرا بتعبیرات فصیحه و تقریرات لائحه در زبان فارسی نگارم و در ادای مطالب سامیه آن بمیان تبیان
سهل و آسان در زبان خاکنور نیز مسلک اظهار در آرم بنا علیه بجانب تحریر این رساله رائقه برای طی مرحله مذکوره

متوجه گردیدیم و در سیحابه الهیه جمیع مضامین مندرجه رساله هندیه را سوای بعض اموریکه تعلق تمام برساله بابوری
نداشت برشته تحریر آورده در این رساله فارسیه لطفی نگاشتیم بلکه بنابر رعایت مطابقت لفظیه و تطبیق تام الاستلزام النزاع
اینها لکتابیا فی لطافة الکلام بسلک تحریر کشیدیم و برعایت مطابقت طرز جواب با طرز سوال مناسب ندیدیم که
درج عبارات فارسیه جواب فقرات هندیه همه عبارات عربیه هم بزبان فارسی سبب نمودیم و این رساله را بعد انجام
و اکمال تمام رساله هندیه مذکور الحال اعنی **بتایید المسلمین** لاتحاد المطالب فی المضامین مسمی گردانیدیم و الآن نشرع
فی المقصود مستعینا بالله المعین الودود مخفی نماند که قبل از جواب اقوال رساله پادریصاحب در فصل اول مذکور میشود **فصل**
اول در بیان امور یست که از سبب آنها کمال التعجب لاحق حال ما گردید **امر اول** اینست که با وجودیکه نقل آیات
قرآنیه بصحت الفاظ و اعراب بنهایت امر سهل آسان است زیرا که در این زمانه صدها قرآن مجید که موصوف بوصف
صحت الفاظ و اعراب اند بحمد الله بر صفحه عالم موجود پادریصاحب در رساله خود جا بجا در نقل آیات منقوله خطا و
غلط نموده اند هم در الفاظ و هم در اعراب بر همین نهج رساله خود را بمعرض طبع در آورده در اطراف و اکناف عالم
شایع و منتشر فرموده اند و در طبع شریف شان خیال طبع غلط نامه هم نگذشت که احتمال صدور خطا از ایشان بخاطر
هیچکس از عقلاء لاحق نگشت و چنین جرات کردن و خیال این نمودن که هرگاه عقلا مطلع خواهند گردید چه خواهند گفت
و با این حال رساله خود را منطبع فرموده بمعرض تشهیر آوردن از مرد عاقل و فهمیده موجب کمال تعجب است و اغلاطیکه
در این رساله در نقل مذکور واقع گردیده آنرا انشاء الله العزیز جا بجا در ذیل جواب اقوال ایشان بیان خواهیم نمود
خلاصه از این امر دریافت میگردد که جناب پادریصاحب را در علم نحو و صرف هم بخوبی مهارت حاصل نیست و بر تراکیب
نحویه و صرفیه نیز اطلاع ندارند بلکه در مزاج ایشان اصلا احتیاط و اندیشه مآل کار هم نیست که از قرآن صحیح نیز
عبارات صحیحه قرآنیه را نقل نفرموده اند و از این امر ناشنوا اعراض نموده اند **امر دوم** اینست که معمول عقلای عالم
چنین است که در هر زبانیکه دخل نداشته باشند تا وقتیکه بخوبی در آن دخلت بهم نرسانند کتاب در آن زبان تصنیف نمی نمایند
و پادریصاحب خلاف این عمل نموده اند که رساله خود را در زبان هندی تصنیف نموده اند و بعض الفاظ عربی هم در آن مندرج فرموده اند

نموده‌اند و در الفاظ هر دو زبان مذکور جا بجا خطا کرده‌اند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط میباشد بمعرض
تحریر آورده‌اند پس اگر پادری صاحب اراده این امر نموده بودند لازم بوده که اول از مردی فهمیده و صاحب عقل و دانش
زبان عربی و هندی را بخوبی تحصیل میفرمودند و بعد از آن رساله خود را تصنیف مینمودند که موجب اعتراض نمیگردید
امر سوم اینست که در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله کلمات درشت و سخنان ناسزا
که شایان شان جناب والا شان صلی الله علیه و آله و سلم نمیباشد مذکور نموده و این امر از آن مدعی عقل و
انصاف خیلی مستبعد مینمود زیرا که ابتدا کردن بدرشتی نزد جمیع عقلا امر مستقبح و ناسزاوار است و در تحقیق حق و صواب
از چنین امور چه کار خصوص هرگاه امر مذکور موجب هیجان فتنه و فساد و سبب ازدیاد عداوت و عناد بوده باشد
و بر هر عاقل منصف ظاهر و باهر است که اگر شخصی فقط من حیث الدنیا صاحب رتبه بوده باشد در حق وی هم درشتی
کردن بهیچ وجه مناسب نیست چه جای آنمقام زیرا که آنجناب رفیع الشان فخر عالم و عالمیان و اشرف جهان و جهانیان
میباشند و در مقابل کلام نافرجامش میتوانستند که بمقتضای **مصراع** کلوخ انداز را پاداش سنگ است
ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی و خشونت آمیز مذکور میساختیم لیکن ما را که فقط تحقیق و اظهار حق و صواب
منظور و ملحوظ است از این جهت از ارتکاب درشتی و تخشین کلام بالکلیه اعراض کردیم و هیچگونه کلمات درشت را
در رساله خود مندرج ننمودیم مگر احیانا اگر جائی قلم را لغزشی شده باشد پس در آنجا عفو و صفح ملتمس و در این رساله ان شاء
الله العزیز بجانب درشتیهای پادری نیز اشاره و ایما خواهیم نمود **امر چهارم** اینست که عبارت
سوالی که پادری صاحب آنرا در رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود مشتمل است
بر اظهار اینکه در انجیل بشارات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مذکور نه‌ شده است چنانچه آن عبارت نیز
بترجمه فارسیه بدین نهج است بلکه در اکثر جاها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی حقیقت نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف زده است و این کلام سائل مذکور الحال صدق و راست است چه بلا اشتباه
حضرت عیسی و دیگر پیغمبران علی نبینا و علیهم السلام بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را بیان فرموده‌اند

وبعضی از آن در ترجمهٔ انجیل عبرانی که از فدایی لکهنوی زمان ما بمعرض انطباع درآورده اند بحمد الله موجود و
مذکور چنانچه عنقریب انشاء الله العزیز بتقریب ایراد آن بیان حق اهتمام نموده جواب عبارت سائل را در خصوص
را لازم بود که تخصیص آن بشارت را ثابت نماید جوابی که لایق طرز ارباب عقل و فهم ذکر نمی‌نمودند تعجب بر خلاف
این مرا بود که حسب ظن خود بعض اقوال خود ذکر نموده حال آن بشارات را اصلا از مقام نفی نمودند این امر نهایت
عجیب و غریب است دلالت بر بی اعتنائی این منافی شان می‌نماید اکنون بعد ذکر همین قدر از امور عجیبه اکتفا نموده
[illegible] من لا یکفیه الیسیر لا یکفیه الکثیر **فصل ثانی** مشتمل است بر ذکر
دلیلهای که بر حقیت نبوت جناب خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی علیه و آله الاف الصلوة والثنا دلالت دارد
معلوم باید کرد که بنا بر عمل بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل دو دلیل درین مقام بطرز مختصر بیان نموده و لله
الحمد والمنة که این هر دو دلیل بجهت تحقیق حق برای منصف لبیب کافی و وافیست و هر یک از آن بر حقیت نبوت
آن خاتم پیغمبران دلیل قاطع و حجت لامع **دلیل اول** آنکه آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نمود
و امور خارق عادت و معجزات بسیار موافق دعوی خود ظاهر فرموده هر شخص با لیاقت که دعوی پیغمبری نماید
و بر صدق و راستی آن مطابق دعوی معجزه ظاهر فرماید آن شخص یقینی پیغمبر است پس جناب رسالت مآب نیز صلی الله
علیه و آله وسلم بالیقین پیغمبر حق اند بیشک از جانب خدا مبعوث شده اند باید دانست که اثبات این هر دو
مقدمه یعنی آنکه آنجناب با استحقاق و قابلیت پیغمبری دعوی نموده و بر صدق و راستی آن معجزه ظاهر فرموده
در عهد کرامت عهد آن فخر عالم که آسان ترین امور بوده و احتیاج باقامت ادله و براهین دقیقه و تفصیل
و تطویل نداشت زیرا که مشاهده و معاینه ممکن بود [illegible] که خواست دفع اشتباه خود نمود باقی ماند درین زمانه و در مثل
آن ازمنه [illegible] ارباب انصاف صحاح فهم و ادراک که خالی از اعتساف بوده باشند در چنین ازمنه هم اثبات هر دو
مقدمه چندان اشکال ندارد چرا که تواتر و تواتر خصوص [illegible] در مقام تحقق بلاشبهه مفید قطع و یقین [illegible]
[illegible] کثیره [illegible] حضرت [illegible] بودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم واوا[illegible]

واولاد و اطیاب آنجناب در ازمنه خود رانند بتحقیق کعبهٔ معظمه و بیت المقدس و کربلای معلی بنسبت مردم نیک
زیارت این مقامات نموده اند و دیگر اموریکه مثل این امور مسطور شد بسبب تحقیق همین تواتر نزد هر شخص ثابت و
یقینی می باشند حتی که هیچ متنفس در صحت و تحقیق آن امور شک و اشتباه نمی نماید پس معلوم گشت که تواتر مفید
یقین است بالجمله حجیت تواتر امر بدیهی است حاجت باقامت استدلال و احتجاج و تفصیل و تطویل ندارد و بتواتر
اهل اسلام ثابت است که آنجناب بکمال قابلیت دعوی پیغمبری کرده و مردمان را بجانب شریعت خود دعوت
فرموده بلکه بتواتر و اعتراف تمام اهل ملل و نحل مثل یهود و نصاری هم این امر فی الجمله ثابت است پس دعوی اول که
ما ذکر نموده بودیم آنکه بحمد الله بدرجه ثبوت فائز گردید باقیماند دعوی ثانی آنهم بتواتر ثابت است زیرا که
تمام اهل اسلام بتواتر نقل قائل این امر هستند و قاطبه بر این امر اتفاق و اجماع دارند که آنجناب
معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق اینست که جمیع معجزاتیکه حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را
متفرق داده بود همگی به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مجتمع عنایت فرموده بود بلکه کمترین چنین باشد که قول
و فعلیکه متصف بصفت اعجاز بوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صادر گردید پس معلوم
باید نمود که یکی منجمله معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که متواترترین معجزات
است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از آنجهت
معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران مشابه بجنس افعالی مقرر شده
که مردمان عهود حضرات ایشان بدان مهارت حاصل نموده بودند چنانچه هرگاه در عهد حضرت موسی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سحر و جادو رائج بود حق تعالی آنجناب را اعجاز ید بیضا و معجزه اژدها
شدن عصا عطا فرمود که ساحران از القاء و ابراز مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طبیبان حاذق مثل جالینوس و غیره موجود بودند و در فن
طبابت کمال داشتند که معالجه امراض مزمنه و مهلکه بخوبی می نمودند لهذا حق سبحانه و تعالی

آنحضرت را چنان معجزه عطا فرمود که شبیه بجنس افعال و اعمال اطبای آنزمان بوده لکن آنها چندان
برابری نتوانستند و آن اینست که حضرت عیسی مرده را زنده میکردند و از برص و کوری و مانند آن شفا می‌بخشیدند
الی غیر ذلک من امثاله و بر همین طریق هرگاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در عرب مبعوث شدند
در آنعهد از فضیلت کمال فن فصاحت و بلاغت و انشاء عبارات فصیح و بلیغ و انشاء اشعار آبدار بوده و
عرب چنین خیال التصنیف نموده می‌آوردند و در کعبه معظمه آویزان کرده با هم فخر و مباهات میکردند لهذا
حق تعالی بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله قرآن مجید را که بدرجه اتم فصاحت و بلاغت دارد و بخوبیست
ترکیب و نظم بی‌نظیر بوده و اسلوب غریب و انیق و سدید حتی که هیچکس مثل آن اعجاز را بهتر از این آوردن نمیتوانند نازل فرمود
و آنرا معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر نمود چنانچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم آنرا پیش عرب
تلاوت فرمود و تحدی کرده ارشاد نمود که اگر در نبوت من شکی دارید مثل این قرآن را بیارید آنهمه عاجز شدند بعد از آن
فرمود که ده سوره مثل سوره های قرآن مجید بیارید بر اینقدر هم قادر نشدند پس فرمود که مثل یکسوره بیارید این هم از ایشان
ممکن نشد و آوردن مثل یکسوره کوچک را هم نتوانستند چنانچه خدا خود در قرآن مجید ارشاد می‌فرماید قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ
وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا یعنی
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله البته اگر گرد آیند همه آدمیان و جنیان بر اینکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند
مانند آنرا و اگر چه باشند برخی از ایشان مر برخی را پشت و مددکار و در مقام دیگر میفرماید أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ یعنی بلکه میگویند که خود بربافته است قرآن را بگو ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس بیارید ده سوره
مانند آنکه ساخته و بربافته بوده باشد و بخوانید که بخود هرکرا میتوانید از غیر خدا اگر هستید راستگو
پس اگر اجابت نکردند سوال شما را یعنی ده سوره نیاوردند پس بدانید که آنچه فرستاده شده بدانش الهی است

است و شکی نیست جوابی منزل از پیش کرا پس آیا شما گردن بنهند کا بیند و نیز حق سبحانه و تعالی مخاطب
بجانب کفار شده ارشاد میفرماید وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ
الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ یعنی و اگر بوده باشید در شک و شبهه از حقیقت آنچه
فرو فرستاده ایم بر بنده خود پس بیارید یک سوره که مانند آن باشد و بخوانید مدد خود گروهی را که حاضر اند
نزد شما از غیر خدا اگر هستید راستگویان پس اگر نکردید یعنی مثل یک سوره نیاوردید و هرگز نتوانید که مثل آن
بیارید پس بپرهیزید از آتش دوزخ که هیزم آن آدمیان اند و سنگها آماده و مهیا کرده شده است این چنین آتش
برای کافران غرض خود ظاهر و آشکار است که در میان عرب فصحا و بلغا بکثرت موجود بودند پس اگر آوردن
مثل قرآن از ایشان ممکن میشد چرا ایذا و مشقت جنگ جدال و تعب و رنج حرب و قتال و هلاکت احباب و اقربا و
اطفال و ضیاع انفس و ابدان و اموال و منهوبیت اسباب و اموال و منال و محبوسیت و مسبیت نسوان و محارم و اطفال
خرد سال را که اینهمه برای ایشان وقوع یافت گوارا می نمودند و چگونه نه بقدر علمای یهود و نصارا و غیرهم
من الملل والنحل که دران عهد موجود بودند و پس ازان در ازمنه ما بعد بهم رسیدند الی الان مانند آن اتیان ورزیدند
و این معجزه را باطل کردند و اکنون چرا ازین امر اعراض مینمایید پس معلوم شد که قرآن مجید کلام بشر
نیست بلکه کلام جناب رب الارباب است و معجزه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب و تفصیل
اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر تحریر کرده شود بسیار بطول انجامد لهذا اکتفا نمود کسی که خواهش تفصیل و
اشتیاق آن بوده باشد در کتب علمای اهل اسلام ملاحظه نماید که دران تفصیل آن مندرج و مذکور است
منجمله معجزات جناب سید کائنات است که آنجناب بیک اشاره انگشت مبارک شق قمر نمودند
و منشاءش این بود که مشرکین و کفار بکمال تعصب و کجی حق را پوشیده بجانب آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم
در معجزه اینکه ظاهر میفرمودند نهاد سحری مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه مذکوره را اظهار فرموده

تا که بدلالت کلام شان بر بهر محض اظهر من الشمس شود چرا که سحر بر آسمان و اشیاء آسمانی اثر نمیکند و این معجزه
آنجناب نیز نزد اهل اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شق قمر که در قرآن مجید مندرج است دلیل
صحیح است بر اینکه شبهه این امر واقع نشده بلکه از موافقین و مخالفین کسی نشنیده اند که انکارش نماید بلکه در دل
هیچکس نیست بشبهه شک هم در مقدمه وقوع امر مذکور خطور نمیکند تقریر دلیل اینکه در قرآن مجید صریح این
سخن مندرج که ماهتاب شق گردید و کافران هرگاه معجزه می بینند میگویند که این جادو و سحریست که
مستمر است پس اگر در واقع شق قمر واقع نمیشد و در قرآن مجید این قصه مندرج میکردید فوراً همه
کفار جمع گشته از پیغمبر خدا می گفتند که از خدا بترسید چه دروغ چنین در و نگوئی معاذ الله دعوی پیغمبری میکنید
کدام وقت شق قمر واقع شده بود که شما این قضیه بی اصل را در قرآن که بنا حق آنرا کلام خدا مینامید داخل
کرده اید و مسلمین هم چون این حرف القوا این کلام کفار را بنام میشنیدند از اسلام دست بردار میشدند بلحاظ اینکه
وقتی هر گاه چنین حرف دروغ را بزبان آرد چطور او را پیغمبر گوئیم بلکه این حکایت در تمام عالم مشهور میشد که
شخصی دعوی پیغمبری کرده بود و مردمان بر او ایمان آورده بودند مگر چنان سخن کذب بزبان آورد و چنان
امر دروغ را در قرآن مندرج کرد که اثرش هیچ جا نبود نه در زمین و نه در آسمان هرگاه از امور مذکوره هیچ
واقع نگردید و همه مسلمین و کفار سخن مذکور را شنیده ساکت ماندند باز در وقوع ماجرای مذکور کدام مقام شک
و اشتباه ماند و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار اخبار غیبیه و اظهار امور آینده است قبل از
وقوع آن چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ابولهب و فلان و فلان از کفار اشرار هرگز ایمان
نخواهند آورد و آخر همچنین شد و آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که یهود مغضوب همیشه ذلیل و خوار خواهند ماند
مطابق همین واقع شد چنانچه از عهد کرامت عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا این زمان که هیچ ایام است در
یهود هم رسیده همواره ذلیل و خوار ماندند و حالیا هم همین حال است بخلاف نصاری که بمقتضای بعض احادیث
منقوله اهل اسلام ثابت میشود که برای دولت ایشان بقا و امتداد است و آثار همین امر مشاهده میشود و آنجناب صلی الله

و آنجناب خبر داد که اهل روم بر کفار عجم غالب خواهند آمد همچنین شد و نیز آنجناب خبر داد که مسلمین ممالک و بلاد
را مفتوح خواهند کرد موافق همین واقع گشت و ایضا منجمله اخبار غیب که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بیان فرموده خبر ورود لشکر ظفر پیکر است در رکاب سعادت انتساب بمکه معظمه زادها الله شرفا و تکریما برای
بجا آوردن عمره و خبر وصول فتح قریه مکه معظمه است در عهد کرامت مهد آنجناب و این خبر است که در
انتقام محترم بار دیگر ورود آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیب آنست
که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی عز اسمه از شر و کفار
اشرار و یهود و غیرهم من اهل العناد و الجحود محفوظ و مصون خواهند بود الی غیر ذلک من الاخبار
و اگر ما همه آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا از آن اعراض کردیم خلاصه این امور
بقول اهل اسلام ثابت پس پیغمبری و رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بدرجه ثبوت رسید
چرا که پیشین گوئی باعتراف این پادری نیز از علامات پیغمبر است چنانچه این امر را انچه پادری در مقام
گفتگو کرده است عنقریب خواهد آمد و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبودن سایه است
برای آنجناب در تابش و نور آفتاب و کلام کرده است در همه زبانها حالانکه آنحضرت صلی الله علیه و
آله و سلم از هیچکس هیچ چیز تعلیم نیافته بود و اصلا از کسی نخوانده بود و نیز آب گردیدن بعضی از آن چاه ها
است که خشک شده بود بسبب افتادن آب دهن مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در آن و سیر
کردن جماعت کثیر است از طعام یسیر چنانچه در جنگ خندق از نان خورش یک بزغاله و نان یک صاع
جو که بحساب سیر دار السلطنت کلکته قریب دو سیر و سه ربع سیر شد هفتصد کس را سیر فرموده بود و
این معجزات معجزاتیکه از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوقت ولادت و اوقات دیگر ظاهر شده بیش
بیرون از حد عدد و شمار اند که اگر احاطه همه آنها کرده شود یک مجلد ضخیم مضاعف این رساله بلکه از
این هم زائد موقوف بر ترتیب کرده لهذا ازین امر اعراض کردیم خلاصه کلام هم اینکه بالاجماع صدور

معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بتواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و
اتفاق اینگونه جماعت کثیر و چنین جم غفیر که افراد و اشخاص آن اکثر از هزار و ده هزار بلکه لکها و کرورها متجاوز
بوده و در آن علما و عقلا و اصحاب دیانت و اتقیا و ارباب فهم و فطانت و ذکا موجود بر امر باطل و کذب
ممتنع و از قبیل محالات است اگر اینگونه تواتر که در هیچ زمانه نصاب آن منقطع نگردیده و تواتر چنین اشخاص
که مثل جناب امیر المومنین علیه السلام و اولاد معصومین آن امام عالیمقام که موصوف بکمال ورع و تقدس
و صلاح و سداد بوده اند و نهایت اهتمام و مبالغه در ممانعت کذب و افترا داشتند و از کذب و دروغگویی
و جمیع گناهان معصوم و مبرا بوده اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرات دوست و دشمن و موافق و مخالف
بتقدس و اتقای ایشان اقرار و اعتراف داشتند و هم چنین دیگر صحابه کرام و تابعین فخام و زهاد و عباد عظام
و علما و اتقیا ذوی العز و الاحترام که هیچ منصف را در ورع و تقدس شان مجال گفتگو نیست در ایشان
داخل می باشند مفید یقین و قابل احتجاج نیست پس از کدام تواتر قابلیت افاده یقین و لیاقت محل احتجاج خواهد داشت
پس بسبب انعقاد چنین تواتر و اتفاق بر هر منصف را واجب و لازم است که بحقیت نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد کند و از تعصب و اعتساف دست بردار شود و بالجمله بر شخصی که ماهر و واقف از احوال سلف
است او را بخوبی معلوم است که در عهدی که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم دعوی پیغمبری نمود هیچ کس از عالمان
علوم و شرایع انبیای سابقین و واقفان اخبار و آثار سابقین در قریش موجود نبود و اکثر افراد ایشان موصوف
بصفات ذمیمه و متصف بصفت جهل و نادانی بودند و در فرقه دیگر اگر علما موجود بوده اند از جناب رسالتمآب و ایشان
اصلا رسوم ملاقات و آمد و شد بمیان نبوده و از کسی آنجناب هیچ علمی را بوجهی من الوجوه تحصیل نفرموده و
هیچ چیز را نیاموخته و هیچ کتاب نخوانده با وجود این چنان کلام فصیح و بلیغ آورد که تمام عرب از آوردن
مثل آن عاجز شدند و چنان کلام شریف بخلق رسانید که یک یک سوره آن بر چنین مکارم اخلاق و محاسن
اوصاف و آداب کریمه و شرایع قویمه متضمن است که دوست و دشمن از آن مجال انکار و اعراض ندارند و در ترغیب

شریعت مقدس خود برای بهتری بندگان و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و
احکام حلال و حرام الی غیر ذلک چنین قواعد و قوانین جلیله سدیده را منضبط و معین فرمود که هر چند علمای
زمان و عقلای جهان تفکر کنند هیچ خدشه و شبهه در میان آوردن نتوانند و هیچ کس بهتر از قواعدیکه در شریعت
انجناب مقرر شده معین و مقرر کردن نتوانند پس هر عاقل منصف بنابرین امر و بنابر اموریکه سابق آنرا
بیان کردیم کالشمس فی نصف النهار روشن و آشکار میگردد که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم یقینی بدین امر بعد
لاریب پیغمبر فرستاده خدا بوده اند و در اینکه آنعالیجناب رسول حق بوده اند هیچ مقام شک و اشتباه نمیباشد
لکن اگر کسی کج فهمی و اعتساف کند و دیده و دانسته از حق منحرف شود پس علاجش هیچ نتوان کرد و کنون معلوم
باید کرد که اگر نصاری چنین تقریر اهل اسلام را که حالش مذکور شد مسلم نخواهند داشت ایشان را چاره در اثبات
نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بر یهود و مشرکین و ملاحده و چنین فرقهائیکه نبوت حضرت عیسی ع
قائل نمیباشند یا هیچ نبی و پیغمبر را نمیشناسند باقی نخواهد ماند و عاجز و حیران خواهند شد و هم چنین اثبات
حقیقت نبوت هیچ پیغمبری از پیغمبران بر منکرین او از ایشان ممکن نخواهد گردید زیرا که حضرت عیسی ع خواه پیغمبران دیگر
درین جا هر چند خواه چقدر بیشتر معجزه را ظاهر فرمایند و حقیقت انجیل و معجزات آن از فرق منکرین قائل نمی باشند پس
لاجرم نصاری را سوای ساکت شدن از آن فرقه با هیچ تدبیری هم نخواهد رسید اگر صد و صد معجزات بتواتر
ظهور رسانند خواهند آورد ما هم بتواتر خود بر نصاری حقیقت نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
را ثابت خواهیم کرد غرض هر چه نصاری بر حقیقت نبوت حضرت عیسی ع خواه بر حقیقت پیغمبران دیگر در مقابل
فرق منکرین دلیل قائم خواهند کرد ما هم مثل آن دلیل یا بهتر از آن قائم خواهیم نمود در مقابله نصاری از قرآن
و امثال آنها بر حقیقت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بلکه حق سبحانه و تعالی
بفضل و شرف داده است اهل اسلام را بر جمیع فرق درین امر هم که پیغمبر ما را معجزه عطا فرموده است که تا
بقیام قیامت باقی است و آن قرآن مجید است چرا که هیچ کس در هیچ وقتی از اوقات در هیچ زمانی از ازمنه

نمیتوانند که مثل آن چه را بهتر از آن بیارد بخلاف فرق دیگر که نزد کسی از ایشان چنین معجزه پیغمبر شان موجود نیست
که تا بقیامت باقی بوده باشد پس اهل اسلام را درین امر هم فضیلت حاصل است بر فرقهای آخر و
اثبات نبوت پیغمبر خود ایشان از خلاف فرقهای دیگر آسان تر و ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ **دلیل دوم** بر حقیت نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بشارات آتی است
که مذکور و موجود است در کتابهائیکه نصاری آنها را بنام ترجمه انجیل و توریت موسوم کرده و بمعرض
انطباع در آورده در اطراف و اکناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نمیباشد که آن کتب
ترجمه کتابهای آسمانیست که از جانب خدا نازل شده زیرا که در آنها چنان امور قبیحه و شنیعه مندرج که هرگز
شایان شان صحف الهیه و سزاوار رتبه کتب سماویه نمی باشد و امور بجانب پیغمبران در آن کتب نسبت کرده
اند که هیچکس از دینداران چنین امور را بانبیا روا ندارد و علاوه برین از ملاحظه آن کتب صاف ثابت میشود که اکثر
هست همینقدر هست که آن کتابها ترجمه چنین کتب است که بعض اشخاص حواریین و غیرهم بطرز تواریخ
و سیر در بیان احوال حضرت عیسی و غیره انبیا آنها را جمع و تالیف کرده اند نه اینکه آن کتب ترجمه صحف
سماویست الی غیر ذلک من امثال الاحتمال المذکور لکن هرگاه نصاری مدعی امر مذکور اند اهل اسلام
را میرسد که بمقتضای اَلْزِمُوْهُمْ بِمَا الْتَزَمُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ از آن کتابها بر نصاری استدلال و احتجاج
کنند حالا باید دریافت باید کرد که این ترجمها که نصاری بمعرض انطباع در آورده اند با وجود اینکه از قصور
مترجمین از درجه افاده و استفاده ساقط میباشد و تحریف و تغییر نیز در آنها واقع شده حتی که تراجم
عربیه و فارسیه و هندیه هم در مقامات بسیار با هم اختلاف و مباینت دارد لکن با وجود این نیز بحمد الله تا بحال
کثرت بشارات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن مندرج که احاطه آنها خارج است از طرز این رساله مختصر
لکن با تیمناً و تبرکاً موافق عدد متبرک حضرات آل عبا علیهم الآف التحیة و الثنا از آن بشارات درین مقام
پنج بشارت را بیان می کنیم و این دلیل احتجاجیست که کسی از اهل انصاف در تسلیمش مقام انکار نیست نزد

ونزد اہل کتاب ہم مسلم زیراکہ خودشان در اثبات بعض امور خویش بجانب مثل دلیل مذکور بحال تمسک نما
اند چنانچہ این پادری خودش درہمین رسالہ دربیان علامت چہارم چنین افادہ میفرماید اول خبر
پیدایش محمد مسیح نبی نداد مگر خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانہ آدم ہموارہ منتشر شدہ
انتہت عبارتہ بالترجمۃ الفارسیہ پس معلوم شد کہ اگر در انجیل یا دیگر کتابی یا دیگر از کتب سابقہ خبر پیدایش
خواہ مبعوثیت پیغمبر باو وارد شدہ باشد و بآن استدلال کردہ شود پس آن استدلال تام میباشد و ما
درہمین مقام باثبات میرسانیم کہ بشارات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در انجیل و غیرہ مذکور پس ضرور
است کہ پادری صاحب مع دیگر نصاری بحقیت نبوت جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقرار
واعتراف کنند و این افادہ خود را کہ اول خبر پیدایش محمد مسیح نبی نداد باطل و کذب و دروغ
بفہمند و در مقام دیگر پادری مذکور چنین می نگارد لکن از تولد شدن عزیز اللہ یک ستارہ نمایان
شد آنکہ خبرش در توریت بودہ انتہی کلامہ بالترجمۃ الی غیر ذلک و این کلام کہ مذکور شد ہم
تائید مطلب ما می نماید الحال آن بشارتہا را ذکر می کنیم

بشارت اول

در فصل بیست
ویکم از کتاب نبوت اشعیا مذکور ہست و نظرت فارسین کہین احدہما راکب حمار والآخر راکب جمل
لیسمعوا اسماعا کثیرۃ خلاصہ اش آنکہ حضرت شعیا میفرماید دیدم دو سوار را کہ یکی از ایشان
سوار دراز گوش است و دوم سوار شتر تا کہ بشنوند نصیحتہا را مردم بسیار و در عبارت بشارت
وضوح حضرت عیسی علیہ السلام وجناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ الاطہار موجود زیراکہ سواری شتر
در عرب شایع و مرسوم بود و معمول آنجناب ہمین بودہ کہ بر اشتر سوار میشدند بعد از عبارت مسطور
در آواخر متعلقات کلام مذکور چنین مزبور واقبل راکب من الاثنین واجاب قال سقطت بابل
وکل اصنامہا ومصنوعات الایدی التی بہا انخسفت الی الارض حاصلش آنکہ حضرت اشعیا فرمود
چنین می بینم کہ یکی از آن دو سوار میگوید کہ بابل عظمی ہمہ بتہای آن بیفتادند وہر چہ از مصنوعات

ایدی تی العاو بر دتہا مردمان از ہیبت خود ترسیده و بنا کرده که ذشته بودند ہمہ ریزه ریزه گشتند و در شکوه و ستایده
گردیده بخاک آمیز شده و اظہر من الشمس است که بت شکنی و قلع و ہدم صور و تماثیل مخصوص در جناب رسالتپناه
صلی الله علیه و آله و سلم است زیراکه در عہد ہمان جناب امر مذکور بقوت سرپنجه ید الٰہی بتقویت و نصرت
الله الہی باحسن وجوه واقع گشته بالجمله زیاده تر از بشارات مذکوره کدام بشارت واضح و صریح خواهد بود
پس منصف را باید که انصاف نماید و بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و اعتراف
فرماید **بشارت دوم** در فصل مذکور مزبور النبوة فی العرب و بنی قیدار یعنی نبوت
در عرب و اولاد قیدار است و این عبارت بشارت صریح است بحقیت نبوت جناب خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله اجمعین زیراکه قیدار از اجداد کرام آن پیغمبر عالی مقدار است و نسب مطہر آنحضرت
برین نہج است کما یصرح به بعض الروایات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر عبد الله و عبد الله پسر
عبد المطلب و عبد المطلب پسر ہاشم و ہاشم پسر عبد مناف و عبد مناف پسر قصی و قصی پسر کلاب
و کلاب پسر مره و مره پسر کعب و کعب پسر لوی و لوی پسر غالب و غالب پسر فہر و فہر پسر مالک و مالک
پسر نضر و نضر پسر کنانه و کنانه پسر خزیمه و خزیمه پسر مدرکه و مدرکه پسر الیاس و الیاس پسر مضر و مضر پسر
نزار و نزار پسر معد و معد پسر عدنان و عدنان پسر اود و اود پسر ہمیسع و ہمیسع پسر نبت ... و ... پسر سلامان
و سلامان پسر نبت و نبت پسر حمیل و حمیل پسر قیدار و قیدار پسر حضرت اسماعیل و اسماعیل پسر حضرت ابراہیم
علی نبینا و علیہما السلام و حضرت ابراہیم پسر تارخ رضی الله عنه فلاصه با وجود این بشارت واضحه هیچ
گونه در حقیت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم مقام اشتباه باقی نمیماند لکن وای نا انصافی کدام **بشارت**
سوم در باب چهاردهم انجیل یوحنا بعبارت عربی چنین مسطور و انا اسال الی فیعطیکم مسلیاً آخر لیثبت
معکم الی الابد انتہی و بعضی بطریق ترجمه انگاشته اند و انا التمس الاب فیرسل الیکم فارقلیطا آخر لیمکث
معکم الی الابد انتہی فارقلیطا بمعنی شافع است و در سطه و تسلی و محمد که راجح است بطرف معنی احمد

احمد و محمد که اسماء شریفهٔ پیغمبر ماست و در انجیل فارسی چنین است قوم و من از پدر خواهم خواست که او تسلی
دهنده دیگر بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند انتهی و این بشارت نیز اشارت صریح است بجانب
حقیت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که تسلی بودن آنجناب اظهر من الشمس است و کسی
از انبیا اینچنین تسلیها بامت خود داده که آنجناب بامت خود ارشاد فرموده و از همین جهت لقب آنجناب
بشیر و نذیر است که بشارت دهنده است دوستان خود و تخویف کنندهٔ مخالفان خود میباشند و از جمله
واشکال است که آنجناب تسلی و بشارت داده است امت مرحومهٔ خود را باین امر که همگی در بهشت عنبر سرشت
داخل خواهند شد حتی که از امت خود عاصیان را که بی توبه بمیرند هم تسلی باین کلام شفقت التیام فرموده که
ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آن جماعت از
امت خود که گناهان کبیره خواه اصرار بر گناهان صغیره از ایشان صادر شده و قبل از توبه مرده اند علاوه سوای
حدیث مذکور مضمون بسیار مشتمل بر تسلی و تشفی ارشاد فرموده جان من فدای چنین پیغمبر است و جان ما که شفقت
و مهربانی آنحضرت بر امت بمراتب از شفقت پدر و مادر شفیق نسبت باطفال خود بوده بلکه از همه انبیاء پیشین تسلی بودن
آنجناب بیشتر که درین سوای سوفسطائی دیگر از کدام کس میتواند شد و ایضا ظاهر است که معجزهٔ آنجناب که
قرآن مجید است و احکام آن تا بقیام قیامت باقی و ورای آنجناب هیچ پیغمبری نفرموده که من خاتم
امم و دین من تا قیامت خواهد ماند و بعد از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد سوای آنکه حضرت عیسی فرموده که آن تسلی دهنده تا ابد با شما
خواهد ماند تحقیق این امر هم در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله بخوبی واضح گردید و اگر از کلام ...
موعود حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام که نائب و خلیفه دوازدهم پیغمبر ما بود ...
حضرت عیسی غیره انبیا که حیات بوده موجود میباشند و تا بقیام قیامت باقی خواهند ماند و عنقریب که بحکم خدا خواهد
در خلق ظاهر و آشکار خواهند گردید و در همان وقت حضرت عیسی هم از آسمان تشریف آورده در پشت سر ایشان نماز خواهند کرد
دراین کتاب هم مفید مطلب است زیرا که هر چه دلیل بر حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است همان بعینه دلیل است بر حقیت

کردن نهند و از حقیت نبوت آنجناب تعالی قباب انکار و انحراف نکنند غرض علمای آنجناب که بجدی بوده که
مذکور کردید و آنهم ظاهر و آشکار است که همیشه معمول و شعار و دثار آنجناب و اولاد امجاد و اصحاب آنجناب همین
بوده که لباس سفید می پوشیدند و آنحضرت و اولاد طیبین شان صلوات الله علیهم اجمعین اینجا در بسیار در
مدح سفید پوشی ارشاد کرده اند پس حقیت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و آشکار کردید و این از
که نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود صریحست بر اینکه دین آنحضرت تا بقیامت باقی خواهد ماند و متحقق بودن
این امر در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم سوای پیغمبران دیگر اظهر من الشمس و ابین من الامس است
اکنون باز بر همین قدر از بشارات اکتفا می کنیم و سوای آن بشارتهای دیگر نیز ضمنا در میان این رساله
در مقامات لایقه بیان خواهد شد پس عاقل لبیب منصف را باید که با وجود این چنین بشارتها شک
و شبها در مقدمه حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب هرگز هرگز در خاطر خود
راه ندهد و بریسمان مستحکم نصفت و بحبل المتین انصاف متشبث کشته از کجی اعتساف دست بردار شود و
بحقیت نبوت جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة و التحیة و الثنا اقرار و اعتقاد کند الحال ما متوجه میشویم
بسوی ذکر افادات نصرانی مذکور الحال منعطف میکنیم عنان توسن قلم را بجانب تحریر جواب حق و صواب
اشتمال و علی الله التوکل و الاعتماد و منه الهدایة و الارشاد ترجمه **قول پادری**

اهل کتاب در این رساله دلیلهای نبی الله بودن است اتفاقا از شخصی منتخب خلاصه مردم این مذهب عیسائی و
از کسی عالم اهل اسلام در بنارس ملاقات شد و در نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخن رفت در اندم او از
گفت که عیسائیان از اهل اسلام صداقت و دلیل نبوت محمد میخواهند در جواب این سخن مولوی صاحب
روز دوم این پارچه کاغذ را فرستادند و جواب آن از عیسائیان خواستند نقل آن پارچه اینست
خاکپای علمای اسلام خلیل کسا رسمت علی ساکن موضع آستانه متعلقه ضلع اعظم کده از عالمان نصرانی سوال میکند
که از کتابها نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دلیل عقلی و نقلی ثابت کنید یا شما می پرسیم که بسبب نبی بودن محمد

صلی الله علیه وآله وسلم کدام خلاف نزدیک عقل و محال پیدا میشود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
از دلیل نقلی باطل میکنید پس ما از شما می پرسیم که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام جا نوشته است که محمد صلی الله علیه
وآله نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر جاها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیت نبوت محمد صلی الله علیه
حرف زده است و این خاکسار بسبب کم فرصتی و خوف طول آن اشارهها را نوشته است هر شخصی که در بیان
[illegible] جواب اینکلام
عالمانه بطریق مناظره بدهید الله الهادی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از مولوی صاحب
تا ایک لفظ است یعنی شما مردم را نصرانی میگردانید یا مردمان که نصرانی نیستیم بلکه عیسایی هستیم
در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را گفت چرا که جناب در شهر ناصره پرورش یافت تمام شد
از ترجمه کلام پادری انقدر که نوشتن هیچ منظور بود

جواب سراپا صواب

ما دامیکه این پادری ثابت نکند هرگز از مجرد ادعای او بدرجه ثبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در
جواب طلب دلیل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله آنکلام را که این پادری از انجیل نقل
کرده است نوشته فرستاد زیراکه میتواند شد که فقط مذاکره حقیت و بطلان نبوت جناب سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم یا امری دیگر منشأ نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس با وجود تحقق
این احتمال نوشتن کلام مذکور را خلاف آداب مناظره نباید دانست و اگر احیانا هم چنین واقع گردیده است
پس محتمل که مولوی مذکور را از آنکلام بانیطور استدلال کردن مطلوب باشد که هیچ امری که مبطل نبوت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بوده باشد در انجیل و توریت و غیرهما مذکور نباشد و نبوت
آنجناب از بشارات انجیل ثابت میگردد و هیچ دلیل عقلی هم بر استحاله آن قائم نیست پس چه وجه انکار امر مذکور
و کدام سبب عدم اقرار او مسطور است غرض هرچند که مولوی مذکور را بسبب عدم فرصت و غیره
چنانچه در عبارت مرقومه مصرح اتفاق نوشتن آن بشارات نشده لکن با آن او بعضی را بیان کرده ام

نصرانی بر افراد نصاری بنابر تحقیق دفی ملا البست هیچ قباحت نیست علاوه برین احتمال است که مراد مولوی
مذکور از عبارت سابقه این بوده باشد که ارتحال آنان مذهب نصرانی چنین حال کرده شود پس اینکه پادری صاحب بجانب
مولوی صاحب نسبت کرده اند که او در عبارت مسطوره اطلاق نصرانی بر قوم نصاری کرده سخن علیل و مخالف حق
پادری صاحب [illegible] است قطع نظر ازینکه امر مشهور و مقبول و قانون مقرر و مسلم بین العقلاء و العلماست که لا مشاحة
فی الاصطلاح یعنی مقرر نمودن اصطلاح هیچ محل مضائقه نمی باشد و ازهمین جهت تمام قبائل و اقوام بشر
اصطلاحات اسمای چند وضع و مقرر کرده اند که در زبان دیگر مستعمل و مروج نمی باشد کسی با هیچ کدام از قبائل و عشائر
یکی دیگری بدین باب اعتراض نمیکند و اینهم ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقیق وجه تسمیه نیز غیر حاصل پس اگر
بالفرض بدون تحقیق وجه تسمیه یا وجه اسناد هم شخصی اصطلاحی مخصوص ایجاد و مقرر کرده اطلاق نصرانی بر افراد
نصاری یا بر قوم مذکور نموده باشد پس اصلا درین امر برای نصاری جای گفتگو و اعتراض و مقام انکار و انقباض
متحقق نمی باشد خصوص نظر باینکه در زبان عرب هیچ معنی آن لفظ نیز چنان نیست که اطلاق آن بر اینها ناخواسته مستلزم
نسبت صفتی قبیح و اسناد امر فضیح بجانب نصاری بوده باشد پس استعمال لفظ مذکور اعتراض کردن و از آن
اعتراض لازم شمردن بیوجه و بیحاصل و از حلیه صحت عاری و عاطل است هرگاه مخاطب این را دریافت کرد پس مخفی
و پوشیده نماند که هرچند کمتر فقره از فقرات رساله پادری خالی ازین امر می باشد که عاری از افاده مطلب یا خالی
از فصاحت یا بی محاوره یا غلط و محل اعتراض نبوده باشد لکن بنابر رعایت اختصار بر تعرض فقراتیکه تعرض
نمودن آن لازم یا اقرب بلزوم است و درین حجه ذکرش نیز غیر مستغنی است اکتفا کنیم پس میگوئیم اینکه در رساله
پادری صاحب مبین اتفاقاً از شخصی خادم دین مذهب عیسائی و از کسی عالم اهل اسلام در بنارس ملاقات شد پس
نهایت مقام تعجب است زیرا که مصاف از تنکیر مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن
پادری که از مولوی مذکور روی مذاکره بمیان آمده بود جاهل و ناواقف می باشد حالانکه عدم واقفیت
[illegible] آیا می بینی که خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری از خواندن آن

این پادری صاحب خود چه حسن بیان است بر خواندن تحقیق تکرار را موقوف داشته اند سبحان الله آیا اگر
پادری صاحب عبارت مولوی مسطور را بچشم خود می دیدند یا کسی دیگر ایشان را می شنوانید پس مقام تکرار نمی بود
و اینکه افاده پادری صاحب است که عیسائی هستیم پوشیده نماند که عیسائیین آنکسان را گفتن سزاوار است که
موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مطابق ارشاد آنحضرت جناب شان را بنده
خدا و عبد مربوب بفهمند و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری از ان مذکور شد جناب
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبر برحق بدانند و پیروی و اطاعت ایشان را در افعال و اقوال
واجب لازم شمارند نه آن مردم را که بر خلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود
می فهمند و شرک و اسناد قبیح را بجانب حقتعالی اعتقاد خود گردانیده اند چنانچه از کلام پادری صاحب هم
چند جا درین رساله ظاهر میشود که بالوهیت حضرت عیسی قائل هستند و علاوه برین بر خلاف حضرت عیسی
از تابعداری جناب خاتم النبیین دست بردار شدند و انکار از حقیت نبوت آنجناب کردند و خدا را صاحب ولد
میدانند پس حاشا که چنین مردمان مصداق عیسائیین بوده باشند و هرگز عقل هیچ عاقل گوارا نمیکند که
حضرت عیسی العیاذ بالله آشامیدن شراب که مزیل عقل و شعور و مورث صدها فتنه و شرور است
درست میدانستند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاظت خوار است میخوردند و میخورانیدند و زوجه
خود را با کسی دیگر از محارم معاذ الله کشاده رو با آن لباس که از ان بالکلیه حجم و مقدار اعضائیکه
پوشیدن آن نزد تمام عقلا و ارباب حیا لازم و مناسب است ظاهر نمایان بوده باشند میان
نامحرمان می آوردند و از ختنان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشتند
پس صاحبانیکه عقائد ذات و عقائد چنان و افعال و طریقها چنین اختیار کرده اند و این امور را هرگز
بدی نمی فهمند ایشان را بطور عیسائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی توان شمرد خلاصه کلام در نفس الامر
این صاحبان را عیسائیین گفتن بیوجه بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادری صاحب درین امر است ما بپاس

نا طاشان در مقامات آتیه داکثر مقامها تعبیر از ایشان و از قرآن و امثال ایشان بلفظ عیسائی خواهیم کرد
و اصطلاح جدید مقرر خواهیم نمود که قاعده لا مشاحة فی الاصطلاح امر معمول و مقبول عقلا و علما است
بنا بر آنچه در سابق مذکور و مبسوط شد افادهٔ پادری در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را الی آخره در بابت
باید کرد که اطلاق انجیل بر این کتاب که تراجم آنرا عیسائیان بمعرض طبع آورده اند اصلا وجه وجیه ندارد
زیرا که منزل آن از جانب خدا اثبات نیست چرا که دران کتاب چنین مضامین قبیحه و امور شنیعه مندرج که شایان
انبیا الهیه سزاوار صحف سماویه نیست و از دیدن تراجم آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب را
بعضی از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ در بیان حال حضرت عیسی جمع و تالیف کرده است و طرز آن بطرز مثل قرآن
مجید که از ان صاف ظاهر میشود که کلام خداست مثل التضمن بر چنین امر و نواهی که تجاطب بمنزل علیه و امم
سابقه و مثل اخبار ارسال و تنزیل رسول مرسل و کتاب منزل الی غیر ذلک من کمال الفصاحة والبلاغة و عدم
التضمن علی التناقض و التهافت و الامور الشنیعة الفضیحة نمیباشد پس پادریصاحب را لازم است که بدلیل قاطع
ثابت کنند که این کتاب انجیل است نه اینکه بدون اثبات امر مذکور اطلاق انجیل مقدس بر آن نمایند سبحان
الله آیا تقدس این کتاب بشما همین است که آن مصدق کتابی گردید که دران کتاب نوشامیدن شراب و ارتکاب
امر شنیع بدختران خود و ایلاد اولاد از انها العیاذ بالله من ذلک کله مستند بجانب بعض انبیا است چنانچه
اینحال عنقریب گوشزد و مبین خواهد گردید بعد ازین دریافت باید کرد که اطلاق خداوند بر حضرت عیسی در مقام
در مقامات آتیه اگر ازین راه گذرست که پادریصاحبان ایشان را خدای خود میشناسند چنانچه در بعض افادات
آینده شان این امر مصرح هم هست پس سراسر بیوجه و مستقبح است زیرا که اگر حضرت عیسی العیاذ بالله خدا
بوده اند پس چه معنی دارد پیدا شدن شان از شکم مریم علیها السلام و مردن و مصلوب و مقتول شدن و باز
زنده گردیدن پس از سه روز که خود این پادریان اقرار و اعتراف بهمه اینها نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا
محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در آنحضرت موجود بوده پس چگونه عیسائیین الوهیت آنجناب

اجتناب اعتقاد کرده اند بدین تقدیر اسناد نقائص و عیوب بسیار بجانب خدا لازم می آید مثل طعام
خوردن و آب آشامیدن و بول کردن و بیت الخلا رفتن و مانند محتاج بودن بجانب مکان و جهت و لباس
و طعام و غیره الی غیر ذلک من النقائص البشریه حالانکه خدا محتاج هیچ چیز نمی باشد و هیچ امر معیوب و ناقص در وی متحقق
نگشته ما بجمله حضرت عیسی را خدا دانستن شرک صریح و ظاهر البطلان است و اسناد قبیح است و هرگاه باعتراف این امر
ناصری گفتن حضرت عیسی ع را زین جهت که در ناصره پرورش یافته بودند صحیح شد پس اگر آن افراد انصاری را که
در القریه پرورش یافته اند خواه در انجا متولد شده از بین جهت که نام ناصره نصران هم است نصرانی بگویند
چه قباحت بلازم آید گر بر دیگر اشخاص غیر از قوم نصاری بنا بر اینکه مثل و شریک و سهیم اشخاص مذکور الحال اند در دین
و مشرب یا بنا بر جهتی دیگر از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرانی کنند پس سبب اینکه در جواز اسناد تحقق
مناسبت و ملابست فی الجمله کافی می باشد هیچ مقام بحث و اعتراض نخواهد بود و پوشیده نماند که آنچه پادریصاحب
اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج باثبات است چراکه پیشتر بتصریح بعض کلام نحوی
لغویین معلوم کردی که مقام مذکور قریه است نه شهر

ترجمه قول ثبات پادری

چونکه مولویصاحب از عیسائیان آن دلائل میخواهند که از ان اوشان نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را
بطلان میکنند و خود سوال می نمایند که اگر ما مردم نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را از دلیل نقلی باطل
می کنیم پس میخواهند که در کتب سابقه خدا کدام جا مکتوب است که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق نخواهند
بود پس در کلامهای سابق خدا نوشتن این سخن هیچ ضرور نبوده چراکه چنانچه در توریت و انجیل و غیره
مرقوم نیست که رام و کرشن برحق و اوتار نخواهند بود و چنانچه در حق مسیلمه که در زمان خلافت ابوبکر
نبوت دار رسول الله مقرر کرده بود مکتوب نبوده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم هم نوشتن ضرور
نبوده که او نبی برحق نخواهد بود مگر از دلیلهاییکه نبوت او باطل میشود آنرا من در ششم حصه بیان می کنم

جواب حق سمات سالکان مسلک جعفری

نعمت علی کجا در کلام مرقوم از دعای بیجز ف کرده است که اگر پیغمبر خدا العیاذ بالله پیغمبر بر حق نمی‌بود
بالضرور در انجیل و توریت مکتوب میبود که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر بر حق نخواهند بود که در جواب
آن پادری صاحب بیفایده این تطویل لاطائل نموده اند اولا آن مطلب مولوی مرقوم و مقصود وی هرچه
هست آنرا بفهمند بعد ازان هرچه خواهند خواسته ارشاد خواهند فرمود دوم از انکس ظاهر نمایان است که اگر نصاری
از دلیل عقلی ابطال نبوت میکنند آن ناتمام است زیراکه نزد عقل حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم مستلزم محالی و ممتنعی نیست و اگر هست پس باید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل اسلام جواب آن بشنوند و
اگر از دلیل نقلی باطل می کنند این هم ناممکن زیراکه ظاهر است و هر عاقل مخفی نیست که از آیات قرآنی که خود مؤید
امر مرقوم است ثبوت بطلان امر مذکور غیر ممکن است چنانچه ظاهر است بسبب همین ظهور مولوی ممدوح تعرض
این شق ننموده باقیماند استدلال بتوریت و انجیل و غیر هما پس نصاری بیان کنند که در آنها کدام جا
مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر مواضع بشارت آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم در انجیل وارد پس در حقیت نبوت آنجناب کدام جا اشتباه و ارتیاب در جواب این سخن پادری صاحب را
لازم بوده که شقی را از شقوق مذکوره اختیار می نمودند و تصریح میفرمودند که از دلیل عقلی نبوت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ابطال میکنند یا از دلیل نقلی یا بهر دو طریق تا کلام بی سررشته نمیبود نه اینکه بالکل از تعرض
و اختیار شقوق اعراض فرمودند و زیاده ازان اینست که تعرض حال و رد بشارات مصطفویه در کتاب
انجیل که در کلام مولوی ممدوح مصرح است اصلا ننمودند و حوالۀ آن بشارات را نیز از مولوی مزبور دریافت نفرمودند و این
امر بسیب غریب است غرض هرگاه پادری صاحب اعتراف کردند که در انجیل مقدس این امر که محمد نبی برحق
نخواهند بود هیچ جا مذکور نیست پس گو عدم ذکر امر مذکور از جهت عدم ضرورت بوده باشد لکن از همین مقدمه که در
استدلال مولوی ممدوح در شق ثالث تردید ماخوذ است قوت حاصل گردید پس این تطویل بلا طائل پادری صاحب صادر نشده
مگر از ینجهت که بخوبی مطلب مولوی را نفهمیده اند و اطراف و جوانب کلام مذکور را کما ینبغی ملاحظه نفرموده فلا تغفل قول عیسائی

عیسائی که متهم شد باین عبارت چونکه مولوی صاحب الی آخر هذا اللفظ هیچ ضرور نبوده ای پادری صاحب
اینمقام مقام چون و چرا نیست مطلب مولوی نعمت علی همه جهت ظاهر است این طول لاطائل و بی حاجت [illegible] سخن
مناسب نبوده و مولوی مذکور در کلام مسطور هیچ جا این دعوی نکرده که بر تقدیر بطلان نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله منه نوشتن مذکور انجیل هیچ ضرور نبوده بعد ازین معلوم شد
که بجای لفظ بطلان نوشتن لفظ ثبوت باطل می بایست هم پوشیده نماند که در کلام مولوی دو شق مذکور شده اند اول
دلیل عقلی یا احتجاج بدلیل نقلی پس در جواب این جناب پادری صاحب را تعرض شق اول هم لازم بود و در آخر
هیچ بر ذمه شان نبود تعرض حال بشارات انجیلیه ضرور و متحتم بوده والا عقل مولوی مذکور را طلبیده زبانی حال آن
بشارات را خواه بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تحقیق و انصاف همین بوده است
چرا ازین امور اعراض نمودند اینچه معنی دارد و ازین اعراض و اغماض ظاهر میشود که از ادله عقلیه و عبارات
انجیلیه اثبات بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است و از جواب بشارات
جناب پادری صاحب عاجز اند والحمد لله علی ذلک و اینکه افاده فرموده که در کلامهای مسلمان نوشتن
این سخن هیچ ضرور نبوده پس جواب آن عنقریب از جواب افاده آینده ظاهر خواهد شد قول عیسائی مراد
که مقبول شد باین عبارت چرا که چنانچه در توریت و انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نماند که مارا فقط کار
از ثبوت نبوت جناب رسالتمآب است و پیغمبر برحق بودن آنجناب بنا بر اثبات آن ادله مذکوره تنها
[illegible] که چنانکه مطلب مولوی نعمت علی همان بوده است که این پادری فهمیده و اگرچه در نفس الامر کلام شان
غلط و ناتمام بوده باشد لکن ازین امر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم لازم
نمی آید حال آنجناب العیاذ بالله مثل حال رام و کرشن و مسیلمه و غیرهم نبود زیرا که بشارتهای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل و توریت موجود است [illegible] از جانب مولوی [illegible] جناب پادری صاحب را
هیچ ضرور نیست مگر [illegible] و [illegible] افاده پادری بر عدم فهم [illegible]

ثانیاً هرگاه اعدا با جهل آگاه نمودن مخلوقات خود از حقیقت حال و آنها را گول دادن و غافل گذاشته گمراه
نمودن نسبت بجناب باری عز اسمه امر قبیح ناشایان است نزد تمام عقلا و منصفین فی شان است و هم چنین این امر
[illegible] است نزد شیخ مستقیم باقرار و اعتراف این پادری چنانچه خواهد آمد و هم باعتراف تمام ارباب
عقل و انصاف تعالی از امر قبیح منزه است و هم چنین جمیع پیغمبران از صفات ذمیمه مبرا هستند لاجرم ضرور
است که عموماً خصوصاً باشاره و کنایه [illegible] و بعض بشارت شخصیکه دین او و بعد از پیغمبری ظاهر شدنی
باشد اگر آن شخص حق بوده باشد یا بطلان و خلاف حق بودن طریقه او اگر آنکس بر طریق باطل بوده باشد
در کتب سماویه و کلمات الهیه مذکور بود و بزبان پیغمبران هست شان ظاهر شود چنانچه از همین جهت بشارتهای
پیغمبر بکثرت در انجیل غیره وارد شده پس اگر عیاذاً بالله شریعت و طریقه جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم باطل می‌بود البته تعرض بطلان این امر عظیم که باعث گردیدی هزارها بندگان خدا بلکه کرورها در گروها
بلکه از نهم زیاده تا قیام قیامت شد در کتب سماویه و صحف الهیه خواه در مکالمات نبویه بالاجمال یا بالتفصیل مذکور
میکردید هرگاه باعتراف این پادری بحمد الله حال بطلان نبوت آنجناب در کتب سماویه مذکور نیست بلکه خود
بشارتهای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم دران مذکور و موجود چنانچه معلوم گردید لاجرم
ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق هستند و دین آنجناب سراسر حق و صواب است اینکه
در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پادری صاحب گذشته که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام
جا نوشته است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی برحق نخواهند بود پس چنانچه معنی شامل است اینهمه شقوق
را که ذکر یا بالاجمال کرده باشند خواه بالتفصیل یا بالاشاره بوده باشد یا بالصراحت زیرا که کلام مسطور بسبیل عموم و
اطلاق است پس کلام مذکور از آنچه ما نوشته ایم منافات ندارد فلا تغفل و ذکر نام و گرشن که پادری در این
مقام نموده جوابش اینست که اول پادری صاحب را اثبات این امر می باید که آن نام و گرشن که [illegible] شده
[illegible] کتاب آنها را برحق و نام مسیح هستند بعد از زمانه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مخلوق پیدا شده

شده اند و حال شان مثل حال مهادیو که مشرکین از آن حضرت آدم را قصد میکنند خواهد شد چنانچه جهالت
زائم که اکثر آن قوم متحققین لعن بر خدا مینمایند پس اول باید اوصیا را لازم است که این را مفصل بیان کرده
بدرجه ثبوت رسانند بعد اثبات آن ما خواهیم گفت که اگر احیاناً تحقیق شان در اصل توریت
و غیره هم مرقوم نیست لااقل اینقدر که مذکور است که شرک و بت پرستی کفر است و حضرت عیسیٰ و پیغمبران
سلف همه بر حق اند و منکر شان کافر است و بطریق باطل پس هرگاه که رام و کرشن مشرک و منکر و
مبطل انبیا و رسل بوده اند در عموم کلام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در تصریحات فرقان حمید
یعنی قرآن مجید که در بیان سعی و مآل خسران حال کفار و مشرکین و منکرین انبیا و مرسلین وارد شده تمام
مشرکین کفار داخل میباشند و حال مسیلمه کذاب این است که از عبارات انجیل و غیره بطلان طریق و مذهب او هم
نمایان چنانچه منقال که ما پیشتر از انجیل نقل کرده ایم بزبان حضرت عیسیٰ فرموده و انا اسأل ابی فیعطیکم مسلیا آخر لیثبت
معکم الی الابد یعنی من سوال خواهم کرد از پدر خود پس عطا خواهد کرد شما را تسلی دهنده دیگر که همیشه با شما خواهد ماند هم
مصحح امر مرقوم است بر آنکه مآل کار مسیلمه این شد که بشمشیر اهل اسلام در عهد خلیفه متغلب مع اتباع و اذناب
خود برود و واصل جهنم گردید اکنون از مذهب او بحمد الله نام و نشان هم باقی نیست پس اگر پیغمبر حق می بود
البته دین او تا بقیامت باقی میماند پس از عبارت مذکوره ظاهر شد که او پیغمبر حق نبوده و همچنین از دیگر عبارات
انجیل نیز بطلان طریقه او ظاهر میشود و از تخصیصات و تصریحات قرآنیه و احادیث معصومیه بطلان نبوت
و دعاوی فاسده کاسده او اظهر من الشمس است پس مطلقاً و عموماً این ادعا کردن که در کتب آسمانیه صریحاً مرقوم نیست که رام
و کرشن بر حق اند و بار نخواهند بود و مسیلمه پیغمبر بر حق نخواهد بود و بعید است از عقل و فطانت بلکه دری تشبیه جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بحال مسیلمه و رام و کرشن و تحریر مقرره که ترجمه فارسیه اش چنین میکنند که همینان
در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم گوئیم ضرور نبوده که او نبی بر حق خواهد بود و هو چونکه از بشارات انجیل و غیره
کتب سماویه و ادله و براهین قویه حقیقت نبوت آنجناب ظاهر است نهایت تعجب و بعید از انصاف مرا است که بعد اثبات

کجا تهمات کجا لسیمان نسبت خاک را با عالم پاک با جمله کدام درشتی را نداشته بود از تکیه پادری نشنیده باده است
جناب آنکه افضل الموحدین بوده از رام و گرزش با اینکه آنهر دو را در منکرین داخل سیداند نعوذ بالله من غلبة العصبیة
نقل از پادری در ترجمه فارسی مکرر از دلیلها اینکه الحق العیاذ بالله من ذلک کبرت کلمة تخرج من افواههم حاشا ثم حاشا
هیچ دلیل دال بوده باشد بر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از دلایل و براهین
رسالت و نبوت آنجناب ثابت که منکرین از جواب بی آن بحمد الله عاجزند چنانچه دو دلیل در سبب نگارش
شده هر شخص که او ادعا داشته باشد متوجه جوابهای آن بشود شعر خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود
هرکه در او غش باشد و این پادری حصه های شش گانه خود دلیلها ایکه بزعم خود نوشته است عنقریب با دله
متین فیه با جوابهای شافیه کافیه آنها را باطل خواهیم نمود و ناتمام بودن آنها را کالشمس فی رابعة النهار ظاهر
خواهیم کرد **ترجمهٔ قول پادری** در حصهٔ اول پنج نشان اند آن نشانهاییکه از آنها
نزد عقل نبی برحق ثابت میشود بیان خواهم کرد در حصهٔ دوم آشکارا خواهم کرد که آن نشانها در حضرت موسی و
حضرت عیسی بوده در حصهٔ سوم از دلیلهای قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر خواهم کرد که این
نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه برخلاف این در حصهٔ چهارم ظاهر خواهم نمود که نصیحتهای محمد چنانکه در قرآن و
حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا برخلاف اند در حصهٔ پنجم آگاه خواهم کرد که رواج مذهب اسلام در
دنیا از خوبی و عقل هم برخلاف است در حصهٔ آخری خلاصهٔ همه را بیان خواهم کرد **جواب حق نما**
اول جواب حصهٔ اول این مقصد را آشکارا نموده که امور یکه این پادری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها
چنین است که در پیغمبر تحقق آن ضرور نیست و تحقق بعضی بر نهجیکه این پادری منظور مقصود داشت هرگز ضرور نیست در
جواب حصهٔ دوم این پادری ظاهر خواهیم کرد که آنچه افاده فرموده است که آن همه نشانها در حضرت موسی و حضرت
عیسی علی نبینا و علیهما السلام متحقق بوده در مقابل اهل اسلام نوشتن آن بیفایده زیرا که ایشان خود هم بنبوت
حضرات مذکورین قائل میباشند و خود حقیقت نبوت ایشان را با دلهٔ قاطعه براهین ساطعه ثابت مینمایند که اسکات

است که با نطریق یهود یا نصاری بر مخالفین حجت ثابت کنند اگر بمقابله یهود که منکر حقیت نبوت حضرت عیسی
هستند یا در مقابله کفار و مشرکین و غیرهم که هر دو جناب را مع دیگر انبیا پیغمبر برحق نمیدانند ذکر کرده است
پس آنها ازین دعاوی بیدلیل کی ساکت خواهند شد می بایست که براهینها بدلیل قاطع این امر را ثابت میکرد
پس اقامت براهین قاطعه مسکته که مثبت امر مسطور بوده باشند بر ذمه این پادری لازم است و هرگاه
نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی را این [illegible] تنها ثابت خواهد کرد بهر نحو که ثابت خواهد نمود ما نیز بهمان طرز بلکه به
بهتر از ان حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بر منکرین و مخالفین شان ثابت خواهیم نمود
و لله الحمد علی ذلک در جواب حصه سومی ما بیان خواهیم کرد که نشانها و صفاتیکه در پیغامبر میباید همگی در
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بوجه احسن متحقق بوده و انکار این امر سراسر بی انصافی است و از هیچ آیت
قرآن مجید و از هیچ فعل آنجناب ظاهر نمیشود که در آنجناب صفاتیکه در پیغمبر میباید موجود نبود و در
حصه چارمی خواهیم نوشت که مواعظ و نصائح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مستلزم تکذیب و ابطال کتب انبیاء سابقین نبوده بلکه بارها مواعظ و نصائح
و اقوال و افعال آنجناب متضمن بوده بر اظهار اینکه پیغمبران سلف همه برحق بوده اند و دین
طریقه شان تمام حق و صواب بوده است و کتابهای شان همه برحق و منزل من جانب الله بوده
بلکه هر کسیکه منکر امر مرقوم بوده باشد بروی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم حکم کفر جاری
فرموده باقیماند اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بنابر مصلحت و حکمت پروردگار بعض احکام
انبیاء سابقین را بحکم الهی نسخ فرموده پس آن اصلا مستلزم انکار و تکذیب نیست چنانچه بر هر عاقل منصف
ظاهر است و انکار در مقدمه عنقریب انشاء الله المستعان بتفصیل مذکور خواهد شد در ابطال حصه پنجمی
بیان خواهیم کرد که ترویج مذهب اسلام هرگز هرگز منافی عقل و مخالف عدل و خوبی حق سبحانه و تعالی
نیست بلکه طریقه حق و دین متین از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم افضل ادیان و ترویج آن عین

عدل و سراسر مقتضای معدلت و رحمت خالق ملک منان است و در جواب حصهٔ آخری خلاصهٔ جواب بکلی سخنها
را در ضمن جواب خلاصه تحریر خواهیم کرد **ترجمهٔ قول پادری** حصهٔ اول از عقل مردم میدانند که
یک خالق هست با انواع صفتها و این نیز هست آنکه او مقدس و صادق القول است و این عیان است
که او بهتری مخلوق خود میخواهد و انسانرا از هوش و عقل مکرم گردانیده پس برای اینست که آنها فریب نخورند
بلکه بر مقصدیکه در عقل گنجی آنرا از روی عقل دریافت کنند چرا که عقل روشنی خدا است **جواب**
در واجبی الحمد لله که تمام اهل حق با جمیعهم معتقد و مقر و معترف این امر اند که جناب واجب الوجود
هیچ شریک و مثل خود ندارد و واحد حقیقی من جمیع الوجوه است که از تجسیم و ترکیب [illegible] منزه و مبرا است و اجزای
عقلیه و وهمیه هم در وی غیر متحقق و مقدس و منزه است از جمیع امور قبیحه و صفات ذمیمه **صادق القول**
و مبرا از کذب است و در حق بندگان خود مهربان میکند که در حق شان انسب و اصلح میباشد چنانچه این امور در
کتابهای ایشان بتوضیح و تفصیل مبین اند که هیچ عاقل منصف را مجال انکار نیست و همچنین ارباب عقل از اهل اسلام
عقل را دلیل قاطع می شناسند و تمام اعتقادات اصلیه خود را با دلهٔ عقلیه ثابت می نمایند لکن تعجب است
از نصاری که ایشان بالوهیت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل شدند و از اعتقاد توحید بمقتضای
عقل و شعور دست بردار گردیدند و اقانیم ثلثه را خدا شمردند و طریقه مشرکین اختیار کردند و نقص و قبح
آنکه لازمهٔ بشریت است بر حقتعالی جائز داشتند و حضرت عیسی را پسر خدا میدانند حالانکه مهمل و بیمعنی و
باطل و عاطل بودن آن اظهر من الشمس است اعوذ بالله من تلک الاقوال و الاعتقادات المسطورة کلها
پس پادری صاحب را لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد ازان بمقابل خصم خویش کلام
مسلوک الطریق وعظ و نصیحت بیان میفرمودند نه اینکه در مقابله اهل اسلام که خود بکار آن هستند و قائل بجمیع
امور مرقومه میباشند از تمام فرق در بینات زیاده تر اند و مبالغه مینمایند بذکر افادات مذکوره
پرداخته اند و تعجب تر آنست که در ذیل تبیین افادات مسطوره اشاره این مرهم نکردند که مذهب اهل اسلام هم همین است

است خلاصه پادریصاحب در همین رساله در ذیل حصه دوم چنین میفرمایند و خداوند عیسی مسیح قدرت و
معجزه تکیه و بروی دوست و دشمن نموده پس هشیار باشند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر الوهیت او نیز گواهی
میدهند انتهی بار دنا نقله پس اگر مقال سابق پادریصاحب که پیشتر تبیین شد حق و صواب است ابطلان این مقال
لازم می آید و اگر این مقال است است ضرورست که مقال سابق باطل و دروغ بوده باشد زیرا که اگر مراد پادریصاحب
از این مقال که عنقریب منقول شد این است که العیاذ بالله حضرت عیسی از جناب باری غیر است و جدا خدای نصاری هستند
مشرک بودن ایشان و بطلان این افاده که از عقل موهوم میدانند که بخالق است لازم می آید و اگر بطرز فرقه ضاله
صوفیه قایل این مرامند که خدا در حضرت عیسی حلول کرده است یا از جناب نسبت حضرت خواه نسبت اتحاد دارد
پس ابتنا قطعا از بطلان این پیش عقلا کدام امر شنیع زیاده از این است که بجانب حق تعالی نسبت خوابیدن و خوردن
و آشامیدن و ریدن و شاشیدن الی غیر ذلک من اللوازم والاحداث البشریة کرده شود پس بنا برین اعتقاد
حق سبحانه و تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و بنا بر افاده فرموده اند که منجمله صفات حقتعالی این است که او مقدس
است کذب و دروغ خواهد شد علاوه برین هرگاه عیسائیان حضرت عیسی بجسمه الشریف خدا شمرده اند و وحدت
حقیقیه بلکه عدم تجسیم و ترکیب است برخی اثبات نمانده و اشتمال اجزا و اعضا کثیره و احتیاج بجانب آنها که سرا
عیب و نقصان و مستلزم امکان است لازم خواهد آمد هم چنین قول بحلول و اتحاد و غیره مستلزم قول تعدد و تجزیه
و ترکیب است العیاذ بالله منه چرا که حقیقت حال این است که هر چیزیکه حال است در مرکب یا متحد است با آن بلا شبهه
مانند او تجزیه را قبول میکند و هرگاه او تجزیه را قبول کرد لاجرم مرکب بودن او نیز ثابت شد افاده عیسائی مذکور
و صادق القول است مگر که حقتعالی را البته صادق القول و منزه از کذب و دروغ میدانیم لکن پادریصاحب شاید تحقیق
آن در باطن نمیند کو بظاهر اقرار آن نموده اند زیرا که با وجود موجود بودن بشارات کثیره در انجیل که دلیل واضح
بر حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری از آن بشارات در ما سبق مذکور شده و قدری
اکنون مذکور خواهد شد از آنحضرت انحراف و اعوجاج دارند و آنجناب را العیاذ بالله پیغمبر حق نمیشمارند پس بنا برین

در بیان مقدمهٔ مسطوره در میان انجیل وغیره مذکور و مزبور است آنرا معاذالله کذب و دروغ می فهمند قول و تجربه
فاسد او وانسان از دیوهوش و بعقل مرکب یعنی ده آرزی دیوهوش تو نشستن استمال این عبارت بلحاظ اطراف و جوانب
کلام نداشتن بعید است چنانچه تحریر لفظ یعنی در استمال فقرهٔ سابقه از عقلا وارباب ادراک مستبعد و مستقبح افتاده
پادری از راه روی عقل الخ هرگاه حقیقت حال این است پس شما را ای گروه نصاری لازم که عقل را دخل دهید و انصاف کنید
و از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی که بطلان آن با وجود ظهور آثار بشریت و احتیاج اظهر من الشمس است دست بردار
شوید و حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم که بادلهٔ قطعیه و براهین قویه ثابت است اقرار و اعتقاد
نمائید **ترجمه قول نبی ثبات** چنانچه مرقوم است که خدا پاکیزه و صادق القول است همچنان
نزدیک عقل ثابت است که ناپاکی و لغو از ذات او بعید است و اینهم معلوم است که اگر خدا از سوی [illegible]
نزد نسلهای گمراه آدم نفرستد که آنها را تربیت کنند پس البته الله تعالی آن نبی آمده را علامات رسالت
خواهد بخشید تا که برای خلق الله گواهی بوده باشد که او فرستادهٔ الله تعالی است اگر چنین نباشند مردم از
عقل و نصیحت آن ناصح را و سندهای او را اطلاع نکنند و خواه مخواه بر و یقین آورند پس مقر آنها فریب خواهند یافت
چرا که وقتهای قبل هم فریب خورده اند جابجا ظاهر شدند و یک خلقت را معتقد خود کردند پس رسولان الله تعالی
این امر کم و بیش شرط اند **جواب حق سمات** اهل اسلام خود قائل این امر اند که حق تعالی
پاکیزه و منزه است از لغو و کذب و دروغ بلکه از تمام قبائح و نقائص حق تعالی را مبرا میدانند و نیز مقر و معترف
اند باینکه هر پیغمبر و رسول که از جانب خدا بسوی خلق مبعوث شود ضرور است که در وی قدری از معجزات و خوارق عادات
چنان متحقق بوده باشد که اشخاص دیگر از آوردن مثل آن عاجز بوده باشند پس ذکر این امور در مقابل اهل اسلام
و تصریح نکردن باینکه مذهب شان هم همین است بی نفاقی و تطویل بلاطائل است علاوه بدین هرگاه پادریان حسب
بالوهیت حضرت عیسی قائل شدند و اسناد شناخت گه و خروج منی و مصلوبیت و مدفونیت را الی غیر ذالک جائز نگاشتند
پس الحال ناپاکی عیاذا بالله منزه باقی ماند افادهٔ پادری و صادق القول است که این صفت پاکیزگی در حق

درینمقام کدام ضرورت داشت که پادری صاحب آنرا با وجود آنکه در سابق تحریر آورده اند بار دیگر
ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه نفرموده افاده پادری هم چنان در یک عقل الخ هرگاه پاکیزگی خدا
مبین شد ظاهر گردید که آن باری تعالی از زنا پاکی لغو می است پس این کدام امر علیحده است که پادری صاحب
آنرا جداگانه بیان کرده اند افاده عیسائی و این همه را الخ یهود و یهود و غیرهم هم همین تقریر میتوانند کرد
برینطور که هر گرا خدا مبعوث کند ضرور است که چند علامات رسالت و معجزات او بر آنها شد و اگر چنین
نبود و مردم از عقل خود سندها را از آن نتایج طلب نکنند و خواه مخواه برو یقین آورند پس مقرر آنها فریب
خواهند یافت چرا که در وقتهای قدیم فریب دهنده ها جابجا ظاهر شدند و خلقی را معتقد خود
گردانیدند پس در پیغمبر تحقق امور یکه در ترجمه کلام این پادری عنقریب خواهد آمد یا دیگر امور مانند
آن بالضرور میباید و در حضرت عیسی العیاذ بالله چنین امور متحقق نبوده بلکه امور یکه برخلاف
آنست در ایشان متحقق بوده پس آنحضرت عیاذا بالله پیغمبر برحق نبوده اند و این پادری
ادعای اموری که در حق ایشان نموده همه دعوی بیدلیل و نامسلم است پس چنانچه نصاری
جواب اینکلام بیهوده نخواهند داد همان جواب با تغییر یسیر بمقابل نصاری بایشان هم خواهیم کرد
افاده عیسائی پس رسولان الله تعالی الخ ای پادری صاحب لفظ [illegible] درینمقام چه بود
پس چرا در عبارت هندیه خود لفظی را تحریر کردند که ترجمه فارسیه آن عبارت چنین شد چرا
صحیح آن لفظ هندی را تحریر نکردند که عبارت مذکوره [illegible] بزبان [illegible]
بترجمه فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شده اند و لفظ
کم و بیش هم که بر طرز عوام درینمقام مذکور شده نهایت لغو و بی محل است زیرا که اگر مراد است
که در یک شخص ذی رسالت میباید که صفات آینده کم و زیاده یافته شود پس بطلان آن واضح
است چرا که کمی و زیادتی که از قبیل نقائص است در خصوص یک مقام چگونه تحقق خواهد کرد

مراد اینست که هرگاه اوصاف آینده چند صفت هم یافته شود تاهم رسالت ثبوت شوند پس ذکر آن صفات بچنین عبارت که تحقق هر یک وصف بنابر آن ضروری معلوم شود ولغو در لحاظ نمایاند کرده بود واین افاده آینده هم که درکسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک نزد یک عقل پیغمبر خدا ثابت اند و درکسانیکه آنها موجود نیند نبی الله بودن شان ناممکن است تهمت و باطل محض خواهد گشت علاوه برین بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیش کدام واگر پادری صاحب سوای این شقوق شقی دیگر از کلمه مسطوره مراد گرفته اند پس آنرا بیان فرمایند تا حقیقت حال ظاهر و آشکار شود ترجمهٔ قول نمبر ثبات اول که پاکیزگی و پرهیزگاری شان مشهور بوده باشد دوم چنین شخصها را طاقت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن چنین حقوقی داشته باشند که ... چهارم دعوت شان نه طرفداری خود و نه دیگری بوده باشد پنجم آنکه خدا تعالی پیشتر از زمانه شان الهام وحی یا کتابی را نازل کرده باشد پس کلام این انبیا کلام انبیای پیشین را باطل و دروغ نکنند بلکه مطابق آنها باشد قدری زیاده از آنها ظاهر کنند و آنها را مستحکم نمایند درکسانیکه اینچیزها یافته شوند پس بلاشک نزدیک عقل پیغمبر خدا ثابت اند و درکسانیکه آنها موجود نیست نبی الله بودن شان ناممکن است جواب حق سمات سبحان الله چه حسن بیان است که پادری صاحب در مرحله اول قول اول از امور یکه تحقق آن در پیغمبر ضروری میباشند چنان بیان کرده اند که در حقیقت نبوت حضرت عیسیٰ خلل انداز شده اند و اینکه میگویند که بسم الله غلط نیست الحق که در شان پادری صاحب بمقام صادق و متحقق است زیرا که در زمانه حضرت عیسیٰ کثرت نبود مگر برای یهود و فرقهائیکه آنحضرت را پیغمبر میدانستند و تابعان عیسیٰ بسیار قلیل بوده اند و یهود چا بود و الفرق چه جو ذکی آن حضرت را العیاذ بالله دروغگو و مفتری میشمردند و کنون هم همین میشناسند بلکه یهود از آن وقت تا الآن در صحت نسب آنحضرت عیاذاً بالله کلام میکنند

میکنند پس کجا پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت عیسی امر مشهور قرار یافت و هرگاه که پاکیزگی و پرهیزکاری
آنحضرت مصداق امر مشهور نشد ناچار تجویز باید و بدیباچه لازم آمد که آنجناب نعوذ بالله پیغمبر برحق
نباشند و اگر مراد اینست که پیغمبر بتحقیق بتقوی و صلاح محفوظ و معصوم بودن [illegible] خود پیغمبر مخالفت اوامر
و نواهی جناب باری عزاسمه در نفس الامر ضرور است مشهور بوده باشد یا نه گویا دیباچه بسبب قصور
تحریر ذکر این را بخوبی نتوانسته اند بلکه خلاف آنرا بیان فرموده اند پس این امر البته در پیغمبر
نزد اهل حق هم متحقق [illegible] باید بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در انبیا شرط است و لله
الحمد والمنه که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کاری که خلاف امر مذکور بوده باشد صادر
نشده و هرچه پادری در اثبات عدم اتقای آنجناب ذکر کرده است آن تمام باطل و ناتمام است
چنانچه عنقریب بتفصیل و توضیح خواهد گردید بالجمله اتقا و صلاح آنجناب باین مرتبه بود که کفار آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از دعای نبوت بلفظ صادق و امین یاد میکردند و کاهی چنین [illegible]
از آنجناب صادر نگردید که آنها را اسناد عیوب و قبایح بهم رسد و الا قبایح بسیار در السوء [illegible]
نسبت میکردند چنانچه این امر بر ماهرین علم تواریخ و سیر اوضح و اظهر و الحمد لله علی نعمائه [illegible]
فرقه حق از اهل اسلام است که در انبیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای تجرد اتقا و صلاح
لکن بخلاف شان جهال اهل کتاب بمنزل است که اینقدر تحقیر و تذلیل انبیا و رسل در صحف الهیه
نموده اند که چنان مضامین و عبارات را در آن کتب مندرج فرموده اند که از آن ظاهر میگردد که بعض انبیا
دختران شان شراب خورانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت مستی از دختران
خود امر شنیع کرده اند که ناسق بر زبان نمی آید استغفر الله و اعوذ به من شر الشیطان و اعوانه
چنانچه در حق حضرت لوط همین گمان نموده اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان [illegible]
همشیره خود گفته العیاذ بالله در محل فرعون پناه فاجره فرستاده اند تا که زوجه خود بسازد و [illegible]

واپس کرد پس با وجود همشیره ساختن بازبرایشان متصرف شدند ودر حق حضرت داود مندرج کرده اند
که از زوجه اوریای حتّانی در حین حیات او مقاربت کردند تا اینکه وی حامله شد پس شغف هرچه اغنی اوریا
را بر سر جنگ فرستادند که مقتول گردید بعد از آن زن مذکوره را در محل خود داخل کرده بزنی گرفتند و
مورد عتاب الهی العیاذ بالله شدند چنانچه اینهمه امور عنقریب بتفصیل از بعض صحف الهیه مذکور و منقول خواهد شد
پس هرگاه حقیقت حال برهمین منوال است موافق مزعوم نصاری کجا پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت لوط
وحضرت ابراهیم وحضرت داود علی نبینا وعلیهم السلام باقیماند وهرگاه اینحضرات مصداق پاکیزه و
پرهیزکار نشدند بمقتضای اِذَا فَاتَ الشَّرْطُ فَاتَ الْمَشْرُوْطُ بنای نبوت اینحضرات نیز موافق
تحریر پادریصاحب برهم گردید و آنکه پادریصاحب در بیان امر دوم افاده فرموده اند که چنین
شخصها را طاقت قدرت هم کرامات بوده باشد انیهم خاصه از افاده مقصود و مهمل است زیراکه هیچکس
از بنی نوع انسان از وصف قدرت کو فی الجمله باشد خالی نیست پس در تحقیق پیغمبری قدرت را شرط
دانستن یعنی چه مگر ظاهرا مراد پادری از قدرت و کرامات معجزه و امر خارق عادت است و بسبب اجنبیت از
علوم و عدم مهارت چنین الفاظ بخیال شان نگذشت غرض تحقیق معجزه البته در پیغمبر ضروریست و
این امر با حسن وجوه در جناب رسالتمآب متحقق بوده چنانچه معجزات آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم بیشتر
مذکور شد و اگر آنحضرت صلی الله علیه وآله صاحب معجزه نبودند پس چرا کفار و معاندین نسبت آنجناب
بسحر و جادو نمودند و همین امر صاف بر عاقل با انصاف ظاهر میگردد که از آنجناب صلی الله علیه
وآله وسلم امور خارق عادت واقع میشد و در بیان امر سوم اینکه پادریصاحب افاده فرموده که آنها لیاقت
پیشینگوئی نیز داشته باشند پس نوشتن لفظ لیاقت درینمقام از مرد با لیاقت مستبعد است بلکه نوشتن استحقاق
سزاوار که بالفعل از ایشان امور پیشینگوئی صادر میشده باشد لکن پادریصاحب را کجا ادراک این باریکیها بهر
حال این امر هم در ضمن امر دوم داخل زیراکه پیشینگوئی نیز منجمله معجزات است پس ذکر کردن آن علیحده العو محض

محض و تطویل بلاطائل الغرض بحمد اللہ که این امر هم در جناب رسالتمآب صلی اللہ علیه و آله وسلم بخوبی
متحقق بوده چنانچه خبر دادن آنجناب بطرز پیشین گوئی بیان فرموده اند در سابق بطریق مشتی نمونه از
خرواری مذکور و مسطور شده و این اخبار اخبار آینده و اظهار معجزات و کرامات متواتر و اتفاق نامست
و انکار آن احیانا اگر از نصاری صادر خواهد شد پس در باب اثبات نبوت حضرت عیسی و غیره انبیا هم پیدا
بند و مسدود خواهد گردید اکنون باید دانست که در پیغمبر اینقدر ضروریست که هر معجزه از معجزات قادر
بوده باشد باقی ماند اینکه با معجزات آخر معجزه پیشین گوئی نیز برای او متحقق بوده باشد چنانچه از ظاهر کلام
پادری ظاهر میشود پس این محتاج باثبات و اقامت دلیل است و در بیان امر چهارم اینکه افاده فرموده
که دیانت شان نه طرفداری خود و نه طرفداری دیگری بوده باشد پس اگر از آن مرادش اینست که آن امور
حق و اخبار صدق و راست را که بظاهر نزد مستقلان مشتمل بجانبداری بوده باشد هم بیان نکنند پس تحقق
این امر در پیغمبر هرگز ضروری نیست و پادری صاحب اگر این امر را ضروری میشناسند پس در حقیقت نبوت حضرت
عیسی را باطل میکنند زیرا که کدام متعلی و طرفداری زیاده از این خواهد بود که بزعوم باطل نصاری حضرت عیسی
را دعوی خدائی و ابنیت خدا میکردند و نفس نفیس خود را بهتر از تمام اولین و آخرین میشمردند و
اگر مرادش اینست که جانبداری خود خواه غیر خود در اقوال و افعال شان بر سبیل کذب و دروغ و بر هیچ
باطل نبوده باشد پس تحقق این امر البته در پیغمبر ضروریست لکن بحمد اللہ و المنه که جناب رسالتمآب صلی اللہ علیه
و آله وسلم دعوی هیچ امر برای خود خواه بجهت غیر خود بطرز مذکور ننموده و هیچگونه جانبداری که فاسد و کاسد بوده
باشد از آنجناب صادر نگردیده بلکه هرچه بیان فرموده همه حق و صواب بوده و در بیان امر پنجم که سوم
استعبارت مذکور رسیم پنجم اگر اللہ تعالی پیشتر از زمانه شان الی هذا اللفظ مستحکم نمایند افاده فرموده است
پس اتفاق نیست که البته در پیغمبر این امر متحقق میباید که کلام او و کلام پیغمبران سابق را باطل و دروغ نکند و آنرا
مستحکم و منضبط گرداند لکن از این لازم نمی آید که پیغمبر لاحق بعض احکام انبیای سابقین را نسخ هم نکند زیرا که نسخ

از منسا [illegible] تکذیب و ابطال و تحقیر و توهین و تضعیف نمیباشد بلکه حقیقت نسخ اینست که تا هنگامیکه مصلحت
داعی بود و اقتضای آن حکم میشد و هرگاه آن مصلحت زائل گشت آن امر موقوف نموده شد پس ازین
موقوف ساختن بطلان و فساد امر سابق لازم نمی‌آید چنانچه بر عقلا این حرف بخوبی ظاهر و آشکار است و
این نسخ که هست پیغمبر خود از آن نمیکند بلکه از جانب خدا امر مذکور واقع میشود پس بنا بر زعم نصاری ظاهرا
مجبور دانسته خدا آنکه ابی را بر پیغمبری نازل میفرماید از خدای معزول میشود که باز او را اختیار در تبدیل و تغییر احکام
نمانده و حکم باقی نمیماند خلاصه بحمد الله و منه که از جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ قول و فعل
از مشتمله تکذیب و ابطال و توهین و تضعیف انبیای سابقین بوده باشد صادر نشده پس نبوت آنجناب
[illegible] های شان [illegible] نیست و ادعای آنکه پیغمبر لاحق را ضرور است که همه احکام مطابق احکام نبی سابق باشد
[illegible] محتاج باقامت دلیل است افاده عیسائی دیگر آنکه این حقیر با تحقق این امور در پیغمبر با اتمام
[illegible] لا اجتماع [illegible] مقصود و مخطور هرگز لازم و ضرور نیست و اگر بادری مدعی امر مذکور است
پس آنرا بدلیل و برهان ثابت کند هان موافق طرزیکه ما بیان کردیم البته تحقق آن امور در پیغمبران ضرور
و لله الحمد و المنه که در جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم آنهمه امور با احسن وجه متحقق بوده و له الشکر علی ذلک

ترجمه قول بی ثبات حصه دوم اگرچه بر همه انبیا و حواریانیکه از معرفت شان صحیفه‌ها و کتب‌ها
نازل شده تا از زمان الانجیل همراه این گواهی‌ها کم و بیش یافته میشود مگر برای مختصر من درین رساله صرف بر
جناب موسی و خداوند عیسی این شهادت را ثابت میکنم چراکه مسلمان ایشان را نبی مسلم میدانند **جواب**

حق سمات فقط از تحریر این چند کلمات مختصر که ترجمه اش مذکور کردیم بادری صاحب را چه حاصل
خواهد شد بصاف بیان فرمایند که بر کفار و ملاحده و زنادقه و حکمای یونان و غیرهم که منکر و مبطل جمیع پیغمبران
اند و اقرار و اعتراف هیچ معجزه و هیچ کتاب و صحیفه ندارند چه طور حقیقت نبوت جمیع انبیا را ثابت خواهند کرد غرض
ازین فایده باید دید [illegible] دعوی [illegible] میشود یکی آنکه بر انبیا صحف و کتب نازل شده دوم آنکه همه آن امور که باید

پادری تحقیق آنها را در پیغمبر منحصر ورد داشته در جمیع پیغمبرانیکه صحف و کتب آورده اند تحقیق نموده و فرق [illegible]
منکر این دعاوی هستند پس لابد است که پادری صاحب دلیل قاطع که مسکت بوده باشد بیان فرمایند [illegible]
[illegible] و معجزات و نزول کتب تواتر را دلیل خواهند آورد ما نیز از تواتر خود حقیت نبوت جناب [illegible]
صلی الله علیه و آله و سلم را ثابت خواهیم کرد و خلاصه هر دلیلیکه نصاری و غیرهم بر امر مذکور قائم [illegible]
بهمان طریق ما نیز حقیت پیغمبر خود که بلا ریب برحق بوده است دلال خواهیم نمود و بعد از [illegible]
باید کرد که این افاده پادری صاحب اگرچه بر همه انبیا و حواریانیکه از معرفت شان الی آخر [illegible]
الاحتمالین است لهذا ما از ایشان مستفسر میشویم که مزعوم شان درینباب چیست آیا معتقد این امر
اند که بر جمیع انبیا کتب خواه صحف نازل شده اند و هیچ نبی خالی از امر مذکور نبوده یا آنکه بزعم شان
بر بعض پیغمبران چنین شده اند که صحیفها یا کتب بر ایشان نازل نشده بر تقدیر اول تصحیح [illegible]
امر مذکور را که جدید است بیان فرموده دلیل مقبول بران قائم کنند و بر تقدیر ثانی این قباحت
لازم می آید که از مفهوم افاده مذکوره پادری هویداست که در انها آن هیچ امر که پادری صاحب [illegible]
ضروری دانسته اند یافته نشد پس چگونه نبوت آنها ثابت خواهد شد و اینکه پادری دعوی فرموده
که از معرفت حواریین صحیفها و کتب نازل شده پس این را نیز مفصل بیان فرمایند که [illegible] کدام
در حواریین چنین شده است که از معرفت حقتعالی کتاب یا صحیفه نازل کرده است و این سخن را [illegible]
و برهان مقبول بدرجه اثبات رسانند و الا از مجرد دعوی چه میشود و حقیت نبوت حضرت [illegible]
عیسی که پادری صاحب بزعم خود ثابت کرده اند آن نیز ناتمام است که اصلا مسکت منکرین [illegible]
تا تفصیل بیان خواهیم کرد پس اکنون میباید که بر امر مذکور دلیل مسکت قائم نمایند اگرچه [illegible]
می شناسند و الا خود بعجز معترف شده بر ذمه و عهده ما این امر را نیز محول فرمایند تا [illegible]
جواب هر یک ایشان نیز بخوبی خواهیم کرد و الحمد لله علی نعمائه و تمام شد [illegible] که در [illegible] پادری [illegible]

خداوند یاد کرده پس بدین اثبات الوهیت حضرت عیسی نوشتن آن بیجاست سبحان الله آن کدام فضیلت
در حضرت عیسی موجود بوده که از باعث آن پادریصاحب ایشانرا بالقاب خداوند یاد نموده و حضرت موسی
را از ان محروم داشته العیاذ بالله من غلبة العصبیة و اعوجاج و آنکه افاده فرموده چرا که سلمان
ایشانرا نبی مسلم میدانند پس کلام که حقیقت حال انست در مقابل ایشان اثبات امری همه در حق حضرت
موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهما السلام بیفائده محض بوده و اگر باطنا پادریصاحب را بر منکرین الوهیت
حضرت کور منظور و ملحوظ بود پس چرا وجوه مشتبه را بایطرز بیان کردند که اصلا مسکت و مفحم شان نمی باشد
التنویه یافت باید کرد که در عبارت پادریصاحب فقره که ترجمه اش بنیادین کور شد تا الی مان الانجیل
است سبب اینکه در آن فقره دو لفظی که آخر دو دال است بر انتهای مدت معهود جمع نموده آمده و لفظ کم بود
مثل هم که مثل سابق آن را بطرز عوام ارقام فرموده اند مهمل است بجای لفظ مختصر لفظ اختصار نوشتنی
بوده و برای این الفاظ ثقیله غیر فصیحه آخر که پادریصاحب عبارت هندیه خود تحریر فرموده اغلاطیکه
در رسم خط واقع شده و موجب مضحکه اطفال دبستان میباشد پس تعرض آن خلاف طرز این رساله
فارسیه و موجب تطویل و سبب ملال اهل کمال **ترجمهٔ قول نی ثبات**
اول پاکیزگی و پرهیزگاری موسی توریت ازین عنوان یافته میشود چنانچه که الله تعالی در ابتدا برای
آدم مقرر کرد مطابق همان موسی نیز سوای یکشادی زن دیگر نداشت و اگرچه زن او حبشی بود و همین
سبب هارون و همشیره او مریم بر او لعن و طعن کردند با وصف اینهمه اگرچه او حاکم تمام بنی اسرائیل بود و او زن خود
را ترک نکرد و نه تا زندگی وی از دیگری شادی کدخدائی نمود همین طریق موسی پرهیزکاری پاکیزگی خود ثابت
در جواب حق سمات ولا اگر پادری این احتجاج را بمقابل اهل اسلام نگاشته است
پس بیفائده محض است زیرا که ایشان خود بپاکیزگی پرهیزکاری حضرت موسی بمقتضای وجوه و جهات
مقبوله قائل اند تا از بگذر وجه مذکور که ضعیف و نا تمام است اگر در مقابل همه فرقها ذکر کرده پس

پس فرق منکرین کی توریت را حجت میدانستند که ازان پادری احتجاج نموده اول میباید که صحت
توریت را بدلیل مقبول ثابت کند ثانیا اثبات این دعوی که حضرت موسیٰ سوای یک زوجه زنی دیگر نداشت از توریت
نیز در معرض اشکال است آیا نمی بینی که از ظاهر عبائر توریت خلاف آن معلوم میشود چنانچه در سفر ثانی
توریت که سفر الخروج است در آخر فصل ثانی چنین مکتوبست فلما احس موسی فی المقام عند الرجل وجه
صفوره ابنته فولدت ابنا وسماه جیرشوم لانه قال صرت غریبا فی ارض غریبة وولدت غلاما ثانیا فسماه
الیعاذر انتهی و در آواخر فصل رابع این عبارت مسطورست فاخذ موسیٰ زوجته و ولدیه وارکبهم علی الحمیر و بعث
بهم ورجع الی مصر انتهی و در سفر رابع که سفر العدد است در فصل ثانی عشر این عبارت که ظاهرا مستند است در
مرقوم فلما اقاموا انها تکلمت مریم وهارون فی موسی بسبب الامرأة الحبشیة التی تزوجها لانه کان قد اعتزل عنها
انتهی و ازین عبارت معلوم میشود که این عورت حبشیه غیر صفورا بوده است پس کجا بودن زوجه واحده برای
حضرت موسیٰ ثابت گردید ثالثا در سلسله تصرف و تزوج حضرت ابراهیم علیه السلام دو زن بوده اند و
در حباله تصرف و تناکح حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام چهار زن و زنهای حضرت داؤد و
حضرت سلیمان نهایت بکثرت بوده اند چنانچه اینهمه حال از کتب سابقه ظاهر میشود و عنقریب مذکور خواهد شد
پس بنا برین افاده پادری لازم می آید که پیغمبران مذکورین پاکیزه و پرهیزکار نبوده باشند العیاذ بالله من
ذلک المذهب السخیف غرض ازین امور که بیان شد ظاهر گردید که بودن یک زوجه فقط چندان دلیل
پرهیزکاری نمیباشد و کثرت ازواج منافاتی از اتقا و پرهیزکاری ندارد فلا تغفل افاده پادری چنانکه
الله تعالی در ابتدا برای آدم الخ جواب آن را پادری صاحب از حضرت یعقوب و حضرت داؤد و غیرهما از انبیای
مذکورین طلب کنند که حق سبحانه و تعالی که برای حضرت آدم یک زوجه مقرر کرده بود پس این حضرات چرا اینقدر
عورات را برای خود مباح دانستند غرض حضرت آدم و حضرت داؤد و غیرهم و جمیع پیغمبران هرچه کردند
همگی موافق حکم خدا بوده پادری صاحب را مع دیگر نصاری چون و چرا دران مناسب نیست افاده پادری

دی الحال این دعاوی محض بدون اقامت دلیل مقبول و قلیل الحث صاف از عبارت مذکوره توریت خلاف
آن معلوم میشود افادهٔ عیسائی واگرچه شأن و لحاظ ایشان پادریصاحب شیت آن مذکور بحجت این امر ذکر
نمی‌شود ایشان کرامت نظر و ظاهر شود حال آنکه این مقصود شان حاصل نمیگردد زیرا که در ملک
ختن اکثر مردم صاحب حسن و جمال هم میباشند و آن پادری بترجمهٔ فارسی و همان سبب لحاظ ظاهر این
مقال دال است بر اینکه بسبب اینکه زن موسی علیه السلام حبشیه کریه منظر بوده لهذا هارون و مریم
بر ایشان معاذ الله لعن و طعن کرده بودند حال آنکه از عبارت مرقومه توریت این امر ظاهر میشود که
بسبب اینکه حضرت موسی از آن عورت حبشیه اعتزال کرده بود ازین سبب هارون و مریم شکوه شان
کرده بودند پس پادریصاحب لازم است که امر مذکور را ثابت نمایند و الا از نظاره خواهد گردید که بخوبی
مطلب کتب آلهیه را با وجود اینکه ترجمه اش بزبان ایشانست نمی فهمند بلکه در بعض مقامات بالعکس
می فهمند و طرفه ترین ست که نسبت لعن و طعن کردن بر حضرت موسی علیه السلام نعوذ بالله منه بجانب
حضرت هارون و حضرت مریم علیهما السلام کرده اند حال آنکه لفظ تکلمت که پیشتر در عبارت عربیه
توریت گذشت اصلاً بر امر مذکور دلالت نمیکند سبحان الله پادریصاحبان تهام افترا نیز بر کتب الهیه
و انبیا و اتقیا می کنند غرض ملاحظه بفرمایند که اهل حق تهمت لعنت کردن را بر مرد مسلمانی نسبت
بمسلمانی دیگر هم درست نمیدانند و نزد این قوم مرتبه انبیا اینقدر پست و ذلیل است که بنسبت حضرت هارون
و حضرت مریم و حضرت موسی علیهم السلام چنان عبارت مستنکره و مستقبح که صریح خلاف تعظیم و توقیر و
مستلزم تذلیل و تحقیر بلکه مستوجب تفسیق و تکفیر ست پادریصاحب بر زبان خود آورده اند مصرعه
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و توهم نباید کرد که در نظر این صاحبان نزد هیچ حقیقت و عرضه
لعن و غیره نمیباشد که بی پروا در حق هر که میخواهند آزاد که میفرمایند زیرا که حقیقت حال این نهج است
که بمجرد اینکه لیسیلوسیت بر یهواه که بزبان یهود معتبر ست آن خدا کلمه لعنت بر زبان آورده بود حضرت

موسی را مقید فرموده و آخر الامر بحکم خدا او را سنگسار نمود چنانچه این حال در باب بیست و چهارم کتاب
الاحبار من کتب التوریة بتفصیل مذکور است هر که خواهد ملاحظه نماید پس شناعت امر مذکور بشهادت
توریت ثابت است افادهٔ پادری و نه تا زینهٔ کی الخ بدون اثبات این دعاوی از معرض اعتبار ساقط
و دانستنی که صفورا زوجه حضرت موسی پیش از زن حبشیه موجود بوده پس بودن یک زوجه فقط برای
حضرت موسی غیر مسلم الثبوت است علاوه برین کثرت ازواج حضرت داود و غیره انبیای
مذکورین بشهادت صحف عتیقه ثابت و متیقن است پس اگر پیغمبری فقط یک شادی کند خدائی کرده باشد
یا بالکل شادی نموده باشد پس این امور هیچگونه منافی مطلب ما نمیباشد افادهٔ پادری همین طریق
موسی الخ سبحان الله مقام کمال تعجب است که آنچه وجوه اتقا و پرهیزکاری در نفس الامر است
از آن پادری صاحب یک وجه را هم درین مقام مذکور ننموده و آن امر را ذکر فرموده که اصلا شرط
پاکیزگی و پرهیزکاری نیست ان هذا الشئ عجاب حالیا معلوم باید کرد که خود همین پادری در
همین رساله خود در بیان امر چهارم میان فکر حال حضرت موسی چنین افاده فرموده و هرچه
از وی یعنی از حضرت موسی خود سهواً خطا شد آن نیز در توریت مندرج کرده است و موسی
خود اقرار میکند که از سبب همان خطا نعش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کنعان
محروم خواهم ماند انتهت عبارته بالترجمة الفارسیة پس هر گاه اینگونه خطا از حضرت موسی ع
العیاذ بالله صادر شده است کجا پاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب بنابر زعم نصاری باقی ماند پس
لازم که پادری صاحب جواب معقول این را بیان فرمایند و رساله خود را از تناقض و تهافت نجات
بخشند **ترجمه قول در اثبات** پاکیزگی و پرهیزکاری عیسی مسیح بر شخصیکه انجیل
مقدس را می بیند یا می شنود نمایانست چرا که خلق الله میدانند که سید [illegible] پاکیزه
و مبرا بوده و پرهیزکاری و تقوی و [illegible]

مهمات پادریصاحب را مفصل بیان کردن امر مذکور لازم و ضرور است هرگز نه اند نیست
زیراکه مام یهود پیدایش حضرت عیسی را پاک و پاکیزه نمیدانند و علی هذا القیاس یهود مذکورین مع
ما اعده و غیرهم من الفرق المنکرین بپاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب اصلا معتقد نیند و آنحضرت را
پیغمبر برحق نمی شمرند و حقیت انجیل بالکلیه قائل نیستند و در نفس الامر نیز اگرچه حقیت حضرت عیسیٰ
و حقیت انجیل منزل من السماء فی الجمله ثابت لکن این انجیل که ازان پادریصاحب احتجاج و
استدلال می کنند از کتب سماویه منزله نیست پس واجب لازم است که پادریصاحب امور
مذکوره را کما ینبغی ثابت کنند و الا کلام شان صلاحیت اعتنا ندارد و هرگاه عیسائیین
امور مذکوره را بدرجه اثبات خواهند رسانید ما نیز حقیت قرآن و نبوت و اتقاء پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه و آله وسلم را بخوبی در مقابل شان باثبات خواهیم رسانید غرض در اعتقاد اهل
نصاری داخل است که حضرت عیسی بعوض امت خود در جهنم داخل شده اند و یوسف ولف
پادریصاحب انگریزی که درین شهر تشریف فرما شده بودند و آخر الامر از افواج حجج و براهین
قاطعه فرزند رسول جامع المعقول و المنقول جناب مولانا و سیدنا مد ظله العالی بهزیمت خورده
راه گرای سمت دیگر شده اند ایشان نیز اقرار امر مذکور در محضر جماعت کثیر و جم غفیر نموده اند
و علاوه آن خود این پادری در همین رساله خود در اواخر حصهٔ آخر خویش چنین می نویسد چراکه
در یکمقام کلام الٰهی مرقوم است که عیسی مسیح بعوض گنهکاران لعنتی شد انتهی کلامه
بالترجمة الفارسیة پس هرگاه که حضرت عیسی متقی و پرهیزکار بوده اند معنی این لعنتی شدن العیاذ
بالله و داخل شدن در جهنم جهت کدام ظلم زیاده ازین خواهد بود که خدا بعوض گناهکاران
دیگر آنجناب را که متقی و پرهیزکار و بیگناه بوده اند معاذ الله لعنتی نمود و در جهنم داخل کرده باشد
اکنون با انصاف باشد که حال التعظیم و توقیر نصاری نسبت با انبیا نیست که در حق حضرت عیسیٰ که

که خدا را پسر خدا ایشان میشناسند و بجان و دل هم محبتش میورزند چنانچه فقره مستفتیح و مستکره که ناچار بتکلیف
وجبر بالا از او نقل کرده ایم بخوف و خطر مذکور فرموده اند اعوذ بالله من ذلک سبحان الله با وجود
این امر چگونه چنین مردمان را عیسائی توان گفت چنانچه دوستدار و محب حضرت عیسی علیه السلام تمرد
مصر علی این محبت تا قیامت شد قطع نظر از ینهمه تعجب است که چرا پادری صاحب در ینجا
از ذکر این امر که برای حضرت عیسی نیز بطرز حضرت موسی فقط یکزوجه بوده بهت پهلو تهی فرموده
اند حالانکه نوشتن آن بمناسبت طریقه اثبات اتقا و پرهیزگاری حضرت موسی علیه السلام لازم و
ضروری بوده بالجمله اگر ازین پهلو امر مذکور را ذکر نکرده که بزعم پادری آنحضرت بالکل تزویج نموده
یا ازواج آنجناب چند تا بوده اند پس البته بجاست لیکن درینوقت این قباحت لازم می آید که
بزعم پادری مخالفت آنجناب با طریقه حضرت موسی انبیای سابقین لازم می آید پس هرچه پادری صاحب در
جواب این مخالفت را تجویز خواهند کرد آنرا جواب ما نیز از جانب جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم تصور فرمایند و اگر حضرت عیسی نیز فقط یک شادی کدخدائی کرده بودند پس از برای
عدم ذکر امر مذکور وجه توجیهی قرار می یابد مگر شاید پادری صاحب ازین خیال که تزویج و نزدیکی کردن
با زن منافی الوهیت است اظهار امر مذکور را مناسب ندانستند

ترجمه قول بی ثبات

دوم هر قدرت و کرامات که موسی پیش فرعون و مصریان و پیش بنی اسرائیل در
بیابان تا چهل سال نمود پس عیانست و بسبب آن معجزات مردم قائل نبوت او بودند

جواب

حشمت مآب هیچکس از حکما و ملاحده و زنادقه قائل این حرف نمیباشند که از حضرت موسی علی نبینا
و علیه السلام معجزات صادر شده پس پادری صاحب بنده عاوی بیدلیل را چه ذکر می نمایند تصریح بیان
فرمایند که چگونه بر مردم مصر و معجزات را ثابت خواهند کرد غرض اگر پادری صاحب بخوبی امر مذکور
را بحد اثبات خواهند رسانید ما نیز نبوت جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم را برهان [illegible]

خواهیم کرد و اینکه افاده فرموده که تا چهل سال حضرت موسی قدرت و کرامات نموده پس قطع نظر از اینکه بجای قدرت
و کرامات نوشتن لفظ معجزات مناسب بوده آن فریق منکرین که یک معجزه و کرامت هم قائل نشده اند
چه جای اعتقاد و اینکه تا مدت چهل سال از انجناب کرامتها پادر و ظاهر شده است پس اثبات باید عادی عهده
پادری صاحب لازم و محتم است و اینکه افاده فرمود چه سبب همان معجزات مردم قائل نبوت او بودند
پس که همین قائل معتقد بودن مردم در ثبوت نبوت کفایت میکند پس چرا پادری صاحب هم مذهبان و هم
کیشان شان تبعیت نبوت پیغمبر ما اعتقاد نمیکنند که بسبب صدور معجزات کثیره از انجناب صدها و هزارها

مردم معتقد انجناب بوده اند و میباشند **ترجمهٔ قول در اثبات** خداوندی عیسی

هیچ قدرت و معجزات آنکه روبروی دوست و دشمن داده پیش شما اند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر
الوهیت او نیز گواهی میدهند چرا که او نه خود صرف این کارها کرده بلکه شاگردان خود را نیز اقتدار معجزات
بخشید چنانچه در انجیل مقدس ثابت است **جواب جستمات** ای پادری صاحب کردن دعاوی
بلا دلیل نزد ارباب عقل و انصاف سراسر هیچ و ناشایانست پس اگر شما این میدانید در مقابل
یهود و غیرهم من الفرق المذکورین که هیچ معجزه از معجزات حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل نیستند
بدلیل قوی که مسکت بوده باشد امر مذکور را ثابت کنید بعد از آن ملاحظه خواهید فرمود که ما نیز همان
طور معجزات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را باثبات میرسانیم باینکه افاده عیسائی بلکه بر الوهیت
او نیز گواهی میدهند اقول این کلمه شگفتیست سبحان الله **شعر** تو کار زمین را نکو ساختی که بر آسمان
نیز پرداختی معجزات و نبوت حضرت عیسی که بخوبی پادری صاحب ثابت نکرده اند اکنون مدعی
تحقق الوهیت شده اند و در پی اثبات آن میباشند ان هذا لشیء عجاب آیا حضرت موسی علی نبینا و
علیه السلام که چهل سال معجزه با نمودند و مردم را هدایت نمودند همه محنت شان اکنون شد که در نبوت
الوهیت انجناب و معاذ الله هیچ فائده و نفعی نبخشید الوهیت حضرت عیسی بی تعب و محنت کو نبینا

نصاری ثابت گردید الحق که این ادعا مضحکهٔ نسوان و ملعبهٔ صبیان است و این دلیل پوچ و باد هوا که در اثبات
امر مذکور ذکر کرده اند چرا که او نه خود صرف اینکار را کرده بلکه شاگردان خود را نیز الهام بخشیده الا این امر که تلامذه
حضرت عیسی صاحب معجزات بوده اند محتاج باثبات است لابد که پادریصاحب دلیل قاطع بران قائم کنند و این انجیل که
نصاری ترجمه های آنرا بمعرض انطباع آورده اند کی مسلم الثبوت است که ازان پادری صاحب احتجاج کرده ثانیاً
اگر تسلیم هم داریم که همه تلامذه حضرت عیسی علیه السلام قدرت معجزات پیدا کرده بودند پس ازین کجا ثابت میشود
که حضرت عیسی ایشانرا قدرت بخشیده بودند چرا آن قادر حقیقی قدرت بخشیده باشند که در حضرت عیسی
هم قدرت بخشیده بود و مراد میگیریم جناب باری عز اسمه را ثالثاً اگر بالفرض در انجیل صحیح است که حضرت
عیسی قدرت بخشیده بودند پس ازین امر خدائی و الوهیت شان کی ثبوت میرسد از ینکه فقط همین قدر
معلوم میشود که آنجناب مقبول الدعا و برگزیدهٔ خدا بوده اند که موافق مرضی شان امر مذکور حاصل
گردید و قاعده است که هر امریکه بسبب شخصی از استدعا و طلب وی میشود پس آن امر بسوی همان
شخص اسناد کرده میشود و رابعاً حضرت موسی تا چهل سال باعتراف پادری بلکه زیاده ازان معجزات
را ظاهر نموده اند و اتباع خود را ایشان نیز قدرت معجزات بخشید پس چرا پادریصاحب ایشانرا
خدای خود نمی فهمند آن کدام فضیلت است که در حضرت عیسی متحقق بوده و در ایشان متحقق
نبوده که بسبب آن الوهیت حضرت موسی ثابت نمیشود و الوهیت آنحضرت بثبوت میرسد در
کتاب العدد توریت در باب یازدهم اجمال مذکور است که در زمانیکه بنی اسرائیل محتاج شدند
و مرضی حضرت موسی علیه السلام و بسبب اینکه از روح حضرت موسی حق سبحانه تعالی قدری ایشانرا
هم بخشید این معجزه بهم رسید که باخبار اخبار غیب پرداختند خامساً در فصل [illegible] انجیل یوحنا این عبارت
مذکور است فقالوا له من انت فقال لهم یسوع انی و ان کنت [illegible] تخاطبکم فان لی کثیرا اقوله
و احکم علیکم لکن الذی ارسلنی حق هو و الذی سمعته منه به اتکلم فی العالم [illegible] فصل [illegible] انجیل [illegible]

است لو کنتم تحبوننی لکنتم تفرحون بمضیی الی الآب لان ابی هو اعظم منی و در فصل سابع عشر یوحنا بجا
عبارتها مؤید مطلب ما مرقوم است از الجمله این عبارت تکلم یسوع بهذا و رفع عینیه الی السماء فقال
یا اب قد حضرت الساعة مجد ابنک لیمجدک ابنک ایضا کما اعطیته سلطانا علی کل ذی جسد لیعطی کل من اعطیته
حیوة الابد و هذه هی حیوة الابدیة ان یعرفوک انک اله واحد وحده الاله الحق و الذی ارسلته یسوع المسیح انتهی
ازین عبارات صاف معلوم میشود که ایشان فرستاده خدا بوده اند و خود را جدا از خدا میشمردند و خدا
را از خود اعظم و افضل می فهمیدند و بخدائی خود قائل نبودند و جناب باری عز اسمه را وحده لا شریک له
میدانستند علاوه برین عبارات مرقومه حضرت عیسی جابجا در انجیل نسبت بارسال خود بجانب خدا نموده
پس عدم الوهیت آنجناب بثبوت رسید و قول بتحقق اقانیم ثلثه که مستلزم شرک است هم باطل گردید و الا
تمام این کلمات لغو و باطل میشود و قطع نظر ازینهمه در فصل ثامن انجیل یوحنا حضرت عیسی بر خود اطلاق
انسان نموده پس چگونه مزعوم نصاری را باطل نباید دانست بعد آن عبارت مسطوره چنین مذکور
است لکنکم الآن تریدون قتلی و انا انسان کلمتکم بالحق الذی سمعته من الله و لم یفعل ابراهیم
هذا اکنون منصفین بفرمایند که حق دانستن این قول حضرت عیسی که مصرح بعدم الوهیت است لازم یا
حق شمردن کلام پادریصاحب که سراسر خلاف عقل و شعور است علاوه برین پادریصاحب مذکور
در همین رساله چنین افاده میفرمایند که مادر عیسی باکره بود و از قدرت روح القدس حامله یافته
شد و در بیان نفی طرفداری بدینمنوال افاده مینمایند بلکه برخلاف آن در انجیل مقدس مندرج
است که مادر او از یوسف نجار [illegible] شده خود در کاروان مشتبه گردید و بغفلت اتفاقیه [illegible]
در آخر گذاشته شد الی آخر ما افاده و هم در قول آینده چنین افاده میکنند و بطور یقین گوئی خدا و عیسی
سخنهای بسیار فرمود خصوصا بتکلیفات برداشتن خود و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم از قبر باز
ارشاد مینماید که میشود او از زندگی و روز سوم از قبر زنده شده برخاست انتهی ما اردنا نقله من عبارة المترجم

بالترجمة الفارسية الى غير ذلك من العبارات التي ذكرناها الدالة على نفي الوهية عيسى عليه السلام پس
حالیا ارباب انصاف ملاحظه فرمایند که هرگاه حضرت عیسی خدا بوده اند این چه معنی دارد که والده شان
بقدرت روح القدس حامله گردیدند از ینکه تقدم روح القدس تا حضرت عیسی ثابت میشود و این
چه معنی دارد که آنحضرت متولد شده اند مگر خدا هم قابلیت متولد شدن دارد حالانکه ولادت انسان
ظاهر است که باین طرز است که واقع می شود پس بجانب خدا اسناد چنین امر شنیع و سخیف است چه
واینها بسوی پروردگار اسناد تکلیفات برداشتن و مقتول و مصلوب شدن و مدفون گردیدن
و زنده گشتن پس از سه روز بسیار معیوب و مهمل است و تعجب اینجاست که هرگاه حضرت عیسی معبود و خداوند بوده و فانی
مانده اند و قتیل و مصلوب گشته اند پس لهذا مطابق مزعوم نصاری الوهیت شان نیز بعضی ایام
بالجمله برین تقدیر لازم می آید که در ان ایام دنیا از خدا تا سه روز خالی مانده باشد حال آنکه
خدا که دائمی و واجب الوجود است آیا بزعم نصاری قابلیت مردن و مقتول شدن و مدفون
گردیدن و زنده گشتن هم دارد و با آنکه او تعالی بر همه قوی و غالب منزه و مبرا از تمام
نقائص و معائب است آیا بزعم شان لائق این هم است که از دست بندگان خود
تکلیفات بردارد و بردار کشیده شود والعیاذ بالله این چه اعتقادات ناقص و سفیهانه
خلاف عقل و نقل حضرات نصاری اختیار کرده اند پس الحال لازم است که از دعاوی خود
و عقل و شعور را دخل دهند و از چنین اعتقادات سراپا باطل و قبیح دست بردار شوند و سوای امور مذکوره
نسبت امور قبیحه و قباحتیکه بر تقدیر ادعای الوهیت حضرت عیسی علیه السلام لازم می آید
و محالات و قباحتهائیکه بران مترتب میشود در ذیل جواب اقوال سابقه مذکور گردید فلتحفظ اینها

ترجمه قول ثالث سوم بطور پیشینگوئی موسی در توریت باب ... نوشته
از خصوصیات خبر داده بود خداوند عیسی بتکلیفات و تنگی افتاده شدن بدست یهودیان ...

از حضرت ابو داود واند این همه سخنها کامل شد وچندین سخنها است که کامل شده نیست آن سخنها که

درین رساله مندرج کردن حلول میشود و بر طور پیشین گوئی خداوند عیسی سخنهای بسیار فرمود

خصوصا تکلیفات بر داشتن خود و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم و فرستادن روح القدس

بحواریان و غارت کردیدن بیت المقدس و آمدن انبیای کاذب و انتشار خوشخبری انجیل در تمام

روی زمین حضرداد از انها چند سخنها واقع شد وچند تا واقع شده نیست **جواب حقیقت نمات**

فرق منکرین توریت وغیره را حجت نمیدانند وصدور پیشین گوئی را از ان هردو جناب برین طرز که دلیل

حقیقت نبوت باشد هرگز مسلم ندارند پس مادامیکه پادری صاحب آنرا با دلهٔ مقبوله ثابت نکنند افادات

مذکوره ساقط از معرض اعتبار است و فرق منکرین بطرز تقریر پادری صاحب که عنقریب منقول خواهد شد

میتوانند گفت که بودن وصف پیشین گوئی در حضرت موسی و حضرت عیسی ثابت نیست چراکه

این خبرها که از ایشان نقل کرده اند اکر مطابق اخبار کتب وصحف سابقه است منجمله سخنهای

گفتهٔ ایشان شمار نخواهد شد واگر علاوه آن اخبار است تاهم علامت حقیقت رسالت نیست زیراکه

در هر زمانه بعض اشخاص چنین می شوند که کلامهای پیشین ادریافته فی الجمله خبر آینده هم میدهند

پس پادری صاحب بیان فرمایند که اکنون چه طور پیشین گوئی آنحضرات را ثابت خواهند نمود

و پیشین گوئی جناب رسالت مآب را چگونه باطل خواهند فرمود افاده پادری خصوصا خبر تولد

خداوند عیسی الی هذه الافادة اینهمه سخنها واقع شده بود باین اخبار و بحقیقت عیسی بن مریم

علی نبینا وعلیهما السلام اصلا قائل نیستند پس پادری صاحب را لازم است که امور مذکور را بر

ایشان ثابت کنند و همچنین خبرهائی را که بعد ازین از انجیل نقل نموده اند بالجمله از اکثر اخبار مرقومه

ظاهر میشود که حضرت عیسی خدا نبوده اند پس لازم است که پادری وغیره عیسائیان از قول الوهیت

آنجناب دست بردار شوند افادهٔ پادری و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم الخ دریافت باید

باید نمود که هرگز حضرت عیسی از دست یهود مصلوب و مقتول نشده اند و تا سه روز میت نمانده
اند و پس از سه روز زنده نگشته اند بلکه خدای دود زنده آنجناب را از نظرهای یهود مستور نمود
و حضرت جبرئیل حی و سالم ایشان را بر آسمان همراه خود بردند چنانچه در قرآن مجید نیز بجهت ابطال
زعم یهود و غیرهم چنین ارشاده است وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله
وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم وان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به
من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه وکان الله عزیزا حکیما پس این
خطای یهود و نصاری است که بسوی آنجناب نسبت موت می کنند حاشا که چنین واقع شده باشد
و بجانب شان نسبت کردن اخبار لعد مذکور و هم چنین بجانب حضرت موسی افترا محض است لابد
که عیسائیین این امر را بدلیل غیر علیل ثابت کنند و انی لهم ذلک آیا نمی بینی که خود حضرت عیسی در
انجیل جابجا بزنده ماندن خود تا بقیامت بشارت داده اند پس اگر اخبار موت و مقتولیت صدق
و راست بوده باشد تناقض و تهافت و کذب و دروغ بودن این اخبار کثیره که در مقدمه بقای
خود ارشاد فرموده اند لازم می آید چنانچه در فصل چاردهم انجیل یوحنا مذکور است لا تضطرب
قلوبکم آمنوا بالله و آمنوا بی ایضا ان المنازل فی بیت ابی کثیرة ولولا ذلک لکنت اقول لکم
انی انطلق لاصلح لکم مکانا وان انطلقت و اعددت لکم مکانا فسوف اتی واخذکم الی لتکونوا انتم حیث
اکون انا وانتم عارفون الی این اذهب و تعرفون الطریق قال له توما یا سید ما نعلم این تذهب و
کیف نقدر ان نعرف الطریق قال له یسوع انا هو الطریق والحق والحیوة لا یأتی احد الی الاب
ملاحظه نمائید که درین عبارت که حضرت عیسی خود اطلاق حیات و حق نموده و مفارقت خود را
از حواریین جابجا بانطلاق تعبیر فرموده این چه قدر مطابق کلام اهل اسلام است که آنحضرت
زنده همراه جبرئیل بر آسمان تشریف برده اند و موت بآنجناب عارض نشده بلکه اگر آنجناب در حیی

خود مقرر نموده بصلاحیت و مقبولیت نمود پس در عبارت مذکوره جابجا بجانب خود اسناد اطلاق
و رفتن می نمود بلکه چنین می فرمود که من که گذشته میشوم پس سببش اینست که برای مهیا کردن مکان
بجهت شما مقتول میشوم و هم چنین در هر فقرهٔ هر جا که ذکر رفتن خود نموده اند در انجا ذکر کشته شدن
خود میفرمودند و بعد از عبارت مذکوره بفاصلهٔ یسیر این عبارت مرقوم است قال له
فیلبس یا سید ارنا الاب و حسبنا قال له یسوع انا معکم کل هذا الزمان و در همین باب چنین
مذکور است والعالم لیس یرونی وانتم ترونی لانی حیّ الخ ازین عبارات صاف ظاهر
میشود که موت آنجناب را لاحق نشده و ورای این دیگر فقرات فصل مذکور دال بر امر مسطور
است و هم چنین دیگر عبارات انجیل بکثرت بر امر مذکور دلالت می نماید پس کرا حیاناً مخالف
آنها عبارتی در انجیل و غیره وارد هم شده باشد پس تاویل کردن آن لازم است **ترجمه**
قول بی ثبات چهارم بر موسی طرفداری در هیچ سخن از توریت ثابت نمیشود
بلکه برخلاف آن هر چه از برادر او هارون و از همشیرهٔ او مریم گناه صادر شد و هر چه از خود سهو
و خطا شد آنهم در توریت مندرج کرده است و موسی خود اقرار میکند که از سبب همان
خطا در بیابان نعش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کنعان محروم خواهم ماند و اگرچه
الله تعالی او را حاکم تمام بنی اسرائیل ساخت لکن او سرداری را در خاندان خود مقرر نمود بلکه
در زندگی خود خادم خویش را قائم مقام خود کرد اگر در او طرفداری و نفسانی میبود پس
مقرر وی اولاد خود را درجات عالی می بخشید **جواب خصمان** اگر
منکرین توریت و معاندین موسی علیه السلام در جواب این افادات یا دری بگویند
که کدام جانب داری و رغبت دنیا زیاده ازین خواهد بود که با وجود صدور چنین خطاء
عظیم که از جهت آن خود اقرار کرده اند که لاشه مبارک العیاذ بالله در بیابان افتاده خواهد

خواهند ماند واز ولایت کنعان محروم خواهند ماند و با وجود صدور گناه از هارون و مریم علیهما السلام از نبوت وحکومت مومنین دست بردار نشدند واین امر را بر خلق آشکار انکردند که من لیاقت نبوت ندارم و هارون را از مرتبهٔ نبوت ومقبولیت معزول نفرمودند و مدارج ایشان و مدارج مریم علیها السلام را بدستور باقی گذاشتند حالانکه اتقا و پرهیزکاری شرط نبوت ومقبولیت است چنانچه این پادری نیز اعتراف کرده واذا فات الشرط فات المشروط وچرا ایشان خادم خود را در امور سلطنت قائم مقام خود مقرر فرمودند شخصی اجنبی را که بالکل از وی علاقهٔ نبی بود چرا مقرر نمودند از ینهم جانب داری شان ثابت میشود پس ما در جواب این نقضها چه ارشاد خواهند فرمود هرچه در جوابش بیان خواهند کرد همان جواب ما هم از جانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است بالجمله ایقاع مامورات الٰهی واظهار امور حق را طرفداری وجانب داری نباید دانست افادهٔ عیسائی بلکه برخلاف آن هرچه از برادر او هارون الی هذه الافادة وهرچه از خویش سهواً الخ سبحان الله حال این گروه را ملاحظه باید کرد که حضرت موسی و هارون و مریم وتمام انبیاء سابقین را که جائز الخطا و مصدر ذنب وعصیان میفهمند وآن تذلیل وتحقیر انبیا ورسل اندیشه نمی کنند وفقط حضرت عیسی را از قبائح ومعاصی مبرا می شمرند حالانکه هیچ مابه الفرق متحقق نیست ان هذا الشئ عجاب حقا که اگر این رهگذر را بیهار عیسائی بگویند بجاست لکن حاشا که امر مذکور نیز موافق مرضی حضرت عیسی بوده باشد بالجمله هرگاه حضرت موسی و هارون و انبیاء آخر جائز الخطا و مصدر عصیان قرار داده شدند پس آنها قابل اعتماد خلق باقی نماندند وفائدهٔ بعثت حاصل نشد زیرا که بنابرین تقدیر در هر قول وفعل شان گمان سهو وخطا واحتمال کذب ودروغ متطرق پس برای مردمان حجت مخالفت وترک اطاعت عذر معقول [illegible]

ارسال و بعثت بالکلیه مفقود و معدوم علاوه برین هرگاه آنحضرات جائز الخطا شدند محتمل است
که حکم خدا را نیز فراموش نمایند و تا بخلق نرسانند پس مبعوث نمودن چنین اشخاص لغو محض شد
حالانکه باقرار این پادری حق سبحانه و تعالی از لغو مبرا ست بالجمله اگر بالفرض امور قبیحهٔ مذکوره
در توریت اصلی بجانب حضرت موسی هارون و مریم علیهم السلام مستند پس بعد اثبات امر مذکور
بنا بر لزوم مفاسد مذکوره بایدر [illegible] صاحب را تاویل چنین امور لازم و واجب و آن عبارات را
بر معانی ظاهره باقی گذاشتن و موافق آن باقرار و اعتقاد نمودن بعید از عقل و انصاف
افاده پادری اگر در طرفداری و نفسانی می بود الخ این حرفها مطابق داب علما نیست
بلکه بر طبق طرز عوام است و حقیقت حال اینست که هرگاه ارباب استحقاق امری در اولاد
و اقربا موجود باشند اگر آن امور بایشان محول شوند پس این امر دلالت بر طرفداری
و نفسانیت نمیکند بلی اگر کسی خلاف مرضی حقتعالی امری را بدون استحقاق باولاد
یا اقربای خود با وجود تحقق مستحقین آخر سپرد کند پس این امر البته منجمله امور نفسانیت جانبداری
شمار نموده خواهد شد بالجمله حضرت داؤد با آن سلطنت عالی فرزند خود حضرت سلیمان را قائم
مقام خود نمودند و هیچ خادم را رتبهٔ مذکور عطا نفرمودند پس مطابق تحریر پادری ظاهر
می شود که بسیار جانب داری و نفسانیت را العیاذ بالله ملحوظ میداشتند چنانچه اینحال
در فصل ثانی سفر اول من اسفار الملوک مسطور است و حضرت موسی برادر خود هارون را در
حین حیات خود نائب و خلیفه فرموده بر طور سینا تشریف بردند و در هر امر ایشان را
مشیر و وزیر و مقرب خود گردانیده بودند پس ثابت گردید که العیاذ بالله بصفت جانب
داری و طرفداری متصف بوده اند چنانچه حال این گذاشتن هارون بنیابت خود
هرگاه که بر کوه مذکور تشریف فرما شده اند کما ینبغی از فصل سی و سوم سفر الخروج ظاهر

ظاہر می شود و ہم در کتاب خروج از کتب توریت در باب بست و ہشتم چنین مذکور است
و تو از بنی اسرائیل ہارون را کہ برادر تست نزد خود طلب کن و پسران وی ہمراه وی
باشند تا کہ برای من ہارون و ناداب و ابیہو و العازار و اتیمار پسران او کاہن شوند و
تو لباس مقدس برای ہارون کہ برادر تست بجہت بزرگی و فخر بساز الی آخر ما ذکر غرض
این باب ہمگی در فضیلت ہارون بزبانی حضرت موسی وارد شده است پس بنا بر زعم پادری
این ہمہ بر نفسانیت و طرفداری متضمن علاوه برین در کتاب عدد در بیان باب دوازدہم
مذکور است و موسی از جمیع مردمانیکہ بر روی زمین بودند زیاده بردبار بوده انتہی ما اردنا ذکره
پس پادریصاحب بیان کنند کہ این را از زبان خود اظہار کردن آیا درین نفسانیت و طرفداری
یافتہ می شود یا نہ و در ہمان باب مسطور است انگاه یہواه در ستون ابر داخل شده فرود
آمده بر در خیمہ ایستاده ماند و ہارون و مریم را طلبید آن ہر دو آمدند دران ہنگام وی
فرمود کہ سخنہای مرا بشنوید اگر از شما کسی نبی می بود پس من کہ یہواه ام خود را در مشاہده
وی را می نمودم و از وی در خواب کلامہا می نمودم لکن بنده من موسی چنین نیست او در تمام
خانہ من امانت دار است من از وی دو بدو و در عالم مشاہده سخن میکنم نہ مثل سخنہای خیال کہ
او شبیہ مرا بیند پس شما از شکوه کردن بنده من موسی چرا نترسیدید انتہی ما اردنا نقلہ پس
پادریصاحب بیان فرمایند کہ مطابق تحقیق مذکور اگر این جانبداری نیست پس دیگر
چیست غرض ازین قبیل صدہا عبارات در توریت وغیره مذکور تا کجا ذکر کرده شود علاوه
برین پادریصاحب این را ہم بیان فرمایند کہ اگر خدا را صاحب جسم نمی شناسند این چہ معنی
دارد کہ یہواه در ستون ابر داخل شده فرود آمده ایستاده ماند و معنی دو بدو شدن
چیست و حضرت عیسی کہ نصاری ایشان را خدای خود میدانند درانوقت کجا بوده اند و لفظ

بسبب نفسانی در عبارت منقوله پادری غلط و مهمل است **ترجمهٔ قول پی ثمات**
و به خداوند عیسی مسیح طرفداری در مسیح سخن نمیتوانند شد بلکه برخلاف آن در انجیل مقدس
مندرج است که مادر او از یوسف درودگر منسوب شد و خود در کاروان سرا متولد گردید و
بقنداق پیچیده در آخر گذاشته شد و حواریان خود را از حقیران بیش خلق یعنی اکثر ماهی گیران
انتخاب نمود و از خلق ذلت هر نوع برداشت و آخر شامل مقتولان مصلوب شد چنانکه
انبیای پیشین خبر داده بودند پس ازین سخنها ثابت است که بر خداوند عیسی مسیح هیچگونه طرفداری
نیست مگر همه سخنهائیکه واجبی و درست و نزدیک عقل حق اند بیان فرموده **جواب**
حق سمات کدام جانبداری و نفسانیت موافق زعم پادری ازین زائد خواهد
بود که حضرت عیسی بزعم باطل نصاری مدعی الوهیت بودند و خود را پسر خدا می گفتند و همه
ایشان را رسل اینده خود میفهمیدند علاوه برین در انجیل یوحنا در فصل سابع عشر چنین مذکور است
یا ابه هولاء الذین اعطیتنی ارید ان یکونوا معی حیث انا لیروا مجدی الذی اعطیتنی انک احببتنی
قبل انشاء العالم انتهی و در فصل ثامن انجیل مذکور این عبارت مسطور است فقال له الیهود
الان علمنا ان لک جنونا قد مات ابراهیم والانبیاء ایضا وانت تقول ان من یحفظ قولی
لا یذوق الموت الی الابد هل انت اعظم من ابینا ابراهیم الذی مات ومن الانبیاء الذین
ماتوا من تجعل نفسک اجاب یسوع قائلا ان کنت انا امجد نفسی فلیس مجدی شیئا ابی الذی
یمجدنی الذی تقولون انه الهنا ولم تعرفوه وانا اعرفه وان قلت انی لا اعرفه صرت کذابا
مثلکم لکننی اعرفه واحفظ قوله ابراهیم ابوکم اشتهی ان یری یومی فرای و فرح فقال له
الیهود لم یات لک بعد خمسون سنة افقد رایت ابراهیم قال لهم یسوع آمین آمین اقول لکم
انی قبل ان یکون ابراهیم انا کائن فاخذوا حجارة لیرجموه فتواری یسوع فخرج من الهیکل وجاز بینهم کذا

هذا فی الانجیل المنطبع بکذی سبحان الله خدا هم از بندگان خود می ترسد که حضرت عیسی بخوف
سنگ تنگ مستور شدن را گوارا نمود و بالجمله فقرات این هر دو عبارت مصرح این امر است
که آنجناب خدا نبوده اند و در فصل سادس مذکور است قال لهم یسوع امین امین
اقول لکم انه لیس موسی اعطاکم الخبز من السماء لکن ابی الذی یعطیکم خبز الحق من السماء لان
خبز الله هو الذی نزل من السماء و یهب الحیاة للعالم انتهی پس درین عبارات که حضرت
عیسی ادعای فضیلتها جمع نموده اند و خود را تفضیل داده اند بر حضرت ابراهیم و حضرت
موسی و انبیاء آخر و خود را نان خدا قرار داده من و سلوی را بتحقیق کم گردانیده اند
این را پادری صاحب بیان کنند که آیا امارت جانبداری نفسانیت هست یا نه
بالجمله مثل عبارات مذکوره عبارتهای بسیار در انجیل مذکور است که صدور آنها موجب
تطویل افاده پادری بلکه برخلاف آن در انجیل مقدس الخ یهود انجیل مقدس نیز سند آ
و کتابی وضعی و جعلی آرامی شناسند پس ازین دلیل عدم نفسانیت حضرت عیسی در مقابل
شان ثابت نمیتواند شد قطع نظر ازین چند امر جزئی که پادری درین مقام ذکر کرده است
ازان کلیه استدلال کردن برینکه گاهی از حضرت عیسی هیچ امر طرفداری صادر نشده
در نفس الامر هم ناتمام است علاوه برین در قرآن مجید حالات اسناد جنون و سحر
وغیره که از کفار نسبت جناب رسالتمآب صلعم امور مذکوره از راه تعصب و بغی و فجور صادر گردیده
و ایذاها که از ایشان واقع می شد جابجا مذکور است و علاوه بران در احادیث مفصل
منقول است پس چرا پادری صاحب بسبب این امر اعتقاد بعدم نفسانیت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم نمی کنند اکنون باید دانست که نزد یهود حضرت عیسی العیاذ بالله
فرزند همان یوسف درودگر بوده اند چنانچه در فصل سادس انجیل یوحنا مذکور است کانوا

یقولون الیس ہذا الیسوع بن یوسف الذی نحن عارفون بابیہ وامہ فکیف یقول ہذا انی نزلت من السماء انتہی پس حالیا اگر پادری صاحب مردمیدان اند این امر را در مقابل یہود ثابت نمایند کہ حضرت عیسی بدون پدر پیدا شدہ بودند خلاصہ ہرگاہ پادری اعتراف کرد کہ مادر حضرت عیسی حضرت مریم بودہ اند وآنجناب متولد شدہ بودند ظاہر گردید کہ ادعای الوہیت در حق شان باطل وعاطل است افادہ عیسائی وازخلق قلت ہر نوع الی ہذہ الافادہ ضبانند مقتول الخ سبحان اللہ عیسائیین باوجود این حضرت عیسی را خدا می شناسند آیا خدا ہم لیاقت این دارد کہ از دست بندگان خود ذلت بردارد و بردار کشیدہ شود ومقتول ومدفون کردہ شود بالجملہ درین مقام صاف نوشتن میبایست کہ آنجناب مقتول ومصلوب شدہ لفظ مانند نوشتن زاید وبیوجہ است نا بخبر خود در عبارت آیندہ این مضمون را نگاشتہ وبرای نجات جہان مجسم گشتہ کفارہ گردیدن وکشتہ گشتن وسبب بخشش گناہ شدن در مقامات بسیار مکتوب است افادہ پادری چنانکہ انبیای پیشین الخ غلط محض است ہیچ پیغمبری خبر مقتولیت ومصلوبیت حضرت عیسی نداده لازم است کہ پادری صاحب این امر را بدرجہ ثبوت رسانند افادہ پادری مگر ہمہ سخنہا نیکو واچھی الخ ما کہ ہمین است کہ حضرت عیسی ہرچہ فرمودہ است ہمگی اچھی درست وراست موافق عقل وشعور ارشاد نمودہ وہیچ سخنی غیر واجبی نادرست ارشاد نفرمودہ لکن عیسائیان البتہ اسناد چنین امور کہ نہایت نادرست وخلاف عقل وشعور وغیر واجبی است مثل دعوی الوہیت وابنیت خدا وغیرہ بطرف شان میکنند حالانکہ آنجناب خود بخلاف امور مذکور تصریح فرمودہ اند وازادلہ قویہ بطلان آنہا ظاہر وباہر وہرگاہ بیان کردن امور درست وواجبی مستلزم اظہار فضیلت باشد دلیل نفسانیت نیست پس ہرچہ جناب سالتمآب در حق خود

خود ارشاد فرموده آنرا نیز دلیل نفسانیت نباید دانست **ترجمہ قول ذی شبہات**

پنجم پیشتر از زمانهٔ موسی هرچه الله تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم خلیل الله

فرموده بود مطابق آن در توریت موسی نیز نه برخلاف آن بیان نمود چراکه قربانی هابیل

پسر آدم مشهور است همچنان قربانی در توریت از معرفت موسی فرموده و این همه قربانیها از زمانه

آدم تا بعد اشدن مسیح نشانی تکلیفات کشته کردیدن همان خداوند عیسی بوده پس این

گواهیهای پنجگانه بر رسالت موسی نزدیک عقل ثابت اند و بر بنی اسرائیل بودن او مطلق شکی نیست

جواب شبہات العجب که پادریصاحب کلیه دعوی می کنند که هرچه پیش از حضرت

موسی حق تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و ابراهیم خلیل الله فرموده مطابق آن در توریت

موسی هم وارد شده است و هیچ برخلاف شان بیان ننموده و بران دلیل می آرند فقط از یک

امر واحد که مطابق قربانی هابیل حضرت موسی نیز قربانی کرده سبحان الله ازین امر جزئی

آن امر کلی چگونه ثابت خواهد شد آیا اگر مشابهت در یک امر از هابیل بالفرض ثابت هم بشود

پس ازین چطور ثابت میتواند شد که حضرت موسی در هر امر موافق و قدم بقدم حضرت آدم

و حضرت نوح و حضرت ابراهیم بوده اند مگر پادریصاحب آن امر واحد جزئی را مستلزم این امر کلی

میدانند این طرفه طرز استدلال است که کاهی هیچکس مانند آن دلیل نیاورده باشد ای کاش که

پادریصاحب اول بر طرز استدلال بخوبی اطلاع و آگاهی بهم میرسانیدند بعد از ان شروع به

تصنیف رساله میکردیدند که موجب مضحکه نمیشد بالجمله تا وقتیکه پادریصاحب برامر مذکور

دلیل معقول قائم نکنند کلام شان ساقط از معرض اعتبار است و طرفه تر اینست که از هیچ فعل

یعنی حضرت آدم وغیره نیز احتجاج ننمودند فقط از فعل هابیل استدلال فرمودند و تعرض فعال

انبیای مذکورین مطلق نکردند قطع نظر ازین تخصیص پیغمبران مذکورین هم بیوجه است

میبایست که مثل این امر میشد که هیچ امر برخلاف هیچ پیغمبر از حضرت موسی صادر نگردیده مگر
حضرت یعقوب و حضرت لوط و حضرت اسمعیل و انبیای آخر بزعم پادریصاحب تقصیرات را بسا فقط
از عرض عتاب را اند که از ذکر شان اعراض فرموده اند غرض الطرز پادریصاحب ما در جواب گوئیم
که حضرت آدم و حضرت هابیل کسی را هلاک نکرده اند و نه کسی را بدست کسی بمعرض قتل آورده
اند و بسبب حضرت موسی و بحکم شان صدها و هزارها قتل شده اند پس مخالفت شان العیاذ
بالله از حضرت آدم و حضرت هابیل ثابت گردید و حال جدال و قتال که جابجا در توریت مذکور
است مگر بنا بر مثل مشهور مشتی نمونه از خرواری برعایت اختصار یکعبارت مختصر درینمقام
مذکور میشود در باب اول سفر الاستثنا مذکورست بعد از آنکه او سیحون پادشاه اموریان را که
در حشبون میماند و عوج پادشاه بشنیه را که در عشتاروت و اذرعات میماند قتل نمود انتهی بالترجمة
من الفارسیه و خود همین پادری ذکر کرده است که حضرت موسی در توریت فرموده که در حین حیات
زوجه شادی دوم ناروا است حالانکه زوجه ساختن حضرت هاجره در حال حیات حضرت
ساره که از حضرت ابراهیم واقع شده از کتب الهیه ثابت است و همچنین کثرت ازواج حضرت یعقوب
نیز بدرجه ثبوت رسیده چنانچه اینعبارتها عنقریب مذکور خواهد شد پس مخالفت حضرت موسی از انبیای
سابقین موافق ادعای پادریصاحب ثابت گردید علاوه برین چنانکه حضرت ابراهیم را حکم
قربانی پسر شان شده بود و ایشان موافق آن جمیع متعلقات امر مذکور را بعمل آورده همچنان کی
برای حضرت موسی واقع شد پس ادعای موافقت در جمیع امور سراسر باطل و عاطل است قطع النظر
ازینهمه از توریت ظاهر و هویداست که حضرت یعقوب برای خود جمع بین الاختین را در نکاح دریغ
نداشته اند حالانکه حضرت موسی در کتاب مزبور آنرا حرام کرده اند چنانچه عنقریب اینهمه مذکور خواهد
گردید افاده پادری همچنان قربانی در توریت الخ ادعای نیز محتاج باثبات است پس ما دهیکه پادری

مردمان مطلع شوند کما لا یخفی علی العاقل افادهٔ پادری و در مقام دیگر الخ اگر مطلب نفس عیسی
همانست که پادریصاحب فهمیده اند پس چرا حضرت عیسی و تلامذهٔ شان در مقدمهٔ اکل سنبل بروز سبت
از حکم توریت مخالفت نمودند و چرا ابشتر را درست کرده اند حالانکه در توریت حرمت آن
مذکورست و چرا انصاری خوک را می خورند و میخوراند با وجود اینکه آنهم بشهادت توریت
حرام و نجس است غرض اینهمه که آسان است مگر مشکل اینست که در باب بیست و هفتم کتاب
استثنا از کتب توریت چنین مذکورست هر که بر حکمهای این شریعت قائم نماند و عمل ننماید
برا و لعنت همه جماعت بگوید آمین انتهی بالترجمة الفارسیة پس اکنون آن مردمان که برخلاف
حکم توریت خوک را بی تکلف استعمال میفرمایند و از ختنه بالکلیه دست بردار اند حالانکه
حکم آن بحال تشدد جابجا در توریت وارد شده است بیان فرمایند که این لعنت بر
کدام کس میشود افادهٔ پادری و نزدیک منصفان الخ نزد منصفان حقیقت کتب سماویه
پیغمبران ثابت است چنانچه پیغمبر برحق بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
ثابت است و حال نامنصفان اینست که چنانچه بعض اشخاص از ایشان انکار حقیت
نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم می نمایند هم چنین بعض نامنصفان
حضرت عیسی و حضرت موسی را هم پیغمبر برحق نمیدانند و از بیان پادریصاحب مطابق این امر
ثابت نمیگردد که آن گواهیهای بیجا که در کلام شان مذکور شده در حضرت موسی و
حضرت عیسی متحقق بوده و اینحضرات پیغمبر برحق بودند پس حالیا پادریصاحب را
باید که بر امور مذکوره ادلهٔ معقوله قائم کنند

ترجمهٔ قول ثبات

حصهٔ سوم اکنون مرا آشکارا باید نمود که این شاهد در رسالت محمد صلی الله علیه [illegible]

جواب تتمات

اکنون [illegible] در جواب [illegible] پادری ثابت میکنیم که

هیچ نشانی از رسالت آنجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر نشده و هر چه پادری
ذکر کرده است همه تطویل بلاطائل و باطل عاطل است

ترجمهٔ قول بی ثبات

اول نشان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پاکیزگی و پرهیزکاری نیست لیکن پرهیزکاری و پاکیزگی محمد
صلی الله علیه و آله وسلم از دلیل قرآن ثابت کردن محالست چراکه از مقامات قرآن ثابت است که محمد صلی
الله علیه و آله وسلم صرف از یک زن قناعت نمی نمود بلکه زنهای بسیار بوده اند و برای یکجا قرار
دادن خود در این امر شگفت که از حکم خدا هستند انچه هیچ پیغمبر کاهی نگفته چنانچه همه مسلمان مقر این مقوله
اند و از بسیار مقامات قرآن هم ثابت است چراکه مرقوم است که هر قدر زنها که او بخواهد بهشت می جایز است
چنانچه در سیپاره بیست و دوم چنین مکتوب است یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت
اجورهن وما ملکت یمینک مما افاء الله علیک وبنات عمک وبنات عماتک وبنات خالک وبنات خالاتک
ترجمه شادی در اللاتی هاجرن معک وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها
خالصة لک من دون المؤمنین یعنی ای نبی ما حلال داشتیم ترا عورتهای تو آن عورتهایکه مهرهای
نیز بدرجه ... ایشانرا دادی و هر آنکه مال دست تو باشد که در دست تو بیار داده و دختران عم تو و دختران عمات تو
و دختران خال و دختران خالات تو آن زنانیکه وطن گذاشتند همراه تو و عورتیکه باشد مسلمان اگر بخشد جان
خود نبی اگر بخواهد نبی که او را در نکاح بگیرد این خاص برای است سوای جمیع مسلمانان بلکه اینجا مرقوم است که
اگر محمد صلی الله علیه و آله وسلم خواهش زوجه دیگری نماید پس برای وی آن حلال است و شوهرش را حرام چراکه او
زوجه پسر خوانده خود زید یعنی زینب را نگذاشت چنانچه در سیپاره بیست و دوم نوشته است واذ تقول
للذی انعم الله علیه وانعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله
مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکی لا
یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعولا

مفعولا ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له یعنی و هر گاه گفتی مر آنکس که بر او الله احسان کرد

و تو احسان کردی نگهدار نزد خود زوجه خود را و بترس از الله و تو پنهان می‌نمودی در دل خود چیزی را که الله کشاینده بود

آن را و تو می‌ترسیدی از مردمان و الله زیاده سزاوار ترسیدن است پس هر گاه زید تمام کرد از آن عورت

غرض خود را در نکاح تو دادیم تا نماند هیچ مسلمانان را گناه در نکاح کردن از زنان پسر خوانده‌های خود هر گاه آنها

تمام کنند از ایشان غرض خود را و هست حکم کردن الله بر نبی هیچ مضائقه نیست در آن امر که قرار داده الله برای وی

این آیه کریمه پرهیزکاری آن حضرت را ثابت نمائید **جواب حشمت** هیچ شبهه نماند که کثرت ازواج با وجود تجویز

و تحلیل جناب باری عز اسمه اصلا منافی تقوا و پرهیزکاری نمی‌باشد چنانچه از انبیای سابقین هم کثرت ازواج

چند پیغمبر به شهادت کتب سابقه ثابت است پس هر چه پادری صاحب اثر رهنما در امر مذکور طعن به جناب رسالتمآب صلی الله

علیه و آله و سلم نموده اند بعینه بجانب آن پیغمبران عائد و راجع است در توریت در حال حضرت یعقوب مسطور

است که ازواج ایشان چهار بوده اند لیا و راحیل و بلها و زلفا در باب سی‌ام کتاب پیدایش مکتوب است که

هر گاه راحیل دید که از وی اولاد یعقوب نبود پس راحیل بر خواهر خود رشک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم

بده و اگر نه من خواهم مرد در آن هنگام نسبت به راحیل آتش خشم یعقوب مشتعل گشت گفت مگر من بجای خدا هستم

آنکه ترا از میوه شکم باز داشته او گفت ببین کنیز من بلها حاضر است از و نزدیکی کن تا او بر زانوهای من بزاید تا من هم

خانه من هم از وی آبادان شود و او کنیز خود بلها را داد که زن وی شود و یعقوب از و نزدیکی کرد و بلها حامله گردید و از یعقوب

پسری زائید و راحیل گفت که خدا داد من داد و آواز من هم شنید و مرا نیز یک پسر داد لهذا وی نام او را دان نهاد و

بلها کنیز راحیل باز حامله شد و از یعقوب پسر دوم زائید و راحیل گفت من بکشتی با خواهر خود در آویختم آخر غالب

شدم و او نام وی را نفتالی گذاشت هر گاه لیا دید که از زائیدن باز ماند او کنیز خود زلفا را به یعقوب داد که زن او

شود پس زلفا کنیز لیا نیز از یعقوب یک پسر زائید الی ان قال و خدا دعای لیا شنید و حامله شد و فرزند پنجم

به یعقوب زائید الی ان قال و خدا راحیل را یاد کرد و او متوجه شد و رحم او را گشود و حامله شد و پسر زائید و گفت

که خدا از من عار برداشت و او را یوسف نام نهاد و گفت که یهوه مرا فرزند دیگر هم خواهد داد و هرگاه از راحیل یوسف پیدا گردید پس چنین شد که یعقوب از لابان گفت مرا رخصت کن که من بمکان خود و ملک خود بروم زنان مرا و فرزندان مرا که برای ایشان خدمت تو کرده ام مرا حواله کن الی آخر ما سطر غرض از عبارت مذکوره کثرت ازواج حضرت یعقوب ثابت گردید پس هر چه پادری صاحب از جانب ایشان جواب خواهند داد همان جواب ما هم از جانب جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است و طرفه ترینست که حضرت یعقوب راحیل و لیا را که با هم هر دو خواهر حقیقی بوده اند بمعیت یکدیگر در حلیه ازدواج خود در آورده اند حالانکه از توریت مقدس حرمت و ممانعت امر مذکور ثابت است و موافق همان در شریعت مقدس جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز حرمت جمع بین الاختین وارد شده حالیا پادری صاحب بفرمایند که این فعل حضرت یعقوب موافق تقوی و پرهیزگاری است یا نه ... هرچند که امر مذکور از عبارت مسطوره هم ظاهر میگردد لکن برای توضیح عبارت دیگر از توریت ترجمهٔ فارسیه مذکور میشود در باب بیست و نهم کتاب پیدایش مذکور است و دختران لابان دو تا بوده اند نام کلانی لیا و نام کوچک راحیل بود لیا شیره چشم و راحیل خوش رو و خوب صورت بود و یعقوب بر راحیل عاشق بود پس او گفت که برای دختر کوچک تو راحیل هفت سال خدمت تو خواهم کرد الی ان قال و بوقت شام چنین شد که او دختر خود لیا را حوالهٔ او کرد و او با وی نزدیکی نمود و لابان کنیز خود زلفا را بلیا دختر خود داد و همراه کرد تا کنیز او شود و چنین شد که یعقوب بوقت صبح دید که لیا بوده پس از لابان گفت این چیست که تو با من کردی مگر من خدمت تو برای راحیل نکرده ام باز

باز برای چه از من بدغا بازی کردی لابان گفت در ملک ما این رسم نیست که کوچک را پیش از
کلان بشادی کدخدائی دهند همراه این یکهفته کامل ساز و ما او را نیز بعوض محنت هفت سال
دیگر که تو برای من خواهی نمود ترا خواهیم داد یعقوب همچنین کرد و هفته اش را کامل نمود
در انوقت وی شادی کدخدائی دختر خود راحیل هم باو کرده داد الی آخر ما قیده و آن عبارت
توریت که ممانعت جمع بین الاختین ثابت میشود نیست که در باب هجدهم کتاب احبار مذکور
است و تو زنیرا با خواهر او مگیر تا برهنگی ورا هم ظاهر نمائی در زندگانی او لیکن که این سوزانیدن
اوست انتهی اما در نقل آن ای پادری صاحب بیان فرمائید که این عاشق گردیدن بر دختر
دیگری و دهٔ اشتباه مقاربت کردن که از عبارت مرقومه ظاهر میشود و جمع بین الاختین
کردن منافی پاکیزگی و پرهیزگاری است یا نه بالجمله چنانچه حال کثرت ازواج یعقوب علی نبینا
و علیه السلام مذکور شد هم چنین کثرت ازواج حضرت داود نیز ثابت است در سفر ثانی از
صموئیل مرقوم است و ولد لداود بنون فی حبرون بکره عمنون بن اخینوعام الیزرعلیه و
ثانیه کالاب بن ابیجال مرأة نابال الکرملی و الثالث ابشالوم بن معکا ابنة تلمی ملک
جاشور و الرابع ادونیا بن حجیث و الخامس شفطیا بن ابیطل و السادس یثرعام بن
عجلا امرأة داود هؤلاء ولدوا لداود فی حبرون انتهی و در فصل خامس چنین مذکور است
و تزوج داود ایضا نساء و سراری باورشلیم بعد مجیه من حبرون و در فصل اول سفر
اول الملوک چنین مسطور و بعد هذا یقال ان داود الملک لما طعن فی السن و شاخ و کبر جدا کان
یتدثر بالثیاب و لم یکن یستدفی فقال له عبیده فلتطلب لسیدنا الملک شابة عذراء تقف
بین یدیه و تخدمه و تضطجع مع سیدنا الملک تعانقه و تدفیه فطلبت فتاة جمیلة فی جمیع حدود
بنی اسرائیل فوجدت ابیشاغ الشلونیة فاتوا بها للملک و کانت الفتاة بهیئة جمیلة جدا

وسارت خادمة للملك لخدمته ولم يعرفها انتهى غرض از عبارات مذکوره کثرت ازواج حضرت داؤد
ثابت گردید پس بنا بر زعم پادری نبوت شان باطل خواهد بود و حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام آن
هم در حیات حضرت ساره حضرت هاجره را از وجه خود گردانیده اند چنانچه در بیان حال آنجناب در بیان
فصل سادس عشر از سفر الخلیقه مذکور است وساری زوجة ابرام لم تلد له وكانت لها امة مصرية
جليلة اسمها هاجر فقالت لابرام هو ذا قد حبسنى الله من الولادة ادخل الى امتى لعل ابنى بنى منها
فقبل ابرام قول ساری فاخذت ساری زوجة ابرام هاجر المصرية امتها من بعد عشر سنين من
مقام ابرام ببلد كنعان فاعطتها ابرام زوجها لتكون له زوجة فدخل الى هاجر فحملت انتهى اکنون
حال حضرت سلیمان باید شنید که آنجناب هفت صد زوجه و سه صد جاریه بوده اند چنانچه
فصل یازدهم اسفار ملوک مذکور است وكان سليمان الملك قد احب نساء كثيرة غريبة وابنة
فرعون واتخذ نساء من بنى عمون ومن المواهبين ومن ادوم ومن الحاثانيين ومن الصيدانيين
ومن الشعوب التى قال الله لبنى اسرائيل لا تخلطوا بهم ولا يختلطوا بكم ولا تتزوجوا منهم لئلا تميل قلوبكم
الى آلهتهم فبهؤلاء لصق سليمان بهن واحبهن واتخذ من صيره له سبعمائة امرأة حرة وثلاث مائة سرية
واغوى نساؤه قلبه انتهى ای پادری صاحب این چه بی انصافیست که با وجود اینکه ازواج جناب
رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم چندان بکثرت نبوده اند بر آنجناب طعن میکنید و از حال
حضرت سلیمان وغیره انبیا چشم پوشی می نمائید و از عبارت مذکوره انبیهم صاف ظاهر میشود
که در مقدمه ازدواج از عورات آن قبائل که از ایشان حکم ارتباط و تناکح و تناسل نبوده حضرت
سلیمان مخالفت حکم الهی نموده اند و ازواج شان العیاذ بالله آنجناب را اغوا و گمراه کرده
پس کجا اتقا و پرهیزکاری آنجناب باقیماند بالجمله اگر کثرت ازواج منافی اتقا و پرهیزکاریست
لازم می آید که این انبیا و مقبولین خدا پیغمبران برحق نبوده باشند فما هو جوابه فهو جوابنا افاد

افادۂ پادری لیکن پرہیزکاری و پاکیزگی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از دلیل فرقان ثابت کردن
محال ہست ہرگز محال نیست بلکہ ممکن و آسان ترین امور ہست چراکہ در قرآن مجید جابجا مذکور
ہست کہ آنجناب رسول خدا یند و از جانب او نازل شدہ اند چنانچہ از انجملہ این آیتست مُحَمَّدٌ
رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهٗۤ اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ آیۃ و اتقا و پرہیزگاری جزو رسالت
ہست پس تقوی و پرہیزکاری آنجناب ثابت گردید و از ہیچ آیت قرآن مجید ظاہر نمیگردد
کہ امریکہ منافی رسالت باشد از آنجناب صادر شدہ باقیماند آنچہ پادری آنرا ذکر کردہ پس حالش
را معلوم کردی کہ آن ہرگز در نفس الامر منافات با پرہیزکاری ندارد علاوہ برین در سورۂ
یس چنین مذکور ہست اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ حاصلش آنکہ تو از رسولان
ہستی و بر صراط مستقیمی پس پاکیزگی و پرہیزکاری آنجناب ظاہر گردید چہ کسیکہ پاکیزہ و پرہیزکار
نبود بودن او بر صراط مستقیم از محالات ہست و ہم در قرآن مجید این آیہ وارد شدہ لَقَدْ
كَانَ لَكُمْ فِيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ پس معلوم شد کہ آنجناب معصوم و مبرا بودند از ارتکاب معاصی
و ایقاع امور منافیہ اتقا و پرہیزکاری والا ہرگز در آیت مذکورہ حکم اطاعت و تاسی آنجناب علی العموم
وارد نمیگردید و سوای آیات مذکورہ از دیگر آیات بسیار اثبات امر مذکور ممکن ہست کہ احاطۂ آنہا خارج
است از طرز این رسالۂ مختصر افادۂ عیسائی و برای بیگناہ قرار دادن خود در ینام الی ہذہ الافادۃ
ہیچ پیغمبر کاہی نگفتہ معلوم کردی کہ برای حضرت یعقوب و حضرت داؤد و پیغمبران دیگر ازواج بسیار
بودہ اند پس جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را درام مسطور تاسی و اقتدای پیغمبران
سابقین بودہ پس بدگمانی بجانب آنحضرت نمودن و در حق شان بطعن و درشتی پیش آمدن در
حقیقت سوء ظن و طعن و تشنیع نمودنست در حق انبیای مذکورین العیاذ باللہ من ذلک افادۂ پادری
چراکہ مرقوم ہست کہ ہر قدر زنہا الخ استغفر اللہ ربی و اتوب الیہ این امر در یک عقائد...

نیز مرقوم نیابشد که بر قدر زنها که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهند آنها بر ایشان حلال اند چه
جای اینکه امر مسطور در مقامات کثیره مذکور باشد پس ترجمه پادری صاحب دعوی کرده دروغ بیفروغ
است سبحان الله جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را کی جمع بین الاختین که از حضرت یعقوب
واقع شده درست بوده و کجا آنجناب محرمات نسبیه و رضاعیه و زنان ذات البعل را بدون تحقق طلاق
برای خود حلال دانسته اند پس اینکلام از پادری صاحب فقط برای اغوای عوام صادر شده است افاده
پادری چنانچه در سیپاره بیست و دوم چنین مکتوب است یا ایها النبی الی آخر الآیه و الترجمه اگر پادری صاحب
را با انصاف اتصاف بود در همین مقام حال آن عورات که در حباله تزوج جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بوده اند ذکر میفرمود و بدین تقدیر بخوبی ظاهر میگردید که بنسبت ازواج حضرت سلیمان و غیره آنها بسیار
کمتر بوده اند پس طعن کردن بر آنجناب سراسر بی انصافیست و این آیت را که نوشته اند فقط برای گول
دادن عوام است بالجمله آیت مشار الیها مخصوص عورتیست که از تزویج آنها محظور جمع بین الاختین
لازم نیاید و نیز آیت مذکوره مخصص است بما سوای زنان شوهردار و بما عدای محرمات نسبیه و رضاعیه
الی غیر ذلک و مفسرین تصریح کرده اند که آن آیت اشاره است بجانب همان ازواج که در حباله تصرف
آنجناب بوده اند پس نوشتن آیت مذکوره درین مقام بیفایده محض است غرض بکمال تعجب است که این
پادری بر حضرت داود و حضرت سلیمان که صدها ازواج و سراری شان بوده اند طعن نمیکنند و بر
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که ازواج شان بنسبت بازواج آن هر دو عالیجناب بنهایت اقل قلیل
بوده اند حسد می نماید اکنون دریافت باید کرد که پادری در اعراب آیت مذکوره جابجا غلطها کرده منجمله آنها آنست
که یای یا ایها النبی را مکسور نوشته و همچنین درین فقره ان اراد النبی الی غیر ذلک و این اغلاط صریحه دلالت
می کند که پادری صاحب در مزاولت علوم نحو و صرف هم بخوبی عمر خود را صرف ننموده اند و لفظ اعنی که
در عنوان ترجمه نوشته اند سراسر مهمل و بی محل است همچنین جمع هندی لفظ عورت که بالف و تا قائم کرده اند

اند و ترجمهٔ فارسیه‌اش بلفظ اعور تنها مذکور کردیده الی غیر ذلک پس از تصنیف چنین رساله تصنیف
نکردن بهتر بوده که مشهور و معروف است شعر تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
افاده باید دید که اینجا مرقوم است که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهش وجه دیگری الخ هرگاه بمقتضای
ادلهٔ مذکوره حقیقت نبوت آنجناب ثابت کردید پس اگر احیانا در شریعت آنجناب امری اینچنین
هم وارد شده باشد که عقل کسی آنرا مستبعد و مستنکره شمارد تاهم قبول کردن آن واجب و لازم است
چنانچه جمع بین الاختین را بهتر شمردن نسبت بحضرت یعقوب ضرور و مستحتم لیس طعن کردن بر شریعت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که در نفس الامر هیچگونه فساد و قباحت متضمن نیست
سیما بهیچ وجه اکنون معلوم باید نمود که حضرت داود با وجود اینکه در شریعت شان این امر نبود که
زوجهٔ هر کسی اگر ایشان خواهش نمایند بر شوهرش مفارقت و طلاق دادن او لازم شود بشهادت
بعض کتب عتیقه از زوجهٔ اوریا در حین حیات او بدون حصول طلاق برخلاف حکم جناب حاکم
علی الاطلاق العیاذ بالله مقاربت نمودند چنانچه آن زن حامله کردید و شوهرش اوریا مذکور را بر سر
دعوی فرستادند هرگاه او قتل کردید آن عورت را گرفته در محل خود داخل نمودند و از همان زن
در بار دوم حضرت سلیمان متولد شدند چنانچه در فصل یازدهم سفر ثانی اسفار سموئیل مذکور است فلما کان
تمام السنة فی الوقت الذی یخرج فیه الملوک للحرب ارسل داود یواب وعبیده ومعهم جمیع بنی اسرائیل فقتلوا بنی عمون فنزلوا حول
ربة فاما داود فبقی فی اورشلیم فلما کان قرب المساء قام داود من فوق مجلسه وصعد فوق البیت یتمشی فوق قصره
فبصر بامرأة تستحم فوق بیتها وکانت المرأة جمیلة جدا فارسل داود وسأل عن المرأة فقالوا انها بتشبع ابنة
الیعام امرأة اوریا الحثانی فارسل الیها داود رسلا وحولها الیه فلما دخلت علیه وتطهرت من طمثها دخل
علیها ثم خرجت ورجعت الی بیتها فحبلت المرأة وارسلت الی داود واخبرته وقالت انی قد حبلت
فارسل داود الی یواب رسلا وقال ارسل الی اوریا الحثانی فارسله یواب فجاء اوریا الی داود فسأل

اوریا عن الشعب وعن یواب ومحاربته ثم قال داؤد لاوریا انزل الی بیتک واسترح واغتسل فخرج اوریا
من عند الملک وامر الملک بان یتبع بجائزه فرقد اوریا علی باب الملک مع عبید الملک ولم ینزل
الی بیته واخبر داؤد ان اوریا لم ینزل الی بیته قال داؤد لاوریا جئت من السفر ما بالک ما تنزل الی بیتک
قال اوریا لداؤد تابوت عهد الرب وآل یهودا وآل اسرائیل نزول فی الخیام ویواب سیدی
وعبید الملک سیدی نزول فی الصحراء وانا انطلق الی منزلی وآکل واشرب وادخل الی اهلی وحیاتک
وحیات نفسک انی لا افعل هذا قال داؤد لاوریا اصبر الیوم واذا کان غدا ارسلتک وبقی
اوریا فی اورشلیم ذلک الیوم فلما کان فی الغد دعاه داؤد فتغدی معه وشرب وثمل وخرج
سیئا ورقد عند باب الملک مع الحراس ولم ینزل الی منزله فلما کان فی الیوم الثالث کتب داؤد الی
یواب کتابا وارسله مع اوریا وقال فی الکتاب بکذا اصیر اوریا فی اول الحرب واذا اشتبک
الحرب ارجعوا واترکوه وحده لیقتل فلما نزل یواب حول القریة واقام اوریا مع الرجال الابطال
فخرج اهل القریة فحاربوا یواب وقتل هناک قوم من عبید داؤد وقتل اوریا الحثانی ایضا فارسل
یواب الی داؤد واخبره بجمیع ما کان فی الحرب وامر یواب الرسول وقال له اذا فرغت من کلامک
للملک واخبارک ایاه بکل شی کان فی الحرب فاذا غضب الملک وقال لماذا دنوتم من سور المدینة
لتحاربوا اما تعلمون ان الذین فوق سور المدینة یرمونکم من قتل ابیملک بن جدعون الیس انما
رمته امراة بقطعة رحا من فوق السور ومات فی تبیض فلماذا دنوتم من السور اذ قال هذا القول قل
ان اوریا الحثانی عبدک قتل فانطلق الرسول واخبره بجمیع ما قال له یواب وقال الرسول لداؤد
حاصرنا القوم وکاثرونا وخرجوا الینا الی الصحراء وحاربناهم حتی صرنا باب القریة فرمونا الذی
کانوا فوق السور وقتل من عبیدک ایها الملک وقتل اوریا الحثانی عبدک ایضا قال داؤد
للرسول قل لیواب لا یشق علیک ذلک لانه قد یعرض فی الحرب مثل هذا واشباهه حاصر

حاصر القریة ولج علیها بالحرب فانک تفتحها وتخربها وسمعت امرأة اوریا الحثانی ان زوجها
مات فناحت علی زوجها فلما تمت ایام مناحتها ارسل داؤد فاخذها وادخلها الی قصره وصارت
له امرأة وولدت له ابنا وساء عمل داؤد امام الرب خلاصه اکثر فقرات این عبارت بارعایت
اختصار اینست که هرگاه سال تمام شد و هنگامی رسید که جنگ در ان ممکن بوده داؤد
یواب و غلامان خود را برای دعوی فرستاد و همراه شان همگی بنی اسرائیل بودند و آنها رفته
بنی عمون را قتل نمودند و گرداگرد ربت فرود آمدند لکن داؤد در اورشلیم ماندند هرگاه شام قریب
شد برخواستند و بربام خانه بالا رفتند و خرامیدن آغاز کردند پس زنی را که بالای بام خود
برهنه غسل میکرد نگاه نمودند و آن زن خیلی صاحب حسن و جمال بود پس حال آن زن را از مردمان
دریافت فرمودند آنها اظهار کردند که آن زن زوجه اوریاه حثانی بتشبع بنت اخیعام است پس ایلچیان
کسان را فرستاده آن زن را بسوی خود مائل برجوع نمودند هرگاه وی آمد و از حیض پاک شده بود
با وی نزدیکی کردند بعد از ان وی بخانه اش رفت پس بسبب این معامله حامله شد و بحضرت
داؤد گفته فرستاد که وی حامله گردیده است حضرت داؤد اوریاه حثانی را از نزد یواب
طلب فرمود و از وی حال دعوی وغیره پرسید گفت که برو بخانه خود فرود آ و استراحت
و غسل کن و برای انعام و جائزه وی حکم فرمود اوریا از ان مقام برآمد و بر در قصر داؤد با خویش
گشود و بخانه خود نرفت مردم داؤد را خبر کردند که اوریا بخانه اش نرفته پس داؤد از اوریا
فرمود تو از سفر آمده سبب چیست که بخانه ات نمیروی اوریا عرض نمود که تابوت عهد خدا و
آل یهودا و آل اسرائیل که در خیمه ها هستند و یواب سردار من و بنده های آقای من شاه
وقت در میان صحرا فرودگاه میباشند من چگونه بعاق خود روم و آب و طعام خورم و از زوجه
خود هم بستر شوم بسر تو و بجان تو که اینها از من نخواهد شد هرگاه حضرت داؤد ملاحظه نمود که

این تدبیر پیش رفت با وریا فرمود که امروز دیگر بجای خود باش فردا ترا بدرود می کنم اوریا
توقف نمود داؤد و پیر روز دیگر طلبید بسیار نوازش نمود و همراه وی طعام نوشجان فرمود
هرگاه روز سوم شد اوریا را بجانب یوآب روانه کرد و خطی بنام یوآب نبشته فرستاد و دران
مندرج فرمود که اوریا را درمیان جنگ در صف اول جا دهد و هنگامیکه هنگامه گیرودار
گرم شود شما همگی از مرکزهای خود مراجعت کنید و اوریا را تنها واگذارید که وی کشته شود الغرض
هرگاه که یوآب قریه را محاصره کرد و اوریا را در مردان جنگی جا داد اهل قریه برون آمدند و از یوآب
جنگیدن آغاز کردند و بسیار غلامان داؤد کشته شدند و اوریاء حتانی هم کشته گشت مجملا یوآب
اینخبر را بداؤد گفته فرستاد هرگاه زن اوریا شنید که شوهرش کشته شد بروی نوحه وزاری نمود.
و هرگاه که ایام سوگواری باختتام رسید داؤد آن زن را گرفته بمحل خود داخل فرمود و آن هم بزوجه
انجناب شد و همان بچه از وی متولد گشت و کردار داؤد که کار را ناخوش نمود بعد این در فصل
ثانی عشر بتفصیل بیحال قوم است که حقتعالی ناثان پیغمبر را نزد داؤد فرستاد و ایشان آمده
گفتند که در قریه دو کس بوده اند یکی غنی و نزد وی چاروایان بسیار همچون گوسفند و گاو و غیره
بوده اند و شخص دیگر فقیر بوده نزد او فقط یک پاچه گوسفند بود آن شخص غنی آن پاچه گوسفند را
هم از فقیر مذکور الحال بگرفت هرگاه این را داؤد شنید خیلی ناخوش شد در اندم ناثان
گفت که اینچنین کار از خودتان صادر شده است که با وجود ازواج خود زوجه اوریاء حتانی
را گرفتید بعد ازان از جانب خدا مقال عتاب اشتمال رسانید و دران اظهار فرمود
که خدا فرموده است که آنچه شما پنهان از زوجه اوریا کردید آن فعل زنان های شما در
روز روشن ظاهر بظاهر بحضور بنی اسرائیل کرده خواهد شد من خاتونان خانه ترا گرفته
حواله بغیر تان خواهم کرد و باز ناثان بحضرت داؤد اینخبر داده است که در سزای حرکت مذکوره

مذکورہ فرزند شما خواہد مرد غرض با قصۂ مذکور را البسیار با جمال ذکر کردہ ایم ہر کرا تفصیلش منظور باشد بجانب فصل مزبور الحال رجوع کند و اینکہ ہم بضرورت ہست و اگر ندما بنین امور را کذب محض میدانیم و دامان انبیا را از لوث قبائح مسطورہ پاک و پاکیزہ میشماریم و نگاشتن آن در کتاب با اعتقاد حقیت نزد ما قبح قبائح ہست لکن خوشا حال آن گروہ حق پژوہ کہ چنین امور را رست می پندارند و نسبت چنین قبائح و شنائع را بجانب انبیای اطہار درست می انگارند العیاذ باللہ من ذلک الغرض تعجب است از یاد رانصاحب داقران وامثال شان کہ حرکات قبیحہ مذکورہ را کہ بشہادت بعض کتب عتیقہ مذکور الحال از حضرت داؤد علیہ السلام صادر گردیدہ و فساق و فجار قوم اشراف ہم از چنان امور شنیعہ انکار و اکراہ دارند منافی پیغمبری و مقبولیت خدائی شناسند و بر پیغمبر خدا کہ گاہی از غلامان شان ہم چنین حرکات مستقبحہ کہ ذکر کردہ شد صادر نشدہ و ہرچہ کردہ اند ہمگی موافق حکم خدا بعمل آوردہ اند بیجہت اعتراض و طعن میکنند و کاش بیان میفرمودند کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زوجۂ کدام کس را العیاذ باللہ موافق تحلیل مذکور انتزاع نمودہ اند و از زینب مطلقۂ زید کہ آنجناب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نکاح کردہ پس امر مذکور بعد ازین واقع شدہ کہ خود زید با اینکہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشانرا منع فرمودہ بودند زن مذکور را طلاق دادند پس با وجود این در نکاح کردن با زن مذکور کدامی مقام اعتراض باقی ماند افادۂ پادری چرا کہ او زوجۂ پسر خواندۂ خود زید اعنی زینب را نیز نگذاشت چنانچہ در سیپارۂ بیست و دوم نوشتہ ہست الی آخر الآیہ والترجمہ ای پادرانصاحب اگر ارقام چنین الفاظ کہ ناشایان مطبوع طبع شریف است پس در حق حضرت داؤد علیہ السلام آنرا تحریر نمائید کہ موافق تمناہای شما ایشان زوجۂ اوریا رجاتانی را العیاذ باللہ با وجود حرام بودن ہم نگذاشتند

ند در حق جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہرچہ ایشان کردہ اند ہمگی حق و صواب و
مطابق حکم جناب رب الارباب بعمل آوردہ اند و حق اینست کہ در حق صاحبان مرتبہ و مقبولین خدا
بقلم نوشتن چنین الفاظ درشتی آمیز کہ از طرز تقریر اشراف خارج است نامناسب پس
تعجب است کہ بادری صاحب چگونہ ابتداء بتحریر امثال کلمات مسطورہ مبادرت فرمودند و از
مآل کار اندیشہ ننمودند غرض جواب کلام مذکور در وجوہ عدیدہ مسطور میشود وجہ اول اینست کہ
این تقریر را بصورت دلیل فقرہ سابق کہ بادری صاحب ذکر کردہ اند نہایت محل التعجب
است زیرا کہ بر ہر صاحب فہم و ادراک ظاہر و آشکار کہ این افادہ ہرگز دلیل فقرہ مذکورہ
نمیتواند شد و درمیان وی و فقرہ مسطورہ اصلا آن علاقہ نیست کہ در دلیل و مدلول
باہم میباشد وجہ دوم اینست کہ پیشتر از ما نحن فیہ ما نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
را بادلہ قاطعہ ثابت کردیم پس ہرگاہ آنجناب پیغمبر برحق بودہ اند ہرچہ آنجناب کردند ہمہ حق
و صواب و مطابق حکم جناب رب الارباب بودہ پس اعتراض و طعن بر طریقہ شان کردن در حقیقت
بر جناب باری عز اسمہ طعن و اعتراض نمودنست وجہ سوم اینست کہ ہر شخص عاقل میداند کہ از فرزند
گفتن بزبان کسی پسر حقیقی صلبی کسی نمیشود کہ احکام این بر آنہم مترتب شود پس اگر از مطلقہ زید
جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نکاح کردند پس درین چہ قباحت و امر مذکور کہ مخصوص جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبودہ بلکہ بر جمیع مسلمانان حق سبحانہ و تعالی این امر را کہ بعد از طلاق
پسران متبنی خواہ پس از وفات آنہا اگر خواہند از ازواج شان نکاح نمایند مباح گردانیدہ است
چنانچہ در آیتی کہ بادری نقل کردہ امر مذکور مصرح است و سببش ہمین است کہ از زبانی فرزند گفتن نزد
عقلا احکام پسر صلبی مترتب نمیشود پس طعن کردن بران نزد منصفین سراسر بیوجہ است بالجملہ
از مبدعات جاہلیت و سنن قبیحہ کفار این امر ہم بودہ کہ بر پسر خواندہ احکام پسر حقیقی جاری میکردند

میکردند و بعد موت پدر مجازی وی را میراث میدهانیدند و زنان محارم خود را و بروی آن
نامحرم می‌نمودند پس برای هدم این بنای باطل خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله
الاطیاب بحکم سراپا صواب حضرت رب الارباب نکاح مطلقه زید را واقع فرمودند تا آن
بدعتهای کفار بالکلیه از خواطر خلق محو و زائل و از صفحه عالم نیست و نابود شود پس برین تائید
و ترویج دین و هدم بنای بدعت معاندین طعن کردن و منجمله عیوب شمردن خیلی از مدعیان
انصاف مقام تعجب است و اگر ورای پادریصاحب یکی دیگری اینگونه طعن بجناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم می‌نمود البته میگفتیم که او سزاوار این شعرست چشم بداندیش که برکنده
باد عیب نماید هنرش در نظر، و وجه چهارم اینست که از کتاب توریت ظاهر میشود که حضرت ابراهیم
زوجه خود ساره را بصفت خواهری موصوف گردانیده اند پس لازم می آید که ازین گفتن
زبانی ایشان همشیره حقیقی آنجناب و العیاذ بالله بران عالی قباب حرام گردیده باشند و
حضرت ابراهیم که باز بران معظمه متصرف شدند پس معاذ الله خلاف اتقا و فعل شنیع فساق
و فجار را بعمل آورده باشند و اگر از زبانی گفتن هیچ نمیشود پس مطلب ما ثابت گردید در باب دوازدهم
کتاب پیدایش مذکورست و هرگاه او نزدیک مصر رسید از زن خود ساره گفت ببین من
میدانم که تو زنی خوبصورتی و چنین خواهد شد که ترا مصریها خواهند دید و خواهند گفت که این
زوجه ویست پس مرا خواهند کشت و ترا زنده خواهند گذاشت تو خواهی گفت که من خواهر اویم
تا که از سبب تو خیر من شود و جان من بوسیله‌ات سلامت ماند پس بعد ابرام هرگاه در مصر
رسید دران هنگام مصریان آنعورت را دیدند که نهایت خوبصورت است و امیران فرعون
هم او را نگریستند و بحضور فرعون بسیار ستایش او نمودند پس آن زن را در محل فرعون بردند و وی
بسبب آن زن بر ابرام احسان کرد که او گوسفندها و بزها و نرگاوها و خرها و غلامها و کنیزها و ماچه خرها

واشترها یافت آنگاه یهوه فرعون و خاندانش را برای ساری زوجه ابرام بسختیهای اقسام زدن
بزد در آنوقت فرعون ابرام را طلبیده گفت که تو از من این چه کردی چرا تو مرا آگاه ننمودی که این زن
زوجه من میباشد و چرا گفتی که وی خواهر منست حتی که من ویرا گرفتم تا که او را زوجه خود بسازم پس
این زن تست تو او را بگیر و برو آنگاه فرعون آدمهای خود را برای وی حکم کرد آنها او را و زوجه
اش را مع تمام آنچه از آنش بوده رفتن دادند انتهی ترجمة ما ذکر فی الکتاب المذکور فی هذا المقام
و همین امر از حضرت ابراهیم نسبت با بیمالخ پادشاه فلسطین نیز واقع شده است و همچنین حضرت
اسحق هم زوجه خود را خواهر خود ساخته اند چنانچه در فصل بیست و ششم کتاب مذکور اینجا نیز
مسطور است وجه پنجم اینست که در توریت مذکور مسطور است که اولاد حضرت لوط از دختران
حقیقی شان العیاذ بالله بهم رسیده باینطریق که معاذ الله دختران شان ایشان را شراب خورانیدند
و هرگاه مست و بیهوش گردیدند با ایشان همبستر شدند اعوذ بالله من تلک الهفوات پس
اکنون پادریصاحب بیان فرمایند که اینحرکت کدام قسم پاکیزگی و پرهیزکاری بوده هرگاه
چنین حرکات شنیعه منافی پیغمبری و نبوت نیست پس افعال جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که
هیچ فعلی از آن از قبیل گناه و عصیان نبوده چرا منافی نبوت خواهد بود و هر چند تحریر حال مشار الیه را
بسبب کمال شناعت و فضاحت هرگز دلم گوارا نمی کند مگر بمقتضای اینکه نقل کفر کفر نباشد
بناچاری ذکر کرده میشود در باب نوزدهم کتاب پیدایش مذکور است باز لوط مع هر دو دختر خود از
زغر بر کوه رفته سکونت اختیار کرد چرا که او از سکونت زغر هم ترسید آنگاه وی و هر دو دخترانش
در یکغار رفته سکونت اختیار کردند دختر کلان از دختر کوچک گفت که پدر ما مردی کهن سال است و بر
زمین مردی دیگر باقی نمانده که نزد ما بیاید چنانچه در تمام دنیا رسم است پس بیائید ما پدر خود را شراب
خورانیم و ما از وی هم بستر شویم تا که ما از پدر خود نسلی بگیریم آنگاه ایشان در آن شب پدر خود را شراب خورانیدند

خورانیدند و دختر کلانی رفت و با پدر خود همبستر شد وی بوقت خوابیدن آن دختر و بوقت برخاستنش
او را نشناخت هرگاه روز دوم شد کلان از کوچک گفت که ببین دیشب من با پدر خود خوابیدم
ما او را امشب نیز شراب خورانیم و تو امشب تو رفته از وی همبستر شو تا که ما نسل پدر خود بگیریم در آن
هنگام ایشان پدر خود را در آن شب نیز شراب خورانیدند و دختر کوچک برخاسته با وی خوابید
وی او را هم بوقت خوابیدن و برخاستنش نشناخت پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند
و دختر کلان یک پسر زائید و نامش ماآب نهاد که او پدر کلان موابیان است که الی الیوم موجود
اند و دختر کوچک که بوده او نیز یک پسر زائید و نامش بن عمی گذاشت و او پدر کلان بنی
عمان است که الی الیوم موجود هستند انتهی و فضیحتاه چقدر اینمدعیان حق شناسی مرتبهٔ انبیا
و رسل و مرتبهٔ صحف الهیه را محقر و ذلیل میدانند که چنین مضامین مستقبحه در آن مندرج کرده اند
اعوذ بالله من اعتقاد حقیقة تلک الامور المستندة اکنون ما متوجه میشویم بجانب ذکر اغلاط پادری پس
معلوم باید کرد که قطع نظر از اغلاط کثیره که درباره ترک اعراب زپادری مذکور در نقل آیت
مسطوره واقع شده این غلط عجیب باید دید که لفظ امسک را که صیغهٔ امر است بفتح حرف آخر
نقل کرده است و اینخطاء صریح مشاهده میکنید که فقره های اخیرهٔ آیت را با این اعراب
ذکر فرموده فِیمَا فَرَضُ اللهَ لَهُ سبحان الله فرض را که فعل ماضی است مضموم الآخر و لفظ الله را
که در ترکیب فاعل واقع منصوب الآخر نوشته است و تحریر لفظ اعنی در ابتدای ترجمهٔ انبیهم مثل سابق
نهایت عجیب است علاوه برین در ترجمهٔ آیت مسطوره اکثر فقرات موافق ترجمهٔ لفظی نیست
و بمحاوره میباشد و ترجمهٔ این فقرهٔ کریمه وَکَانَ اَمْرُ اللهِ مَفْعُولًا مَا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ
حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللهُ لَهُ باین قسم که نموده است و هست حکم [illegible] الی هیچ مضائقه
[illegible] که قرار داد الله برای وی ازین صاف ظاهر میشود که پادری معنی فقره [illegible] را

بخوبی فهمیده و غلط ترجمه کرده اند فاده عیسائی این پاکیزگی و پرهیزگاری را دریافت نمایند حسب الحکم پادریان
بخوبی امر مذکور را دریافت نمودیم و در میزان عقل سنجیدیم هیچگونه منافی تقوی و پرهیزگاری
قرار نمی یابد و بصاحب هرگاه چنین امور را منافی پاکیزگی و پرهیزگاری می فهمند پس ایشان را
البته لازم است که این پاکیزگی و پرهیزگاری حضرت ابراهیم و حضرت اسحق را دریافت کنند که ایشان ازواج خود را العیاذ بالله
خواهر خوانده در محل بادشاه نامحرم فرستادند باوجود خواهر ساختن بادشاهان بر ایشان تصرف نمودند و ایشان را ترک نمودند و همچنین
این پاکیزگی و پرهیزگاری حضرت داود را دریافت نمایند که ایشان معاذالله در ضمن حیات اوریا
جانانی از زوجه اش خلاف حکم حق سبحانه تعالی فعل شنیع کردند و او را حامله ساختند [illegible]
این تقوی و پرهیزگاری حضرت لوط را دریافت کنند که از دختران خود العیاذ بالله بزعم
یهود و نصاری مرتکب شده اند حتی که بسبب همان فعل متبرک نسل ایشان باقی ماند علاوه برین
این پاکیزگی و پرهیزگاری عجیبه حضرت سلیمان را معلوم کنند که ایشان العیاذ بالله از حکم مادر خود رو گردانی
کرده اند و برادر بزرگ خود را بجرم قتل نموده و زیاده از تمام این امور این پاکیزگی پرهیزگاریست
آنحضرت سلیمان بگواهی توریت بت پرستی هم کرده و بسبب آن مورد عتاب از جانب رب
الارباب شده اعوذ بالله من اعتقاد ذلک کله سند امر اول این عبارت است که
درمیان سفر اول از اسفار ملوک در فصل ثانی مذکور فدخلت بتشبع الی سلیمان لتکلمه فی حاجة ادونیا
فلما رأها الملک قام الیها و سجد لها ثم جلس علی منبره و امر ان یلقی منبر ایضا فجلست عن یمینه ثم قالت له
انی اتیتک لاسالک حاجة لا تردنی فیها فقال لها الملک سلی یا ام فانی لا اردک فقالت تدفع
ابیشاغ الشونمیة لادونیا اخیک لتصیر له امرأة فرد سلیمان علی امه قائلا کیف سالت ابیشاغ
الشونمیة علی الملک [illegible] انه اخی هو اکبر منی وله ابیثار الحبر و یواب بن صوریا و حلف سلیمان بالرب
و قال هذا یصنع الله بی و کذلک یزید ان کان ادونیا اراد بهذا الامر [illegible] قتلی [illegible] حلف بالرب

بالرب الحی الذی صلحنی و اجلسنی علی سریر داود ابی و صیر لی بیتا کما قال ان الیوم حتی یقتل ادونیا
وارسل الملک سلیمان بنایا ابن یویاداع فلقی ادونیا فقتله انتهی سند امر ثانی این عبارت کتاب فصل در
یازدهم سفر مذکور مسطور است لما کان عند کبر سلیمان اغوی نساؤه قلبه مال الی الهة اخر و لم یکن قلبه
سلیما لله بمثل ما کان قلب داود ابیه تبع سلیمان عشتروت الهة الصیدانیین کاموش اله الموابیین و ملکوم
اله بنی عمون و ارتکب سلیمان القبیح امام الرب لم یتم عمل الله عبادته مثل داود ابیه بنا سلیمان بعد
ذلک مذبحا لکاموش اله مواب فی الجبل الذی قدام اورشلیم و لملکوم اله بنی عمون و کذالک صنع
بجمیع نسائه الغرباء اجعل لهن مواضع یذبحن و یبخرن فغضب الرب علی سلیمان حیث قال قلبه عن
عبادة اله اسرائیل الذی ظهر له مرتین و نهاه عن هذا العمل ان لا یتبع الهة الشعوب فلم یحفظ ما امره الرب انتهی
ای پادری صاحب زیاده ازین چه قبائح خواهند بود که اسناد آنها بجانب پیغمبران درین کتابها ثابت
کرده اند استغفر الله و استعیذ به من اسناد تلک القبائح الی الانبیاء المرضیین صلوات الله و
سلامه علیهم اجمعین تبیان فرمایند که با وجود اسناد این قبائح کجا ثقه می ماند پرهیزگاری انبیا را مذکوره
باقی ماند **ترجمه قول بی ثبات** سخن دوم اکنون غور باید کرد که در محمد صلی الله
علیه و آله وسلم نشانی معجزات بوده یا نه ازانچه بر رسالت او گواهی بود در سیپاره سیزدهم قرآن
در سوره رعد مکتوب است که کافر میگویند که مادامیکه نشانی از الله تعالی بروی نازل نشود ما ایمان
نخواهیم آورد پس صرف سند تعلیم دهنده یافتند و در عذر معجزاتش طاقت کرامات نداشتن
می گوید وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ
بَل لِّلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا یعنی اگر قرآنی دیگر شده بودی که روان شود ازان کوه یا پاره شود ازان
زمین یا گویا شود ازان مرده بلکه در دست الله همه کارها و در سیپاره [illegible] ام در جواب جنیبه
[illegible] است که بگو الله تعالی که من از انسان فرق نیستم باشد جواز [illegible]

منعقد شده شق القمر اینها منکر مسلمانان نمیگویند پس با زروی قرآن از محمد صلی الله علیه وآله وسلم این معجزه نشده
بلکه در سیپاره بیست وهفتم سوره قمر مرقوم است اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک
آمد آن گهری و چاک شد ماه ازین ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه وآله وسلم این معجزه شده و نه این
سخن از تفسیر ثابت میتوان شد **جواب هشتمات** بنا بر بشارات انجیل و توریت
که بیشتر مرقوم گردید و مطابق بشارتهائیکه عنقریب در مقامات مناسب گفته خواهد شد حقیت
رسالت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت است پس و صاحب اعجاز بودن آنجناب
صلی الله علیه وآله وسلم گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انجیل و توریت نمودنست پس لازم است که پادریصاحب
بر حال کتابهای خود ترحم کرده و اطاعت و اقتدای آنها را لازم شمرده از چنین حرفها زبان خود را
بند فرمایند قطع نظر ازین هر منصف میداند که در قرآن هم جا بجا مصرح است چنانچه آیتی عنقریب
مذکور هم خواهد شد که کفار اشرار بجانب جناب رسالتمآب نسبت سحر و جادو میکردند پس پادریصاحب
انصاف فرمایند که اگر از آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم معجزات و امور خارق عادات ظاهر نمیشد
پس وجه اسناد سحر چه بوده علاوه برین صدور معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه
وآله وسلم متواتر ثابت است پس ازان انکار و انحراف کردن سراسر بی انصافی است و اگر خدا نخواسته
پادریصاحب از رهگذر اعوجاج از حجیت تواتر مذکور اعراض خواهند کرد هرگز بر یهود و فلاسفه
ملاحده و اقران و امثال شان حقیت نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه حقیت هیچ نبی
ثابت نتوانند کرد آنچه کاده پادری در سیپاره سیزدهم قرآن در سوره رعد مکتوب است الخ اینقدر
غلط صریح است هیچ جا در سوره رعد مرقوم نیست که کافر میگویند ما را بسبب نشانی از الله تعالی بر
وی نازل نشود و ما ایمان نخواهیم آورد پس حرف سند تعلیم دهنده یافتند پس نیکو نه دعا کردن برای
اغوای عوام ... و خیال ... آشتن از مرد عاقل نهایت بعید است و لفظ سیاه پاره ...

حرفی که جا بجا در کلام هادری مذکور غلط محض است افادهٔ عدیم المثالی در عدم معجزات وطاقت
کرامات نداشتن می گوید ولو ان قرآنا الی آخر الآیة والترجمه هرگز در عدم صاحب معجزه وصاحب کرامات
نبودن آیت مرقومه وارد نشده بلکه حقیقت حال این است که کفار ناانصاف از رهگذر اعوجاج
واعتساف از پیغمبر خدا چنین سائل شده بودند که اگر قرآن مجید را منزل من جانب الله میشمارید
پس از وی کوههای مکه معظمه را از جاهای آن جنبش دهید وزمین را شق کنید که از ان چشمهای آب
جاری شود ومردگان را بسبب آن گویا کنید در جواب امور مذکوره جناب باری عز اسمه آیت مسطوره
را نازل فرمود ودران بیان نمود که اگر پیشتر قرآنی نازل گشته بودی که راه میرفت بسبب آن
کوهها وشق میکردید بسبب آن زمین وگویا کرده میشد از ان مردها این قرآن هم همچنان می بود پس
اینکه شما سوال میکنید از رهگذر بی انصافی است بلکه همه امور در اختیار خداست هر امر که او میخواهد
بدست پیغمبر خود جاری می نماید ودیگر انجمله معجزات میگرداند حکومت هیچکس بر خدا نیست که او
فرمان بردار کسی بوده باشد تا از حکومت شما خدا آن امور را واقع سازد وغرض از آیت مذکوره عجز
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم از اظهار معجزه ثابت نمیشود وچگونه این امر بوده باشد حالانکه
صاحب معجزه بودن آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم متواتر وبشهادت قرآن مجید خودش ثابت است
چنانچه عنقریب مثال این بخوبی ظاهر خواهد گردید وپیشتر هم بیان شده است با آنجا بر صاحب انصاف
[illegible]انکه هر که صاحب معجزه باشد پس این امر ضروری نیست که او را هر وقت مثل خدا قدرت وطاقت
جمیع امور بوده باشد واو را بجز حصول پیغمبری خدائی هم بدست بیاید زیرا که این امر عاقل التزام نتواند
کرد در رسالت چیزی دیگر است وخدائی امر آخر پس پادری صاحب را باید که غلط فهمی [illegible] معنی آیات بخوبی
تامل نماید [illegible] نقل آیت مذکوره هم از پادری صاحب دو مقام درمیان اعراب خطای صریح ولغزش نمایان
است یکی اینکه [illegible] قطعات آیه تخفیف نقل کرده است حالانکه مشدد میباید دیگر اینکه حفظ کلم را با [illegible]

صیغهٔ معروف ذکر فرموده است حالانکه آن در ینمقام غلط است زیراکه لفظ مسطور در قرآن مجید بصیغهٔ
مجهول باعراب صیغهٔ مذکور وارد شده و لفظ اعنی مثل سابق بیموقع است علاوه برین ترجمه کردن
لفظ او قطعت به الارض که در آیت مذکور است باینطریق یا پاره شود ازان زمین اینهم نامطبوع
عقلا است و اینکه در ترجمه افاده فرموده اند یا گویا شود ازان مرده ازین صاف ظاهر میشود
که پادریصاحب بسبب عدم تامل خواه از رهگذر قلت ادراک معنی آیت را نفهمیده اند و لفظ کلّم را معروف
شناخته اند سبحان الله این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اینکه افاده فرموده اند بلکه در دست
الله اند همه کارها پس از زیاده و اضافه اینست در ترجمه بتوجه و افاضهٔ پادریصاحب صورت
وقوع یافته و الا در آیت لفظیکه دال بران بوده باشد مذکور نمیباشد افادهٔ پادری و در سیپارهٔ
پانزدهم در جواب چند سوالات نوشته است که شکر الله تعالی الخ اینهم غلط محض است هیچ جا در سیپارهٔ
پانزدهم چنین فقره که معنیش این بوده باشد که شکر الله تعالی که من از انسان فرق نیستم وارد نشده
این فقط خطای فهم پادریصاحب است و هم چنین فقره که معنیش همچنین بوده باشد مانند حواریک
فرستاده شدم پس تعجب است از پادریصاحب که چرا ایشان خیال انجام کار نفرمودند و چگونه
امور باطله را در رساله خود مندرج نمودند و از فقره پادری که ترجمه اش بعینها چنین مذکور کردید
من از انسان فرق نیستم پس بیجا و رده هم است غرض در سیپاره پانزدهم در میان آیتی در جواب
سوالاتیکه بعضی ازان متضمن طلب محالست و بعضی متضمن است بر طلب اموریکه کاهی از هیچ پیغمبری صادر
نشده هم مضمون وارد شده است که منزه میدانم پروردگار خود را نیستم من مگر انسان مرسل و این
اصلا منافی مطلب [illegible] مقصود نیست که اگر بیشتر چنین امور از پیغمبری ظاهر گشته بودی من هم
ظا[illegible] دوم هر گاه چنین کارها از هیچ پیغمبری هیچگاه واقع نشد [illegible] وقوع خواهیم نمود [illegible] استدلال
[illegible] بعضی از آیات مرقومه که پادری استدلال کرده پس اولا هر گز [illegible] ند علیه و آله و سلم بها [illegible]

مزعوم پادری نمیباشد چنانچه دانستی ثانیا امور بسیار در توریت و انجیل وارد شده که از انها بطرز
پادریصاحب استدلال کردن بر عدم اعجاز چندین پیغمبر ممکن است فما هو جوابه فهو جوابنا در ما سبق
از توریت در حال حضرت یعقوب مذکور شد و هرگاه راحیل دید که از وی اولاد یعقوب نبود
پس راحیل را بر خواهر خود رشک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه ها بده و اگر نه من خواهم مرد
دران هنگام نسبت بر راحیل آتش خشم یعقوب شعله ور گشت و گفت من مگر بجای خدایم آنکه
ترا از میوه شکم باز داشته انتهی و ازین عبارت موافق طرز پادری صاف ظاهر میشود که در حضرت
یعقوب العیاذ بالله طاقت معجزات نبوده که از چنین امر نا دشوار عاجز شدند و ازین فقره
حضرت یعقوب من مگر بجای خدایم صاف تصدیق کلامیکه ما پیشتر نوشته ایم که رسالت امر دیگر
است و خدائی چیز دیگر ظاهر و آشکار میشود فعلیک بالانصاف و ترک الاعتساف علاوه
برین اگر حضرت ابراهیم و حضرت اسحق پیغمبر و صاحب معجزه بوده اند پس از ایشان اینقدر هم ممکن
نشد که ازواج خود را از نظرهای بنی اسرائیل و غیرهم از راه معجزه غائب میکردند یا بطرز دیگر
حفاظت شان می نمودند و نوبت به همشیره ساختن نمیرسید و چرا خوف جانهای خود کردند
مگر خود را هم از رهگذر اعجاز محفوظ داشتن از ایشان ممکن نبوده پس موافق طرز استدلال پادری
ظاهر میشود که آنحضرات معاذ الله پیغمبر برحق نبوده اند اکنون حال حضرت عیسی که حضرات نصاری
جناب ایشانرا پیغمبری که یکطرف رتبهٔ الوهیت را هم حواله میفرمایند بشنوید از جناب شان موافق زعم
باطل نصاری اینقدر هم ممکن نشد که خود را از گرفتار شدن بدست [illegible] حفاظت میکردند و
مصلوب نمیشدند سبحان الله ظرفه خدائیست که تدبیر بندگان خود هم [illegible] و از مخلوقات خود
[illegible] کنند که اینهمه برای شفاعت خلق بوده ما خواهیم گفت آنحضرت
[illegible] باین تصدیعات کشیدن نمیرسید و شفاعت متحقق میشد

بالجمله در فصل سادس انجیل یوحنا این عبارت مرقوم ست قالوا له آیة آیة تصنع لنرا ها ونؤمن بک ماذا
تصنع آباؤنا اکلوا المن فی البریة کما هو مکتوب انه اعطاهم خبزا من السماء فاکلوا انتهی در جواب این
کلام یهود حضرت عیسی فقط بر تقریرات لسانی اکتفا کرده اند و هیچ معجزه که مسکت بوده باشد ظاهر
نه فرموده و از معجزات سابقه خود هم استدلال ننموده ازین امر ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه
نبوده اند و در فصل رابع عشر مرقوم ست قال له فیلبس یا سیدنا ارنا الاب وحسبنا و فیلبس که این سوال
کرده بود پس مطابق کتب نصاری طلب مجالی مشتمل بمعجزه بر او که میتیرد انستی که در توریت مصرح ست که از حضرت
موسی یهود انیتی خدا باهم ملاقات میکردند و میدیدند پس گر بر همان طرز فیلبس وغیره را حضرت عیسی خدا را
مینمودند ممکن بوده لکن حضرت عیسی لیقاع امر مذکور نتوانستند و برین قبیل تقریر زبانی اکتفا کردند
که هر که مرا دید پدرم را دید من در پدرم و پدر در من ست پس معلوم شد که آنحضرت العیاذ بالله صاحب
معجزه نبوده اند و از امر مذکور عاجز بوده و اینکه فرموده اند که پدر در من ست و من در پدرم اگر ازین اتحاد
حقیقی مراد گرفته شود پس قطع نظر از ابحاث کثیره آخر قول با قانیم ثلثه که معتقد نصاری ست باطل میشود
و در بنیان ابنیت حضرت عیسی هم رخنه کلانی حادث میشود علاوه برین حضرت عیسی چرا خدا را از خود جدا نموده
نمودند مگر ایشان ازین امر عاجز بودند غرض بطرز مذکور از امور بسیار استدلال بر عدم اعجاز حضرت
عیسی وغیره انبیا میتواند نمود و ما بخوف مزید تطویل بهمین قدر اکتفا میکنم قطع نظر ازینهمه بر سبیل تنزل
تسلیم میکنیم که در اکثر امور تناقض و منافات در عبارات انجیل واقع ست مثل اینکه خود یادری نوشته
است که از اخبار انجیل الوهیت حضرت عیسی ثابت میشود و ما پیشتر از انجیل نقل کرده ایم که حضرت عیسی اقرار
با انسانیت خود نموده اند [illegible] چنین تناقض و تنافی را رفع خواسته نموده هم بهمان طرز
اگر [illegible] ظاهر آیتی از قرآن مجید منافی آیت دیگر خواهد بود [illegible] رفع خواهیم نمود سیما ازال
کردن از آیات مرقومه بر عدم اعجاز جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

از آیات بسیار صدور معجزات از آنجناب ثابت است اصلا وجه توجیه ندارد و افادهٔ پادری در مقدمهٔ
شق القمر که اکثر مسلمان میگویند الی هذه الافاده ازین ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم
این معجزه شده جواب آنچه فقط همین قدر نیست که معجزهٔ شق القمر را اکثر مسلمانان ذکر میکنند بلکه بتواتر
معجزهٔ مذکوره ثابت است پس انکار آن سراسر بیوجه و از روی قرآن هم صدور معجزهٔ مسطوره
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و هویدا زیرا که در سورهٔ قمر چنین وارد شده
اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ
که قیامت نزدیک شد ماه شکافته گردید و اگر می بینند کفار معجزه و نشانی را اعراض میکنند و
میگویند که این جادو است که همواره کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم است پس از دیدن این آیتها
باهم بکر صاف ظاهر و آشکار میگردد که معجزهٔ شق القمر از جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم صادر شده و ظاهرا برای همین اخفای حقیقت حال پادری صاحب فقط ذکر آیهٔ
اقتربت الساعة انشق القمر اکتفا نموده اند و مابعد آن را ذکر نفرموده و مقصود از آیت مذکوره
اینست که معجزهٔ انشقاق قمر که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده این امر دلیل
حقیت پیغمبر آخر الزمان و علامت قرب قیامت و امارت و انقطاع سلسلهٔ رسالت است
پس چسان پادری صاحب میفرمایند که از روی قرآن معجزهٔ مذکوره صادر نشده مگر آیت
مذکوره را نفهمیده اند یا دیده و دانسته حق را اخفا فرموده قطع نظر ازین بر سبیل تنزل میگوییم که بالفرض
کلام پادری در مقدمهٔ صدق و راست است لکن از آیه وَإِنْ يَرَوْا آيَةً الی آخرها که صاف ظاهر میشود
که آنجناب صاحب معجزه بوده اند پس لازم است که پادری صاحب هم باعجاز آنجناب اقرار و اعتقاد کنند زیرا که
کلام مذکور شان بسوی این امر مشعر است که هر معجزه که از روی قرآن ثابت باشد از انکار و
انحراف نخواهند فرمود [illegible] هرگاه حقیقت حال این است پس لابد که این معجزه [illegible] رسالتمآب صلی الله

علیه و آله وسلم را که در یک شب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی رفتند و باز آمدند هم باور کنند چرا که آن نیز از روی قرآن
ثابت است قال الله سبحانه سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ
الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و هم چنین معجزه بودن
قرآن مجید هم اعتراف نمایند زیرا که در آن آیاتیکه در ذیل دلیل اول مرقوم شد معجزه بودن آن مصرح است
و لفظ سیاره در عبارت پادری غلط است و همچنین نوشتن اقتربت الساعة بفتح تاء اخیر و مراد از ساعت
قیامت است پس در ترجمهٔ آن لفظ گهری نوشتن جای تعجب افادهٔ عیسائی و نه این سخن از تفسیرها الخ
سبحان الله در تفسیر مجمع البیان و تفسیر کازرونی و تفسیر زاهدی و تفسیر بیضاوی و تفسیر کشاف الی غیر
ذلک من التفاسیر در ذیل تفسیر آیه اقتربت الساعة الی آخرها معجزه شق القمر مجملا و مفصلا مذکور و مبین
است و در تفسیر مدارک مصنفش تصریح کرده است باینکه مذهب جمهور مفسرین همین است که آیت مسطوره
در بیان معجزه مذکور نازل شده و در تفسیر کبیر تصریح این امر واقع که مفسرین باسرهم متفق اند برینکه
معجزه شق قمر از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده و در احادیث هم بکثرت امر مذکور
وارد و منقول پس تعجب است که چگونه پادری صاحب چنین مقال مضحکه اطفال را تحریر کردند و ناواقفیت
خود را از علم تفسیر عقلا ظاهر فرمودند و از مآل کار اندیشه نمودند

ترجمهٔ قول نبی ثابت

علامت سومی نبی بودن پیشین گوئیست این نیز بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شدن مشکل است آری
و اگر چه مردم در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر طور پیشین گوئی بسیار سخنها می کنند لکن در آنها سخنهای
بسیار که در کلامهای پیشین خدا از پیشتر مندرج اند آنها را در سخنهای وی شمار نباید کرد مگر صرف هر قدر که وی
در کلام انبیا ملحق نمود یا که بر خلاف شان گفت و اگر از پیش بینی دریافت کرده سخنی گفته باشد پس باین
سخن رسالتش ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمانه چنین مردم میباشند که احوال آینده را دریافت کرده قیاساً
خبری از آینده هم میدهند و اگر در آن سخنی راست آید پس ایشان را از انبیا شمرده [illegible] برای این نعت محمد صلی

محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پیشین گوئی وی ثابت نمیتواند شد بلکه محمد خود اقرار میکنند که مرا طاقت پیشین گوئی
نیست چنانچه در سوره اعراف مرقوم است قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ
كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
یعنی بگو من مالک نیستم برای جان خود نیکی را و نه بدی را مگر خدا هرچه بخواهد و اگر من دانسته بودمی سخن غیب را پس
بسیار خوبیها می گرفتم و مرا بدی هیچ وقت نمیرسید من که همین خوف و خوشی شنوانندهام گروندگان را از این آیات
ظاهر میشود که در محمد صلی الله علیه و آله و سلم طاقت پیشین گوئی نبوده

جواب جستمات

منکرین نبوت موسی
و عیسی علیهما السلام هم همین تقریر را باین طریق ادا میتوانند کرد که اثبات صفت پیشین گوئی در حق آنهم
جناب مشکل است زیرا که سخنهائیکه ایشان موافق سخنان انبیای سابقین گفته اند سخنان گفته شان
شمار نخواهد شد مگر صرف آنقدر که ایشان در کلام انبیا الحاق نموده اند یا بر خلاف شان فرموده و اگر
پیش بینی یافته سخنی گفته باشند پس از چنین سخن نبوت شان ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمان چنین مردمان
میباشند که حالات ماضیه را دریافت کرده قیاساً خبری از حالات آینده هم میدهند پس اگر از آن
سخنها سخنی مطابق واقع شود ایشان از انبیا معدود نخواهند شد ازینجهت نبوت موسی و عیسی از پیشین
گوئی شان ثابت نمیتواند شد فما هو جوابه فهو جوابنا بالجمله پیشین گوئی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بتواتر ثابت است این نیست که فقط چنین کسان بیان میکنند که کلام آنها مفید یقین نمیباشد پس
انکار آن سراسر بی انصافی و سد باب اثبات نبوت انبیای سابقین است و از روی قرآن هم صدق
امر مسطور از آنجناب صداقت مآب ثابت و متیقن پس لابد که باید در ملاحظت آیه تصدیق کلام مذکور که در باب سبق
خود افاده فرموده اند انکار از آن نفرمایند قال الله تعالی لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ
لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ
تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا و این آیت اشارت است بجانب خبر فتح قریب مکه معظمه که جناب رسالت

رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از صحابہ در بیان فرمودہ بودند و در بیان حال غلبہ روم میفرماید الٓمٓ ۝ غُلِبَتِ الرُّومُ فِیْ اَدْنَی الْاَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُوْنَ فِیْ بِضْعِ سِنِيْنَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَّفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ بِنَصْرِ اللّٰهِ يَنْصُرُ مَنْ يَّشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ وَعْدَ اللّٰهِ لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهٗ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ بالجملہ حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بشہادت اخبار توریت و انجیل ثابت است چنانچہ در سابق این امر مذکور شدہ و آیندہ ہم متعلقات آن مذکور خواہد شد پس در پیشین گوئی آنجناب بحث و گفتگو نمودن در حقیقت تکذیب اخبار توریت و انجیل است العیاذ باللہ منہا فائدہ بادری لکن درآنہا آنچہ اینہم نزد عاقل منصف دلیل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ است زیرا کہ ہر صاحب انصاف میداند کہ جناب رسالتمآب امی بودہ اند و از ہیچکس آنجناب ہیچ نخواندہ بودند و از علماء یہود و نصاری و از آنحضرت اصلا ملاقات نبودہ باوجود اینہمہ اخبار انبیای سابقین و حالات کتب ماضیہ را کہ آنجناب بیان فرمودہ اگر از رہگذر اعجاز نیست دیگر چیست فائدہ بادری بلکہ محمد خود اقرار میکند الی آخرہا افاد جواب و اجبی ولا اینکہ بادری صاحب ادعا کردہ اند کہ محمد خود اقرار میکنند کہ مرا طاقت پیشین گوئی نیست غلط محض است ہرگز آنجناب کاہی اقرار این امر کہ مرا طاقت پیشین گوئی نمیباشد نمودہ اند و آیت را کہ بادری صاحب ذکر فرمودہ از آن اصلا این امر ظاہر نمیشود از آیت مذکورہ کہ فقط ہمین قدر معلوم میگردد کہ آنجناب بحکم پروردگار چنین ارشاد فرمودہ اند کہ آنجناب عالم الغیب نبودہ اند یعنی مثل جناب باری عز اسمہ ہمہ امور غیب را نمیدانستند و بغیر از مطلع آگاہ کردن حق سبحانہ و تعالی طاقت علم غیب ندیداشتند و این امر ہیچگونہ منافی نبوت نیست زیرا کہ بشہادت انجیل جمیع انبیا محتاج بتعلیم حق تعالی بودہ اند و ہمانرا بیان میکردند کہ از خدا می آموختند پس چہ اعتراض کردن بر جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بسبب ذکر امر مذکور چیست چنانچہ در فصل سادس انجیل یوحنا مرقوم است قد کتب فی الانبیاء انہم یکونون جمیعہم متعلمین من اللہ یعنی بدرستیکہ خدا نوشتہ است در حال انبیا کہ بتحقیق آنہا ہمگی آموزندہ از خدا

از خدا میباشند ازین کلام صاف معلوم میشود که در خود انبیا بالذات طاقت علم غیب نمیباشد پس باید حسب
انصاف فرمایند که هر چه جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بیان فرموده موافق همان ارشاد نموده
که حق سبحانه وتعالی در حق جمیع انبیا نوشته است مخالف آن نیست پس ایراد در بارهٔ آنجناب کردن از انصاف
نیست دیگر چیست علاوه برین خود حضرت عیسیٰ در بیان احوال خود میفرمایند و در ما سبق مذکور شده از
الذی ارسلنی حق والذی سمعته منه به اتکلم فی العالم یعنی هر که مرا فرستاده است حق همانست هر چه من از وی
شنیده ام همانرا در عالم بیان می کنم و باز ارشاد میفرمایند انی لست افعل شیئا من عندی لکن کما علمنی
ابی کذلک افعل یعنی بدرستیکه من از جانب خود چیزی نکنم لکن چنانچه پدرم مرا آموخته است همان نهج می کنم ازین عبارتها
نیز صاف ظاهر و آشکار میشود که در حضرت عیسیٰ هم بر سبیل استقلال طاقت علم غیب نبوده بلکه آنچه از خدا آموخته و شنیده
نموده بودند همانرا بیان مینمودند و اگر در خود آنجناب طاقت علم غیب بودی پس چه حاجت آموختن و شنیدن بوده
موافق همین طرز وطریقهٔ انبیا جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم ارشاد کرده است که مرا طاقت علم غیب
علی سبیل الاستقلال نمیباشد پس طعن بر آن کردن بیوجه است وچگونه این مذموم باشد حالانکه در خود قرآن مجید
وارد شده وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُّوْحٰى عَلَّمَهٗ شَدِيْدُ الْقُوٰى یعنی کلام نمیکند آنحضرت
از خواهش نفسانی نیست کلام شان مگر وحی بانی تعلیم کرده است ایشانرا شدید القوی پس صریح است که مراد از
مذکور همان خود باشد که ما بیان کردیم و این فقره که در آخر آیت مذکور وارد شده است اِنْ اَنَا اِلَّا
نَذِيْرٌ وَّبَشِيْرٌ لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ هم مشعر امر مذکور است زیرا که آنحضرت همان بشارت وتخویف الخلق مرسل شده
اند از جانب خدا بآن مامور بودند اکنون منصفین ملاحظه فرمایند که چقدر کلام آنجناب موافق طریقهٔ کلمات
انبیای سابقین است که چنانچه انبیای سابقین اقرار کرده اند باینکه ایشان متعلم از خدا اند و فی حد الذات
عالم الغیب نیند همچنین آنجناب هم ارشاد فرموده است چنانچه ایشان فرموده اند که تعلیم خدا شامل حال شان
شده همچنین بر زبان آنجناب هم وارد شده است عَلَّمَهٗ شَدِيْدُ الْقُوٰى پس اعتراض کردن بر آنجناب

سیوم جهت ثالثاً ملاحظه فرمائید که چقدر خطا یا در نقل آیت مذکوره از پادریصاحب صبا در شده تمام فقره ان انا
را حذف فرموده اند و کلام لغو نقل نموده فقره ولو کنت بصیغه مخاطب ذکر فرموده حالانکه در قرآن مجید
بصیغه متکلم وارد شده است و مطابق همین خطا پادریصاحب ترجمه هم کرده اند ان هذا لشئ عجاب و در کلمه اعلم الغیب دو غلط
کرده اند یکی اینکه لفظ اعلم را منصوب خوانده آخر نقل نموده اند حالانکه در قرآن مرفوع الآخر است دوم اینکه یا را الغیب
را مجرور نقل فرموده اند حالانکه منصوب است و در لفظ لاستکثرت هم دو خطا کرده اند همزه وصلی را بفتح نقل
نموده اند و اسقاط نفرموده و آخر شی را بحرکت فتح نقل کرده اند حالانکه مضموم است و در فقره ما مسنی
السوء هم چند غلط از پادریصاحب صبا در شده فتح یا مسنی را نوشته اند و در لفظ السوء سین و همزه را
مفتوح نقل کرده اند با وجود اینکه اینهر دو مضموم میباشند پس ازین اغلاط فاحشه صاف حیثیت شان از علوم
نحویه و صرفیه هم ظاهر میشود چه جای دیگر علوم مشکله الحق که از نوشتن چنین رساله ننوشتن بهتر بوده که
موجب مضحکه نمیشد ثالثاً از اکثر حالات انبیا و مرسلین که در توریت وغیره مذکور ظاهر میشود که انبیا را بر جمیع
امور غیب اطلاع نمیشد فما هو جوابه فهو جوابنا چنانچه معلوم کردی که حضرت ابراهیم از خوف جان زوجه
خود ساری را همشیر خود ساختند و آخر الامر فرعون از ایشان گفت که تو از من اینچه کردی مرا چرا آگاه نفرمودی
که وی بی بی من است و چرا گفتی که او خواهر منست حتی که من وی را گرفتم که او را زوجه خود سازم پس اگر
حضرت ابراهیم میدانستند که در اظهار زوجیت هم آنجناب محفوظ خواهند ماند بلکه برین تقدیر نوبت
این امر هم نخواهد رسید که فرعون برای وجه ساختن خود بطلبد پس چرا ساری را خواهر خود میساختند ازین
امر معلوم میشود که آنحضرت جمیع امور غیب را نمیدانستند و در حال حضرت اسحق در توریت مذکور است و باشندگان
آن مقام از وی خبر زنش پرسیدند او گفت که خواهر منست چرا که وی از گفتن اینکه زوجه خود منست ترسید تا نشود
که مردمان آنجا برای لقا وی را قتل نمایند چرا که آن زن خوبصورت بوده و چنان شد که هرگاه وی تا مدتی در
آن مقام ماند ابیمالک پادشاه فلسطیان از روزن خانه نظر کرد و دید که اسحق از زن خود در لقا اختلاط میکرد آنگاه

انگاه ابیمالخ اسحق طلبیده گفت که ببین آن زن یقیناً زوجه تست باز چه طور تو گفتی که وی خواهرم است اسحق گفت
با جهت این کلام کردم که من بخاطر خود گفتم چنان نشود که من بسبب وی هلاک شوم ابیمالخ گفت این چه
حرکتست که تو با ما کردی نزدیک بوده که از مردم کسی با زن تو همخواب بشنید تو این جرم را بر ما میکند انتهی از ین جا
صاف معلوم میشود که آنحضرت طاقت علم غیب نداشتند والا چرا امور عمر آن توبیخ ابیمالخ بشنید و برای چه
زوجه خود را خواهر خویش میساختند چرا ایشان را العیاذ بالله در محل خوف همخوابی اغیار می آورند و این همان حرفست
که بزبان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بوحی الهی جاری گردیده است وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ
مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ هر چند لله الحمد که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم گاهی چنین امر که یهود
نصاری در حق حضرت ابراهیم و حضرت اسحق نقل کرده اند صادر نشده مقصود از فقره مسطوره آیت کریمه اینست که
اگر من عالم غیب میبودم هیچگونه خطا و گناه از من صادر نمیگردید چرا که آنجناب بلکه جمیع انبیای علیهم السلام بزعم حق
ما از تمام خطاها و گناهان معصوم و مبرا بوده اند بلکه ظاهر مراد اینست که اگر من عالم الغیب میبودم هیچگونه ضرر و تصدیع [illegible]
مراد از امور دنیا و لوازم دنیویه هم نمیرسید ترک اولی نیز از من صادر نمیگردید مگر بنا بر زعم پادری و غیره اگر انبیا را
جایز الخطا و لایق ارتکاب عصیان بفهمند فقره مذکوره را شامل امثال امور مسطوره بگیرند پس هیچ [illegible] آن
فقره کریمه اشاره بجانب همچنین امور است که نظایر آن در ازمنه سابقه از انبیای سابقین هم بزعم نصاری صادر شده
باز با بر سر مطلب می آییم و میگوییم که در سابق این جا را معلوم کردی که لابان حضرت یعقوب را فریب
عوض راحیل دختر کلانی خود لیا را بشادی کرد خدائی داد و ایشان با وی نزدیکی نمودند و علی الصباح [illegible]
دریافت نمودند که زن مذکور راحیل نیست از لابان گفتند که این چیست که تو با من کردی مگر من خدمت تو
برای راحیل نکرده ام باز برای چه از من بدغابازی کردی انتهی ملخصا از اینجا هم صاف ظاهر میشود که حضرت یعقوب علم
غیب را نمیدانستند و خود با در صحاح [illegible] بیان حال حضرت موسی نوشته اند و در سابق مذکور شد که از آنجناب خطا
واقع شده است و بسبب همان خطا لاشه مبارک العیاذ بالله در بیابان افتاده خواهد ماند و از ولایت کنعان محروم

خواهند بود پس اگر آنحضرت عالم الغیب میبودند چرا چنین خطا از ایشان صادر میشد علاوه برین اگر آنجناب بالاستقلال
طاقت علم غیب میداشتند پس چه حاجت اینقدر تعب کشیدن میشد که بالای کوه برای شنیدن وحی میرفتند و
هم چنین دیگر انبیا چرا محتاج نزول وحی میبودند پس معلوم شد که بذات خود امور غیب را نمیدانستند بالجمله هرچه پادریصاحب در
جواب این امور از جانب جناب انبیای مذکور ذکر خواهند کرد همان جواب را ما هم از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و
آله وسلم بفهمند اکنون بطرز دیگر از پادریصاحب گفتگو میکنیم میگوئیم که در ماسبق از انجیل این فقره منقول شد که حضرت
عیسی بجانب خدا خطاب کرده میفرمایند مجّد ابنک لیمجدک ابنک یعنی پس تمجید کن فرزند خود را تا که
تمجید کند ترا فرزند تو از این فقره صاف ظاهر میشود که حق سبحانه و تعالی آنزمان تمجید حضرت عیسی نفرموده
بود نه حضرت عیسی تا آندم العیاذ بالله تمجید خدا کرده بودند و اراده معارضه بوده است پس در جواب این سخن
بجز اینکه پادریصاحب در معنی فقره مذکوره تاویل کنند دیگر چه خواهند فرمود و علی هذا القیاس در بیان حال
حضرت ابراهیم در توریت مرقوم است باز ابراهیم در جواب گفت که ببین من پیش خداوند خود در حرف زدن جرات
کرده ام اگرچه من خاک و خاکسترم شاید در انشهر از پنجاه راستباز ان پنجکس کمتر بوده باشند پس آیا از باعث آن پنجکس
تمام شهر را نابود خواهی کرد الی آخره حتی که حضرت ابراهیم مدارج تقلیل را بآخر رسانیده عرض کرده است شاید در انشهر فقط
ده راستباز بوده باشند غرض عبارت مذکوره صاف دلالت میکند برینکه حضرت ابراهیم را اصلا اطلاع بر حال
سدوم حاصل نبوده که در انشهر چقدر راستباز اند و نه از اراده خدا واقف بوده اند علاوه برین حضرت ابراهیم
در عبارت مذکوره فرموده که من خاک و خاکسترم پس اگر از فقره مرقومه شخصی استدلال کند برینکه آنجناب جنسیت بطرز قوم انسان
نداشتند و نه عالم الغیب بوده اند و نه پیغمبر پس در جواب آن از پادریصاحب بجز تاویل و تبدیل معنی ظاهری امری دیگر انجام
نخواهد شد و علی هذا السؤال اگر احیانا ما اهل اسلام هم معانی حقیقیه بعض آیات و احادیث را فرو گذارند که آن معانی خلاف
ظاهر بوده باشند پس نصاری را در آن کدام مقام انکار و اعتراض

ترجمه قول فی ثبات

علامت چهارم نیست که در کلام انبیا طرفداری نبوده باشد لکن تالیف باید کرد که در محمد صلی الله علیه و آله وسلم طرفداری

طرفداری بود یا نبود و محمد خود را رسول الله از همه انبیا افضل قرار داد چنانچه این سخن در اهل اسلام مشهور است
لولاک لما خلقت الافلاک یعنی اگر محبوبی تو ای محمد پیدا نکردمی من آسمانها را و در حدیث محمد صلی الله
علیه و آله فرموده است اول ما خلق الله نوری یعنی اول هر چه پیدا کرد الله تعالی نور ما بس چنانچه محمد
خود را در همه امر فضیلت داده است همچنان الحال دریافت میکنیم که بر و از عیسی مسیح کدام فضیلت زیاده بود
اول خبر پیدایش محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نبی نداد مگر خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم هموار داده شده
محمد مانند دیگر انسانات از پدر پیدا شد مگر مادر عیسی مسیح باکره بود و از قدرت روح القدس حامله یافته
شد و همچنین بی پدر پیدا شد محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا عمر چهل سال در دنیا داری تجارت اوقات خود بسر برد
بعد از آن وی خود را نبی الله قرار داد لیکن از تولد شدن عزیز الله یک ستاره نمایان شد آنکه خبرش در
توریت بوده و همان ستاره از مشرق رهنمائی مجوسیان کرد در عمر دوازده سالگی از عالمان و فاضلان
دین سخنهای عجب نمود تا اینکه آنها در حیرت آمدند و در عمر سی سال بحضور مجامع از آسمان صدا آمد که این
فرزند عزیز است آنکه من از وی راضی هستم محمد خود اقرار کرد که من طاقت کرامات نیست مگر کرامات
عیسی مسیح بیشمار اند محمد تا سالهای بسیار جنگ نموده کفار را قتل نمود مگر کلمة الله کسی را قتل نکرد بلکه
هر گاه شاگردان او هلاک دشمنانش را خواستند آن وقت وی ایشان را تنبیه داده گفت که من برای هلاک کسی نیامده ام
بلکه برای دادن جان خود در کفاره بعوض بسیار کسان آمده ام بلکه وی چند میت را زنده کرد و بوقت
مصلوب شدن برای قاتلان خود دعا کرد که ای پدر این گناه را بر ایشان ثابت مکن چرا که آنها نمیدانند
که چه میکنند محمد شمشیر را کلید بهشت قرار داد مگر خداوند عیسی محبت خدا را سبب نجات مقرر کرد
محمد بیمار شده مرد مگر عزیز الله برای خلق الله جان خود را کفاره داد محمد در قبر افتاده است مگر پیشوای زندگی بروز سوم
از قبر زنده شده برخواست و بعد چهل روز بالای آسمان رفت و اکنون برای گنهکاران شفاعت میکند و در
قیامت بمنصفی این جهان خواهد آمد پس ای مسلمانان خودتان منصفی کنید که فضیلت کیست

جواب

حق سمات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ امر طرفداری و نفسانیت گاهی صادر نشده
زیرا که اینچه آنجناب در حق خود یا در حق دیگران ارشاد فرموده است همگی مطابق حق و صواب ارشاد نموده و هیچ
شخصی بجز اظهار حق و صواب طرفداری و نفسانیت نمیفهمد بالجمله چنانچه جناب رسالتمآب کلمات فضیلت را در حق
خود که از جانب خدا بمقتضای وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ باظهار آن مامور بوده ارشاد فرموده همچنین
حضرت عیسی هم درباره خود بنا بنقل نصاری بسیار امور فضیلت ارشاد نموده چنانچه در فصل سابع عشر مذکور است
والآن مجدنی انت یا ابه بالمجد الذی کان لی عندک من قبل کون العالم و در مقام دیگر ارشاد میفرمایند انک
احببتنی قبل انشاء العالم و در بیان فضل خود از حضرت ابراهیم ارشاد میکنند امین امین اقول لکم انی قبل ان یکون
ابراهیم پس اگر این کلمات و امثال آن که در مقامات بسیار درمیان اناجیل وارد شده است مشتمل بر طرفداری و نفسانیت نیست
کلمات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله را هم از رهگذر طرفداری نباید دانست الا انما هو عذره فهو عذرنا خلاصه
بشهادت حضرت یحیی و بگواهی حضرت عیسی هم افضلیت پیغمبر ما ثابت است پس اگر آنجناب هم فضیلت خود را
مطابق آن اظهار فرمود پس چه جای طعن کردن بر آن عالیجناب چیست در باب سوم انجیل متی بزبانی حضرت یحیی مرقوم است
من شمارا از بهر توبه بآب غسل میدهم اما آنکه از پس می آید از من توانا تر است چنانکه من لائق برداشتن نعلین او
نیستم او شمارا بروح القدس و آتش غسل خواهد داد انتهی این عبارت متضمن است بر بشارت پیغمبری که بعد یحیی
خواهد آمد و از ایشان بهتر و برتر خواهد بود و هیچ پیغمبر بعد از حضرت یحیی سوای پیغمبر ما مبعوث نگردیده و تعزیر و
تادیب بآتش هم در شریعت آنجناب بسزای بعض گناهان مقرر شده پس عبارت مذکوره دلالت میکند بر اینکه
آنجناب از حضرت یحیی و حضرت عیسی افضل بوده و هرگاه افضلیت آنجناب از حضرت عیسی کما مرّ باقرار
نصاری ثابت گردید باز از گفتن اینکه آنجناب از دیگر پیغمبران افضل بوده اند چرا انحراف و اعوجاج
خواهند کرد زیرا که آنهمه که نصاری بنده حضرت عیسی کم رتبه از ایشان میفهمند علاوه برین خود حضرت عیسی جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بالقاب نفیس جهان در انجیل یاد فرموده اند پس با وجود این شهادت عیسویان در

باز در فضیلت آنجناب کدام مقام اشتباه باقیمانده در انجیل یوحنا مرقوم است دیگر بسیار با شما گفتگو نخواهم نمود زیرا که
رئیس این جهان می آید و در من حصه ندارد انتهی این عبارت هم متضمن است بر بشارت صریحه جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم و فقره اخیره اش اشاره است بطرف نسخ شریعت سابقه که جناب رسالتمآب آن را واقع نمود و
در مقام دیگر در انجیل مذکور چنین مسطور است لکن بشما راست میگویم که شما را مفید است که من بروم و اگر نروم آن تسلی دهنده
بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را بنزد شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهان را از گناه و صدق و انصاف
ملزم خواهد ساخت بگناه زیرا که بر من ایمان نمی آرند بصدق زیرا که بنزد پدر خود میروم و شما او را دیگر نمی بینید
بانصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لکن حالا نمیتوانید
متحمل شد اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود که او از پیش خود سخن
نخواهد گفت بلکه هر آنچه بشنود خواهد گفت و شما را آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد که او از آنچه از آن منست
خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد و هر آنچه پدر دارد از آن منست از همین سبب گفتم که آنچه از آن منست خواهد یافت
و شما را خبر خواهد داد انتهی و این کلام که او از پیش خود سخن نخواهد گفت الخ مطابق این آیات است که در قرآن
مجید وارد شده و در سابق مذکور گردیده وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ قطع نظر از عبارات
مذکوره این عبارت انجیل هم دال است بر فضیلت جناب رسالتمآب هر آنکه غالب آید بجامه سفید ملبس خواهد گشت
و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام وی نزد پدر خود و نزد فرشتگان اقرار خواهم نمود الی غیر ذلک من
العبارات و این امور که از پادری صاحب [illegible] در شده که حرف اخیر حدیث لولاک لما خلقت الافلاک را و نیز
حرف اخیر لفظ لولاک را ساکن نقل نموده است و در ترجمه لفظ زمین را زیاده ساخته حالانکه در حدیث مذکور
لفظ ارض مذکور نیست و ترجمه لفظ افلاک با آسمان کرده حالانکه آن ترجمه فلک است افلاک پس مقام مضحکه را با
فهم داشتن است علاوه برین در اعراب حدیث أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِي دو جا خطا کرده است اول اینکه لفظ اول را
بنصب حرف آخر نقل کرده است باوجود اینکه حرف مذکور مضموم است دوم اینکه لفظ خلق را مضموم الآخر ذکر فرموده

حالانکه مفتوح الآخر است افاده پادری این چنانکه الخ درین مقام اینچه پادری صاحب در مقدمهٔ اثبات مفضولیت حضرت
سید المرسلین بتعب بیجا کشیده اند همگی در حقیقت اعتراض است بر حضرت یحیی و حضرت عیسی چراکه آنهر دو جناب اقرار
بافضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند چنانچه پیشتر مذکور شد پس از اطاعت پیغمبران عذر دست بردار
شدن و چنین امور را ذکر کردن که از باعث آن اعتراض بر ایشان وارد شود این امر از پادری صاحب بعید است
افاده عیسائی اول خبر پیدایش محمد الخ دروغ صریح است بشارتهای آنجناب بکثرت در انجیل وغیره وارد
شده چنانچه در مطاوی کلمات سابقه قدری ذکر کرده شد پس انکار از ورود بشارات مصطفویه نمودن
سراسر بی انصافیست افاده پادری مگر خبر پیدایش عیسی مسیح الخ اگر پادری صاحب درین کلام راستگو میباشند
بتفصیل تمام تمام کلام هر پیغمبری را که متضمن بشارت عیسویه بوده باشد مذکور فرمایند تا حقیقت در کلام مذکور
معلوم شود الی له ذلک افاده پادری مگر مادر عیسی مسیح باکره بود الخ ای پادری صاحب اگر این امر چنین باید فضیلت آن
مسیح فضیلت بر آن غالب نمیتوان آمد پس چرا حضرت آدم را بهتر از حضرت عیسی نفهمید که ایشان از نه پدر بوده
نه مادر حضرت عیسی مانند دیگر انسانات از شکم مادر متولد شده بودند پس بطلان فضیلت حضرت عیسی از
تمام خلق که شما قائل آن هستید ظاهر گردید علاوه برین هرگز والدهٔ حضرت عیسی از قدرت روح القدس حامله نشده بلکه
از قدرت خدا حامله گردیده بود پس دعوی مذکور را بدلیل معقول ثابت کنید و اگر احیانا امر مذکور درست و راست است پس چرا
نصاری حضرت عیسی را پسر روح القدس چرا نمیگویند و پسر خدا گفتن و قائل با قانیم ثلثه شدن چیست اینهم طرفه امر است
که در خدا و حضرت عیسی بقدر هم علاقه نباشد و باز ایشان پسرش شمار کرده شوند افاده پادری محمد صلی الله علیه
وآله وسلم تا عمر چهل سال الخ حصول نبوت در سن چهل کو هیچ منافی حقیقت نبوت نیست پس از آن طعن کردن بیوجه است
والا در حق حضرت موسی هم بطرز پادری بر سبیل طعن میتوان گفت که تا مدت مدید جناب ایشان عمر خود را
در دنیاداری کسب معیشت بسر کردند بعد از آن خود را نبی الله قرار دادند فما هو جوابه فهو جوابنا در توریت
مذکور است سوم باب فی موسی نگهبان گلهٔ پدر زن خود یثرو که کاهن مدین بود می نمود و آنگاه وی گله را ابیک سمت بیابان

بیابان واکرد و خود بنزدیک حوریب کوه خدا آمد آنوقت فرشته یهواه از هیزم پاره در شعله
آتش بروی ظاهر گردید الخ بلکه در توریت مرقوم است که حضرت موسی قبل از نبوت خونی هم کرده
اند و از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم که گاهی چنین امری صادر نشده پس اگر مخالفین از
رهگذر امر مذکور طعن کنند و بگویند که این امر از ایشان پیش از نبوت منافی نبوت صادر شده است پس
نصاری جواب چه خواهند داد در کتاب مذکور در باب دوم مرقوم است و در آن روزها چنین شد که
هرگاه موسی بزرگ شد وی بیرون نزد برادران خود رفت و مشقتهای ایشان را دید و مشاهده کرد
که شخصی مصری عبرانی را که از برادرانش بوده میزند بازوی باینطرف و آنطرف نگاه کرد و دید که هیچکس نیست
آنگاه وی آن مرد مصری را کشت و در ریگ پنهان کرد و هرگاه آن روز دوم بیرون رفت دید که دو
عبرانی باهم منازعه می کنند آنگاه وی آن کس را که بر ناحق بوده گفت که تو یار خود را چرا میزنی
او گفت که کدام کس ترا بر ما حاکم یا منصف مقرر کرده آیا تو میخواهی که چنانچه آن مرد مصری را کشتی مرا هم
بکشی آنوقت موسی ترسید و گفت که بیقین این کار فاش گردید هرگاه فرعون این را شنید خواست که
موسی را قتل کند لیکن موسی از حضور فرعون گریخت و در ولایت مدین رفت و نزدیک چاهی سکونت
اختیار کرد و کاهن مدین را هفت دختر بوده آنها آمدند و مشغول آب کشی گردیدند و سبوچه را پر کردند
تا که گله پدر خود را آب خورانند آنگاه شبانان آمده آنها را از آنجا راندند لیکن موسی ایستاده رهائی آن دختران
کرده و گله آنها را سیراب نمود و هرگاه آنها نزد رعوایل پدر خود آمدند وی پرسید امروز شما چطور زود معاودت کردید
آنها گفتند شخصی از اهل مصر ما را از دست شبانان محافظت کرده برای ما هر قدر که کافی بوده آب کشید و گله را
خورانید وی از دختران خود گفت که آن مرد کجاست شما وی را چرا گذاشته آمدید وی را بطلبید تا نان خورد آنوقت
بر ماندن خانه آن شخص راضی گردید و وی دختر خود صفوره را به موسی داد و از آن فرزندی آمد و نام وی را جیرشوم
نهاد زیرا که وی گفت که من در ملک اجنبی مسافرم و بعد از آن چنین شد که پادشاه مصر انتقال نمود الخ

غرض از عبارات مرقومه صاف ظاهر میشود که حضرت موسی اظهار نبوت بعد از مدت مدید از بزرگ شدن خود و پس از
ارتفاع امور نبویه بسیار نموده اند فما هو عذر للعیسائیة فی هذا المقام فهو عذرنا عن جانب سید الانام قطع نظر
ازین به تحقیق معلوم کردی که بگواهی حضرت یحیی و بشهادت حضرت عیسی افضلیت جناب سالتمآب صلی الله علیه و
آله وسلم ثابت است پس در امر مذکور گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انبیای مذکورین است افاده پادری لکن از تولد عزیر علیهم السلام
چنانچه پادری صاحبان دعاوی می کنند و پروای انکار یهود وغیرهم نمی نمایند هم چنین ما هم میگوئیم که بوقت
ولادت جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم این معجزات واقع شد که آتشکده فارس که از صدها سال روشن
بوده خاموش گردید و طاق کسری شکسته شد و بعد ازان هر سنگ و چوب و شجر و مدر یا رسول الله گفته
بر آنجناب سلام کرد و گرگ بزبان فصیح بیهودی البشارت آنجناب داد که وی مسلمان شد و باوجود آنکه آنجناب
امی بوده اند چنان از دلائل قاطعه مثل برهان تطبیق غیره بعض حکما و فلاسفه حدوث عالم را ثابت فرمودند
که هیچ جواب از ایشان سرانجام نشد و یهود و فرق منکرین را بادله و براهین قویه در هر مقدمه ساکت میفرمودند
و بروز مباهله علمای نصاری را ملزم و محجوج نمودند حتی که سوای مصالحه کردن موافق مرضی آنجناب
هیچ ازانها ممکن نشد و چنین شریعت قویمه را مقرر فرمودند که از همه شریعتها بهتر و کاملتر است الی غیر ذلک
بالجمله اگر نصاری انکار امور مذکوره خواهند کرد و تدبیر انکارشان بیان کرده خواهند شد که ایشان تدبیر انکار یهود
خواهند نمود الغرض امور یکه پادری صاحب در حق حضرت عیسی ذکر کرده اند یهود آنها را اصلاً مسلم ندارند پس
لازم است که پادری صاحب بادله قاطعه امور مذکوره را ثابت نمایند افاده عیسائی و در عمر سی سال الخ
اگر ماجرای آمدن این صدا او حتی میبود چرا علمای یهود و فریسین انکار حضرت عیسی مینمودند پس اولاً اثبات امر
مذکور بعهده پادری صاحب واجب لازم است ثانیاً اگر بالفرض امر مذکور آمده باشد پس بنا بران حضرت
عیسی را فرزند صلبی خدا شمردن مقام مضحکه است زیرا که حق سبحانه و تعالی که از جسمیت و لوازم آن منزه است کجا
قابلیت این دارد که با زنی دیگی نماید از نطفه آن کسی تولد یابد سبحان الله با وجود محال بودن این امر جناب

جناب باری عز اسمه باز چسان نصاری برخلاف عقل و شعور دعوی این امر مینمایند که حضرت عیسی پسر خدا بوده اند

ان هذا لشئ عجاب غرض اگر نصاری ازین جهت آنجناب را پسر خدا میگویند که آنجناب از شکم مریم بدون پدر پیدا

شده بودند پس باید که بطریق اولی حضرت آدم را پسر خدا گویند که برای شان نه پدر بوده و نه مادر الا ازین هم

ایشان را فرزند خدا میگویند که در انجیل ایشان اطلاق این لفظ آمده است پس از عبارات توریت وغیره معلوم

میشود که پسران خدا بکثرت اند پس چرا نصاری حضرت عیسی را فقط پسر خدا می گویند و نفی نسب پسران دیگر مینمایند

با وجود این امر چسان پدر شان از یعقوم راضی خواهند در باب ششم کتاب پیدایش مرقوم است ششم باب

هر گاه پیدا شدن مردم بر زمین بسیار شد و از ایشان دختران متولد شدند پسران خدا دختران مردمان را

دیدند که آنها خوبصورت اند پس از انهمه دختران هر کسی را هر کس که پسند نمود ازوی شادی کردند الی آخره

و حضرت داود در مزمور نهم و بیستم میفرماید قربوا للرب ابناء الله و هم در توریت مذکور است چهاردهم باب

شما بجای پسران یهوه خدای خود اید ازین ظاهر میشود که یهود مذکورین بمنزلهٔ پسران خدا بوده اند

نصاری اولاد و ابنای آنها را که بمنزلهٔ اولاد و ابنای خدا شدند بد میگویند و از غضب اعلمای شان نمیترسند

و علی هذا القیاس نصاری را باید که تمام حواریین را پسران خدا گویند زیرا که خود حضرت عیسی ایشان را پسر خدا گفته اند

در فصل بستم انجیل یوحنا مرقوم است انی صاعد الی ابی الذی هو ابوکم و الهی الذی هو الهکم حالانکه

بدینکه من صعود میکنم و میروم بسوی پدر خود که پدر شما هم هست و بسوی الله خود که الله شما هم

اخیره عبارت مذکوره صاف معلوم میشود که مراد درچنین مقامات از لفظ ابن بمعنی مخلوق مربوب است

نصاری را هم باید که مطابق آن اقرار و اعتقاد نمایند افاده پادری محمد صلی الله علیه و آله وسلم خود اقرار کرده

هرگز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ کلامی اقرار این امر نموده اند که در معنی حقیقی

و هر چه پادری صاحب بمقدمه پیشتر نوشته اند جوابش همانجا مذکور شد الی شمار بودن کرامات حضرت عیسی

بمعنی حقیقی اینکه نزد جمیع منصفین باطل و عاطل است بلکه نزد خود پادری صاحب هم باطل خواهد بود پس مذکور

راکه کدام شخص ثابت میتواند نمود مگر آنکه کی را هم از معجزات حضرت عیسی اگر با دید صاحب در چنین مقامات بلحاظ
انکار و ق منکرین بدرجهٔ ثبوت میرسانید ند البته از طعن عقلا نجات میبا فتند زیرا که ذکر کردن دعوی
بیدلیل را هیچ عاقلی پسند نمیکند افاده عیسائی محمد تا سالهای بسیار آنحضرت جناب رسالت مآب صلی الله علیه
و آله وسلم اگر برای ترویج دین کفار و مشرکین و یهود جهود را قتل کردند پس درین امر نصاری را کدام مقام
رنج هست مگر در باطن نصاری جنبهٔ دار اهل شرک و کفر و آن کسان هستند که بزعم ایشان قاتلان عیسی
بوده اند تا که اگر صاحبان صاحب دین و محب صمیمی حضرت عیسی میبودند پس مطلب است که ازین امر خیلی
خوشنود میگردیدند و احسان مند آنجناب میشدند که آنحضرت معاندین دین را خوار و ذلیل فرموده
گویا قصاص خون حضرت عیسی گرفت و اگر امر مذکور را مایهٔ طعن می فهمند پس میباید که بر حضرت موسی طعن
کنند که قطع نظر از ایقاع حروب عظیمه و مقاتلات کثیره از امت خود آنجناب هزارها آدمیان را قتل
فرموده اند چنانچه در توریت مذکور است پس موسی بر در لشکرگاه ایستاده شد و گفت هر که برای یهوه
بود وی بجانب من آید آنگاه نزد وی همگی بنی لاوی جمع شدند و وی آنها را گفت که یهوه خدای
اسرائیل چنین گفته است که هر مرد از شما شمشیر خود را بکمر اندازد و از یک در تا در دیگر ملشکرگاه رود و غارت
کند هر مرد از شما برادر خود را و دوست خود را و قریب خود را قتل کند و موسی چنانچه بنی لاوی را امر کرد ایشان
همچنان کردند پس آن روز از قوم قریب سه هزار مرد کشته شدند انتهی ترجمه بار دنا نقله بالجمله حضرت عیسی در کتابی
مشتمله بشارات جناب سید کائنات بتصریح فرموده اند باینکه آن شخص که غالب خواهد آمد بعصای آهنی حکمرانی خواهد
کرد و این خبر بصراحت بشارت است بجانب نبی بالسیف پس در فضیلت امر مذکور کدام جای اشتباه در رسالهٔ مفصل
ثانی رویت یوحنا رسول انجیلی مرقوم است و هر کس که غالب آید و تا انجام اعمال مرا نگاه دارد وی را اقتدار بر
قبایل خواهم داد که بر آنها بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد چون کوزهای گلی خورد میشوند چنانکه من از پدر خود
یافته ام و من او را ستارهٔ سحری خواهم داد انتهی افاده یادری بر کلمهٔ الله کسی اقتل بکرد الحقیقت حال آنست

اینست پس مخالفت آنجناب از طریقهٔ حضرت داؤد و حضرت موسی لازم می آید که آنحضرات برای ترویج و اشاعت
دین بسیار مردم را قتل نمودند و حضرت عیسی از امر مذکور اعراض فرمودند پس آنچه پادری صاحب جواب این مخالفت
را بیان خواهند فرمود همان عذر ما هم از جانب جناب رسالتمآب است علاوه برین هرگاه حضرت عیسی باعتراف
پادری صاحب کسی را نکشته اند پس ذمهٔ شان واجب و لازم است که قوم خود را که فقط برای طلب دنیا و تحصیل
سلطنت و حکومت جنگها کرده جان صدها هزار را معرض تلف می آرند وعظ و نصیحت نمایند و از مخالفت
حضرت عیسی باز دارند و آنچه افاده پادری بلکه برای دادن جان خود در کفاره بعوض بسیار کسان الخ غلط محض است
این کلام را حضرت عیسی کی نفرموده اند و آنجناب مصلوب و مقتول نشده اند همه غلط فهمی یهود و نصاری است بلکه
آنجناب بمعیت جبرئیل زنده و سلامت بر آسمان بامر رب جلیل تشریف برده اند و بصورت آنجناب حق تعالی
شخصی دیگر را متصور گردانیده که وی را یهود بر دار کشیدند و چگونه این نبوده باشد حالانکه پیشتر قسمی که آنجناب خبر داده اند
باینکه حیات شریف ایشان تا بقیامت باقی خواهد ماند پس آیا آنهمه خبرها را بکذب دروغ ارشاد فرموده اند العیاذ بالله
من ذلک و در کتب ما مندرج است که نا بیمان پیغمبر هم مرده ها را زنده کرده اند چنانکه آنجناب پس احیای اموات هم از فضیلت
حضرت عیسی ممنوع است و اینکه افاده فرموده که برای قاتلان خود دعا کرد الخ پس اگر چنین دعا کردن امر نیک است
و خلاف آن امر بد لازم می آید که العیاذ بالله از حضرت داؤد گناه صادر شده باشد که ایشان چنین دعا کرده اند
حاکم یا رب الذین یظلمونی قاتل الذین یقاتلونی خذ سلاحا و ترسا و قم لمعونتی اسل سیفا رد الذین یطردونی
قطع نظر ازین اگر این دعای حضرت عیسی که پادری صاحب ذکر نموده اند در درگاه جناب باری مقبول نشده پس
پادری صاحب قباحت این را تصور فرمایند و اگر مقبول گردیده است پس چرا پادری صاحب قاتلان حضرت عیسی را بد
میشمرند زیرا که بدعای حضرت عیسی آنها که از خطاها خود پاک و صاف گشته اند بالجمله هرگاه حضرت عیسی خود خدا بوده اند پس
معنی دعا کردن چیست ازین دعا کردن که صاف معلوم میشود که خدا از آنجناب جدا بوده است و نیز نخست حال ... با آنجناب
متحد بوده فظهر بطلان قول النصاری بجمیع شقوقه علاوه برین اکنون از پادری صاحب می پرسیم که بزعم شان قاتلان عیسی ...

نفس الامر تقصیر وار آمده باشند بر تقدیر اول بطلان کلام حضرت عیسی لازم می آید که آنجناب ایشان را بیقصور قرار
داده اند و بر تقدیر ثانی پس در حق ایشان حضرت عیسی کدام حاجت دعا کردن بوده مگر حضرت عیسی العیاذ بالله
خدا را عالم الغیب نمیدانستند که به بیقصوری آنها او تعالی را آگاه کردند یا معاذ الله آن پروردگار
عادل را ظالم میفهمیدند و این گمان داشتند که بغیر از دعای آنجناب ضرور بر آن بیقصوران بظلم و عدوان
عذاب نازل خواهد نمود افاده پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر را کلید بهشت الخ هرگاه این
کلید بهشت را حضرت عیسی با آنجناب عنایت فرموده بودند پس طعن کردن بر آنجناب هیچ جهت دارد اگر بسبب
اینکه آنجناب برای اشاعت و ترویج دین جهاد بالسیف نموده پادری صاحب بفرمایند که ایشان شمشیر را
کلید بهشت قرار داده اند پس در حق حضرت موسی و حضرت داود نیز بگویند که ایشان شمشیر را کلید بهشت
قرار داده اند زیرا که آنها هم بسیار جهاد بالسیف نموده اند و حضرت عیسی هرگز مطلق محبت خدا را
گو معیت اعتقادات فاسده باشد سبب نجات مقرر نکرده بلکه آنجناب و پیغمبر ما و همه پیغمبران اعتقاد وحدانیت
حق تعالی را مع اعتقاد حقیت جمیع ضروریات دین حق البته سبب نجات قرار داده اند پس کلام پادری
ساقط از درجه اعتبار است افاده پادری مگر عزیز الله الخ دروغ صریح است چه هرگز حضرت عیسی در کفاره
هیچکس جان خود را نداده اند و مقتول و مصلوب نشده چنانچه دانستی و اگر احیانا قتل هم میشدند
پس چنانچه فضیلت حضرت هابیل بر حضرت موسی و غیره که بیمار شده مرده اند و کشته نگشته بسبب مقتول شدن
ثابت نمیتواند شد هم چنین فضیلت حضرت عیسی هم بر جناب سید المرسلین بنابر امر مذکور ثابت نمیشد
علاوه برین عقلا اولاد خود را از جان خود زیاده تر عزیز میدارند حتی که در مقام حفاظت شان
جان خود در معرض تلف می آرند با وجود این امر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بشهادت فرزند
عزیز خود جناب سید الشهدا علیهم التحیة و الثنا راضی شده بودند و ایشان از راه خدا برای بخشش امت خود بکشتن
دادند چنانچه آنجناب مع خویش و تبار و احباب و اصحاب جان نثار و عیال و اطفال خورد سال تشنه و گرسنه بوده

زمین کربلا بدرجهٔ شهادت فائز گردیدند پس در ابن ام مریم فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده
افادهٔ پادری محمد صلی الله علیه وآله وسلم در قبر الخ اگر مترجم این فقره را از رهگذر طعن و تشنیع نوشته مجال مخالفین و منکرین
در حق حضرت موسی و دیگر پیغمبران هم میتوانند گفت که موسی در قبر افتاده است یا ابراهیم در قبر افتاده است الی
غیر ذلک بلکه در حق حضرت عیسی هم میتوانند گفت که عیسی در زمین دفن شده تا سه روز زیر خاک افتاده بودند پس تعجب است
که چگونه پادری صاحب چنین فقرات را نوشته در طعن مخالفین را مفتوح نمودند و خیال این امر نفرمودند که موافق
زعم نصاری غیر هم جمیع انبیا اینکه موت بایشان عارض شده در زمین دفن شده اند حتی که حضرت عیسی
هم پس از کشتن چنین امر چه فائده بالجمله مدفون شدن جسد زیر زمین هیچ منافات از نبوت ندارد و روح مقدس
آنجناب که همراه جمیع ارواح مقدسه انبیا متنعم بنعمتهای الهی است و اینکه در حق حضرت عیسی افاده فرموده
مگر پیشوای زندگی و روز سوم از قبر الخ پس اولاً حصول بعثت و فنا در آن زمانه برای حضرت عیسی نا مسلم است پس
زنده گردیدن بروز سوم که متفرع بر آنست بناء باطل علی الباطل است هرگاه که بزعم پادری موت با آنجناب
لاحق شده پس ایشان را پیشوای زندگی گفتن بی وجه است بلی اگر اهل اسلام که ایشان را لاحق موت مذکور نمیدانند
ایشان را پیشوای زندگی بگویند بجاست ثانیاً بعد از چهل روز رفتن حضرت عیسی بآسمان که مصرح در کلام پادری است
آنهم در حقیقت باطل است پس اثبات آن بر ذمهٔ پادری صاحب لازم و واجب زیرا که موافق اعتقاد حق پار روز که
مردم گمان کردند که حضرت عیسی بر دار کشیده شدند همان روز آنحضرت خواه شب آن همراه حضرت جبرئیل
بآسمان تشریف بردند الحال ملاحظه نمائید که اهل اسلام تا چقدر جنبه داری حضرت عیسی است و چه قدر
تعظیم و توقیرشان میکنند که ایشان را پاک و منزه از مصلوب شدن می انگارند و اسناد چنین امور
حقارت که یهود آنجناب را گرفتار کرده خارها را بر سر آنحضرت بصورت تاج نصب کردند و ذلت و
اهانت بسیار رسانیدند بجانب شان نمی نمایند بخلاف نصاری که درین همه امور آنها تذلیل و تحقیر حضرت عیسی
میکنند العیاذ بالله منها ثالثاً اینکه افاده فرموده که کنون برای گنهکاران شفاعت میکنند پس مگر کاه

آنجناب بزعم نصاری خود خدا هستند پس کی ام احتیاج این شفاعت است علاوه برین بنا بر مزعوم
نصاری آنحضرت کفاره خلق شده اند و برای بخشش شان کشته گشته پس آیا این شهادت و اعتقاد
نعت و محبت آنجناب تمام بیفائده و رائگان قرار یافت که باز ضرورت شفاعت باقیماند رابعا اینکه
پادری صاحب افاده فرموده اند که در روز قیامت برای انصاف کردن جهان خواهد آمد پس این افاده
هم محل بحث است زیرا که یوسف ولف پادری صاحب انگریزی که راقم الحروف هم درین دار السلطنت
زیارت جمال با کمال شان و سماعت تقریر لطیف و بیان شریف ایشان بگوش خود نموده این را ارشاد
میفرمودند که از خواب و اقبال چنین ظاهر میشود که در نزول اجلال حضرت عیسی فقط عرصهٔ چهارده سال
باقیمانده است و مشهور و معروفست که بسیاحت و جامعیت شان هیچ پادری در قوم نصاری بهم نرسیده
پس اکنون با از پادری خود مخاطب شده میپرسیم که حالیا ارشادتان در مقدمه جلیست یا در آمدن
قیامت هم فقط عرصهٔ چهارده سال باقیمانده یا و مرتبه حضرت عیسی بهمین نور نزول اجلال خود منور خواهند فرمود
و این تحقیق عجیب پادری مذکور که معروض شد نزد شما حق است یا باطل خاتمتا حقیقت حال است که نایب و وارث الهی
پیغمبر ما جناب صاحب العصر والزمان علیه السلام که خدا ایشان را در سن طفولیت مرتبه اعجاز نمائی بخشید و در همان سن
آنجناب با دلائل و براهین قویه حقیت خود را بر خلق ثابت کردند و از علمای مخالفین بحث و گفتگو نمودند
و در عبارت مرقومهٔ انجیلیه این فقره که اول ستاره سحری خواهم داد حضرت عیسی بشارت
همان جناب ارشاد فرموده زنده و باقی هستند و حق سبحانه و تعالی ایشان را از نظرها غائب کرده است
و پیش از قیامت بوقت حصول مصلحت الهی ظاهر و آشکار خواهند شد و بمذهب حق اثنی عشریه تمام خلق را
هدایت خواهند فرمود و در همان زمان حضرت عیسی هم تشریف فرما شده پشت سر شان نماز خواهند گزارد پس
فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در امر مذکور هم بر حضرت عیسی ثابت است زیرا که در امر مذکور هر فضیلتی
که خدا ایشان را بخشیده است همان فضیلت نائب پیغمبر را عنایت کرده بالجمله هر فضیلتی که پیغمبر را از پیغمبران سابقین

حق سبحانه و تعالی عطا فرموده آن فضیلت با پیغمبر ما را یا نائبی را از نائبان شان بدرجه کمال عنایت شده
پس از این قدر هم همان جناب را فضیلت حاصل است افاده یا دری پس ای مسلمانان خود تأمل
منصفی کنید الحاصل ای پادری صاحب از راه انصاف میگوئیم که فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه آله وسلم را حاصل است زیرا که حضرت یحیی خود حضرت عیسی اقرار با فضیلت آنجناب کرده اند
علاوه برین خود انصاف کنید که آنچه ترویج دین و اظهار و اعلان وحدانیت حق تعالی و تذلیل
و تحقیر کفار و مشرکین و بت شکنی در عهد آنجناب شده است کجا حضرت عیسی و غیره انبیا را میسر آمده
و شریعتیکه بوساطت آنجناب مقرر شده کدام کس چنین احکام شرعیه بخلق رسانیده و هرچه از ادعیه
و مواعظ و نصائح از آنجناب و از خلفا و نواب آنحضرت منقول گشته و هر قدر معجزاتیکه از آنجناب ظاهر
شده از کدام پیغمبر صادر گردیده و چنانکه بشارتهای آنجناب در کتب سابق وارد شده آنچنان
بشارتها در حق کدام کس وارد گشته و کدام شخص از پیغمبران ورای آنجناب خاتم النبیین شده است
کدام کس چنین ادعا کرده و سوای آنجناب احکام شریعت کدام شخص منسوخ شده چه خاتم النبیین بودن
آنجناب با وجود اینکه در مدت مدیده یکهزار و دو صد سال بل از آن زیاده هیچ منافی امر مذکور ظاهر نشده و
هیچ پیغمبری الی الآن هم نرسیده و با وجود اینکه در کتب سماویه اهل کتاب در بشارتهای آنجناب
چنین امر مصرح است که از آن ظاهر میشود که دین آنجناب تا ابد باقی خواهد ماند لیکن انکار میدارند
بالجمله حال حضرت عیسی که ظاهر است که بواسطه آنجناب شریعت کامله تقرر نیافته و نه بت شکنی و ترویج
دین بر دست آنحضرت واقع شده پس در افضلیت جناب رسالت پناه صلی الله علیه آله وسلم کدام مقام اشتباه
لکن تعصب و اعتساف را علاجی نه قطع نظر ازین هرگاه نصاری با فضلیت حضرت عیسی از گفتن شان قائل و معتقد
شدند پس اگر ما هم از فرمودن جناب رسالتمآب بلحاظ اینکه حقیقت نبوت آنجناب مطابق بشارات انجیلیه ثابت
است آنحضرت را افضل الخلق دانستیم پس چه طعن و اعتراض کردید

ترجمه قول نبی شما

پنجم نشانی نبی برحق اینست که هر کلامیکه الله تعالی معرفت انبیای پیشین فرموده بود از آن برخلاف نگوید
از قول خود آزاد دروغ نکند چنانچه این نشانی سلامتی تا یکهزار و پنجصد سال از زمانه موسی تا وقت شاهزاده مسیح
بر همه انبیا مستمر ماند که یکی مطابق دیگری خبر داد مگر صادق القول بودن خدا از قرآن ثابت نیست
چرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کلام پیشین خدا بسیار برخلاف گفت که در حصه چهارم بیان خواهد شد

جواب حق سمات هرگز جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ امری
تکذیب کتب سابقه و انبیای سابقین نکرده اند و همه آنها را برحق میدانستند چنانچه در قرآن مجید هم امر مذکور
مصرح است قال الله سبحانه و تعالی قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ پس معلوم نیست که پادری صاحب نافهمیده اینچه حرفهای بیهوده
تحریر میفرمایند و اگر نسخ بعض احکام بزعم ناتمام شان مستلزم تکذیب است پس چرا در حق حضرت
موسی نمیگویند که ایشان طریقه حضرت یعقوب را دروغ گردانیده اند زیرا که در شریعت حضرت یعقوب
جمع بین الاختین در نکاح درست بوده و حضرت موسی در توریت حرمت آنرا بیان فرموده اند علاوه برین نسخ
بعض احکام شرائع سابقه که از جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده استحسان آن بشهادت
حضرت عیسی ثابت است زیرا که پیشتر مذکور شد که آنجناب چنین ارشاد فرموده عیسی را و گفت این سخن مرا باور کن که
وقتیست که نه درین کوه و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید و این بشارت بشارت تحویل قبله است
از بیت المقدس بجانب کعبه معظمه زادها الله شرفا و تکرمة که در عهد کرامت مهد جناب سید المرسلین واقع
شده پس آنجناب در مقدمه نسخ طعن کردن در حقیقت ارتکاب طعن شنیع است در حق حضرت عیسی و اینکه
پادری صاحب افاده فرموده چنانچه این نشانی سلامتی تا یکهزار و پنجصد سال الخ پس اولا اینهمه زمره المخصوص
همه انبیا و رسل گردانیدن که بعد حضرت موسی مبعوث شده اند ظاهر از پادری صاحب تائید خدا

خدا لاعن عمداً صادر شده است زیرا که از تخصیص مذکور ثابت میشود که حضرت موسی وغیره انبیای سابقین در
احکام شرعیه از همدگر مخالفت کرده‌اند فما هو جوابه عن تلک المخالفة فهو جوابنا عن جانب نبینا صلی الله علیه
وآله وسلم ثانیاً این امر هم که جمیع پیغمبرانیکه بعد از حضرت موسی آمده اند در هر امر موافق آنحضرت عمل کرده اند
و در هیچ قول و فعل مخالفت شان ننموده غلط است زیرا که ما پیشتر واضح کردیم که در توریت حرمت شتر
مرقوم است و حضرت عیسی آنرا حلال گردانیده اند هم چنین تلامذهٔ عیسی مخالفت موسی در مقدمهٔ اکل بر
روز شنبه کردند و حضرت عیسی با وجود انکار فریسیین آنرا جائز داشتند و علی هذا القیاس [illegible] حضرت عیسی علیه السلام
حضرت داود مخالفت شریعت حضرت موسی در داخل شدن بیت الله و خوردن خبز تقدمه نموده اند پس کجا در
هر امر موافقت انبیای بعد از حضرت موسی ثابت میتواند شد علاوه برین نصاری که از امر ختان
انکار و اعراض است با وجودیکه در توریت بحال شده حکم آن جا بجا وارد شده و خنزیر را که بی تکلف
نوش جان میفرمایند حالانکه در توریت حرمت آن مصرح است پس بیان نمائید که در همه مقدمه مخالف حضرت
موسی هستید یا موافق شان سبحان الله با وجود چنین مخالفتها باز خود را تابع حضرت موسی فهمیدن
و اهل اسلام را با اینکه در امر ایقاع ختان و امر تحریم خنزیر و دیگر امور صریح تابع و مطیع حضرت موسی
هستند از مخالفان شان شمار کردن چقدر بعید از انصاف و چه مرتبه قریب بتعصب و اعتساف است افاده
پادری چرا که محمد صلی الله علیه و آله وسلم الخ اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بعض احکام علیحده
از احکام سابقه بیان فرمودند پس ازین بی صادق القول بودن خدا باطل نمیشود چنانچه از مخالفت حضرت
عیسی در مقدمه تحلیل شتر وغیره تکذیب توریت لازم نمی آید پس این امر بسیار بار که پادری صاحب درین
مقامات ذکر کرده اند و برای فریب دادن عوام دیگر هیچ فایده بران مترتب نیست و در حصهٔ چهارم هرچه
بیان خواهند فرمود جواب آن عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد

ترجمهٔ قول نبی ثبات

حصهٔ چهارم کنون انشاء الله بیان خواهم کرد که نصیحتهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه در قرآن

و حدیث مندرج اند از کتابهای پیشین جمع ابر خلاف اند انبیا که هر یک کتاب سابق قائم را جائز داشتند و
یکی دیگری را گواه آمد مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کلامهای پیشین خدا را جائز نگذاشت لکن صرف قاری را
جائز داشت کتب سابقه خدا را بحقیقت باطل نمود در کتابهای انبیاء در زبور و انجیل مقدس الوهیت عیسی و راه نجات
بهمان مسیح کشته کفاره گردیدن و برخاستن سبب بخشش گناه شدن در مقامات بسیار مکتوب است مگر محمد صلی الله علیه
و آله انکار از همه سخنها نمود و چنانکه در توریت و انجیل مقدس فرموده است که سوای یک زن در حین حیات
وی شادی دیگر کردن نا روا است بر خلاف آن در قرآن مرقوم است که محمد را اجازت بسیار شادیهای نفسانی
کند خدائی داده و هر یک مسلمان را تا چهار شادی کند خدائی حکم است و خدا از معرفت هیچ نبی کاهی نفرموده
است که نسل آدم از سبب اعمال خود نجات خواهند یافت مگر همگی خبر داده اند که از کفاره شدن مسیح آینده
و از ایمان آوردن وی از گناه و از شیطان و از جهنم نجات خواهد شد و بر همین سخن از وقت آدم هر نبی همگی مقبولان
ایمان آورده همواره نجات یافته اند و تا آخر نیز نجات خواهند یافت مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آن
بر خلاف در قرآن فرموده است که گنهکاران از اعمال خود یعنی از روزه و نماز و حج و غیره نجات خواهند
یافت لیکن آخر قول محمد نجات بخشش خدا اقرار نمیباید بلکه ادای این قرار میباید از این حرفها ثابت است که
محمد موافق قول سابق خدا بیان ننموده بلکه بر خلاف آن آنها را باطل کرده پس ای عزیزان خوب در دل
منصفانه این سخنها بکنید **جواب حق سمات** از آیت مذکوره و آیات دیگر ظاهر و آشکارا
است که مثل انبیای سابقین جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم گواهی کتب سابقه و انبیای
ماضیین داده اند و اقرار و اعتراف آنهم کرده هیچ کتاب الهی را باطل و دروغ نگردانیده پس بجانب شان نسبت
ابطال و تکذیب کردن کذب عجیب است که از حقیقت و صحت این بهره و بی نصیب است و هر چه پادری صاحب در اثبات
مخالفت نصایح جناب سالتمآب از کتب سابقه مذکور فرموده از آن اصلا تکذیب کتب سابقه لازم نمی آید پس ناحق
این تطویل بلا طائل را گوارا فرموده اند افاده پادری که لکن صرف قاری را جائز داشته الخ چنانچه احکام منسوخ توریت و غیره

و غیره نزد نصاری قابلیت عمل ندارد هم چنین جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم بعدم حجیت توریت و غیره
در احکام منسوخه حکم فرموده اند نه اینکه کتب سابقه را بالکلیه در احکام غیر منسوخه هم حجت نشناسند چنانچه پادری صاحب درین مقام تحریر فرموده مبنی بر عدم فهم
مقصود است افاده یا دیگر در کتابهای انبیا و در زبور و انجیل مقدس الی هذه الافاده مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم انکار اینهمه سخنها
نمود جواب و جهی اولا این کتابها که نصاری ترجمهایش را بمعرض انطباع آورده اند بودنش کتب الهیه
منزله من السما ثابت نیست زیراکه پیشتر معلوم کردی که از نظم و نسق آنها ظاهر میگردد که آنها را مردمان دیگر جمع
کرده اند پس گو پادری صاحب لازم است که اول از کتب الهیه منزله الوهیت حضرت عیسی تمام امور مذکوره
را ثابت نمایند بعد ازان جواب آنرا طلب خواهند فرمود ثانیا ازین کتب نیز اثبات الوهیت حضرت عیسی مشکل
است زیراکه در سابق معلوم کردی که حضرت عیسی خود فرموده است و انا انسان کلمتکم بالحق الذی
سمعته من الله از گفتن اینکه من انسانم و آن امر را بیان میکنم که از الله شنیده ام صاف ظاهر میشود که آنحضرت
خود را الله نمیدانستند و علی هذا القیاس آنجناب ارشاد نموده و هذه هی حیات الابدان یعرفوک
انک انت الواحد وحده الاله الحق و الذی ارسلته یسوع المسیح ازین کلام و ازین تخاطب هم صاف ظاهر میشود
که آنجناب قائل بالوهیت خود نبودند و خدا را از خود جدا و واحد یکتا میدانستند و خود را فقط نبی مرسل می شمردند
علاوه برین در سابق دریافت کردی که حضرت عیسی چنین ارشاد کرده انی صاعد الی الذی هو ابوکم و
الهی الذی هو الهکم از فقره اخیره این عبارت هم کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار میگردد که آنجناب
خود را مثل دیگر حواریین مخلوق و مربوب میفهمیدند و مدعی الوهیت خود نبودند الی غیر ذلک من العبارات
پس اگر احیانا از بعض عبارات انجیل و غیره الوهیت آنجناب ظاهر میشده باشد لاجرم تاویل آن
بجهت رفع تناقض و لحبث لازم است ثالثا هر شخص عاقل میداند که یهود اینکه بالوهیت وی حضرت موسی
و تمام بنی اسرائیل قائل بوده اند و از حضرت موسی و از وی با وجود عدم حیثیت ملاقات دو بدو که
مضمونی عجیب و ظریف است واقع میشد یعنی خدای دیگر است و حضرت عیسی هم وی جلّه میستند زیراکه حضرت

موسی باعتراف نصاری مقدم اند از حضرت عیسی و در العهد آنحضرت موجود نبوده اند علاوه برین هیچگاه حضرت
موسی از یهواه بعیسی یا مسیح تعبیر نفرموده اند و اگر آنهم و مسیحا میبود ند البته گاهی که باین نامها هم از وی تعبیر
می نمودند الی غیر ذلک من الوجوه المبطلة للامر المذکور پس هرگاه بزعم نصاری حضرت عیسی مدعی الوهیت خود
بودند اگر یهود ایشانرا معرض قتل آورند پس تقصیر شان کدام اینکه خود در توریت حضرت موسی یهود
را حکم کرده بودند و شاید از همین جهت در دعائیکه بیشتر در کلام یادریها بانی حضرت عیسی گورشد آنجناب
ایشانرا بیقصور قرار داده العیاذ بالله من اعتقاد تلک الامور کلها باب سیزدهم اگر در شما کسی دعوی
کننده نبوت یا خواب بیننده ظاهر شود و شما را نشانی یا معجزه نماید و آن نشان یا معجزه که وی شما را نموده راست
بر آید و وی شما را گوید بیائید ما پیرو معبودان دیگر گردیم معبودها ئیکه شما ایشانرا نشناخته اید و بندگی ایشان
بنمائیم پس گوش بر سخن آن نبوت و خواب بیننده گوش نخواهید نهاد که یهواه خدای شما شما را می آزماید
تا دریافت نماید که شما یهواه خدای خود را بهمه دل و جان خود دوست میدارید یا نه شما را میباید که پیروی یهواه
خدای خود بکنید و از وی بترسید و حکمهای وی را حفظ نمائید و سخن وی را گردن نهید شما فقط بندگی وی بکنید
و از وی متعلق بمانید و آن نبی و آن خواب بیننده قتل کرده خواهد شد چراکه وی گفت که از یهواه خدای
خود آنخدائیکه شما را از مصر بیرون بر آورد و آنکه شما را از قید خانه رهائی داد برگشته شوید الی آخر ما ذکر
پس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله بزعم نصاری مدعی الوهیت خود و الوهیت روح القدس بودند
و این معبودان غیر از یهواهی بودند که خدای بنی اسرائیل بوساطت حضرت موسی شناخته بودند پس اگر
آنها حضرت عیسی را قتل ساختند پس درین امر قصور شان چیست بلکه بزعم خود آنها اطاعت حضرت
موسی علی نبینا و علیه السلام کردند رابعا بتقریر دیگر میگوئیم که یا در بصاحب صاف بیان فرمایند که حضرت
عیسی را از جناب باری غیر اسمه جدا خدای خود میشناسند یا اینکه ایشانرا متحد با خدا میدانند بر تقدیر اول قطع نظر
از لزوم شرک و کفر قول مذکور حضرت عیسی انک لواحد وحده آله الحق کذب دروغ میشود و بر تقدیر ثانی

ثانی نسبت ارسال خود که حضرت عیسی در عبارات کثیره انجیل که بجانب خدا کرده اند و از ان جدائی آنجناب
از خدا ظاهر میشود آن عبارتها تمام باطل و عاطل میکردد و هم چنین آنجناب برین تقدیر پسر خدا باقی نمی مانند و جابجا
که خود را بلفظ ابن یاد فرموده اند آنهمه کلامها غلط میشود و مذهب نصاری نیز در مقدمهٔ ابنیت عیسی و ابوت
خداو در مقدمهٔ اقانیم ثلثه از سر باطل میکردد بالجمله مقام تعجب است که نصاری خود شان که قائل بچنین امور
فاسده کردیده عبارات انجیل را دروغ میکردانند و بناحق تهمت امر مذکور بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم می نمایند اعوذ بالله من غلبة العصبیة والاعتساف خامساً درینمقام چنانچه می بینی پادری صاحب
بفاصلهٔ چند لفظ خود اقرار کرده است که آنحضرت کفاره و سبب بخشش شده از همین امر صاف بر مردبا
انصاف ظاهر میشود که آنجناب خود پروردکار بخشنده و فائز برتبهٔ الوهیت نبودند زیراکه ایشان خود
را کفاره ساخته خلق را بمعرض مغفرت خدا در آوردند قطع نظر ازین وجوب وجود و بقای ابدی لازم
الوهیت است پس تعجب است که پادری صاحب با وجود ادعای الوهیت حضرت عیسی چطور نسبت کشته شدن
بجانب آنجناب کرده اند الحق که اگر کسی دیگر سوای پادری صاحب که پاسداری شان حسب الوعدهٔ سابقه
ما را بهر نوع منظور چنین خلط و خبط میکرد ما ضرور در حق وی می نوشتیم که دروغگو را حافظه نباشد بالجمله جسم و
لوازم جسم انهمه از جمل عیوب و نقائص است که مستلزم افتقار و احتیاج است و هم چنین از مخلوقات خود
ملجاء و مضطر شدن و بر دست آنها مصلوب و مقتول کردیدن نهایت امر معیوب است و الله از همه عیوب
و نقائص منزه و مبر است چنانچه پادری صاحب هم پیشتر اقرار و اعتراف این امر کرده پس هر گاه که
انهمه چیزها برای حضرت عیسی بزعم پادری صاحب حاصل شده عدم الوهیت شان ثابت کردید الغرض جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که انکار امور مذکور نموده یقینی در جناب باری عز اسمه حق بوده و هر چه
آنجناب درین مقدمات ارشاد نموده همگی مطابق حضرت عیسی ارشاد فرموده و مخالف شان نیست زیراکه حضرت
عیسی با انسانیت و عدم الوهیت خود در انجیل اقرار کرده چنانچه دانستی و هم چنین به بقای خود تا القیامت

خبر داده چنانچه این امر هم بیشتر مذکور شد و قول بمقتولیت و مصلوبیت منافی آنست پس در حقیقت جناب
رسالتمآب که امور مذکوره یعنی اظهار مخلوقیت و مربوبیت و بیان عدم حصول مقتولیت و مصلوبیت
تصدیق حضرت عیسی نموده اند و از تبدیل و تحقیر آنعالیجناب امر کرده اند بآن نصاری بسبب اینکه
نسبت الوهیت و مقتولیت و مصلوبیت بجانب آنجناب میکنند البته تکذیب و تبدیل و تحقیر آنعالیجناب
مینمایند العیاذ بالله منه افاده پادری و چنانکه در توریت و انجیل مقدس فرموده است الخ هرگز
این امر در توریت و انجیل مذکور نیست والا لازم می آید که معاذ الله از حضرت داود گناه صادر
شده باشد که ازواج آنحضرت بکثرت بوده و بسیار عورات را بمعیت یکدیگر بحباله نکاح خود در آورده
بودند و حضرت سلیمان العیاذ بالله بسیار گنهکار بوده باشند که آنحضرت را هفتصد زوجه و سه صد
سریه بوده است و بیشتر از اینهم دریافت کردی که برای حضرت یعقوب چهار زن و برای حضرت ابراهیم
دو زن بوده پس بنا بر زعم پادری صاحب لازم می آید که اینهمه حضرات العیاذ بالله عاصی و گنهکار بوده
باشند غرض اگر در بائبل و غیره احیانا عبارتی موید دعوی پادری وارد شده پس برای عدم لزوم
قباحت مذکور تاویل کردن آن واجب لازم است افاده پادری و خدا از معرفت هیچ نبی کاهی
نفرموده است الخ هرگاه حقیقت حال اینست پس تمام این قربانیها و عبادتهائیکه از حضرت موسی در توریت
منقول شده و شنبه و یکشنبه که یهود و نصاری در عبادت قرار داده اند اینهمه لغو و بیحاصل میشود زیرا که مطابق تصریح
پادری صاحب اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیباشد سبحان الله این عجب تحقیق انیق درینمقام پادری صاحب تحریر نموده
است که کاهی از هیچ عاقلی گوشزد نشده بود و بالجمله از ابتدای خلقت آدم تا ایندم مردمان هیچ ملت و مذهب از اهل حق
و چه از اهل ادیان باطله ادعای اینحرف نکرده اند که اعمال را در ترتب نجات مدخلیت نیست بلکه طبیعت بنی نوع انسان
بتسلیم و اعتقاد مدخلیت مذکور مجبول است حتی که اطفال هم هرگاه اینها را اندک عقل و تمیز حاصل میشود همین میفهمند که
رضای خدا و نجات بر اعمال خیر مترتب میشود و مجوس و هنود هم با وجود آنکه بدترین فرق هستند اعتقاد چنین امر دارند که

باطل که پادری صاحب آنرا ذکر فرموده اند ندارند پس ادعای امر مذکور ابطال خلاف امر مسطور است که تا
دلیل بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده اند اگر شخصی این امر را منجمله معجزات جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم شمارد میتواند الغرض بنا بر تحقیق امر مذکور لازم و ضرور که پادری صاحب چونکه
خود را واعظ بلیغ می فهمند چنانچه از عبارتهای این رساله ظاهر و آشکار میشود بجانب حضرت عیسی مخاطب شده
بطریق وعظ و نصیحت ارشاد فرمایند که چرا جناب شما این قربانیها و عبادتها را که در توریت مذکور شده است
و پیغامبرانه حضرت موسی و انبیای سابقین آنها را بعمل آورده تعب بیجا کشیده اند برای امت خود بدستور
باقی گذاشتید بسبب اعمال که هیچگونه نجات برای نسل آدم حاصل نمیتواند شد پس اکنون جناب شما را لازم
است که از چنین امور توبه و انابت نمائید غرض هرگاه که آنجناب یقینی زنده و باقی هستند این نصیحت
کردن بایشان برای ادای حق دوستی عیسائیان را نهایت مناسب است بلکه اگر ارواح انبیای
دیگر را هم باقی و متنعم بنعیم الهی میدانند و دم محبت شان میزنند پس همه شان را وعظ و نصیحت کردن
در همقدمات انسب است اینکه پادری صاحب را تبدیل آوردن میباید و قوم نصاری را این امر لازم است
که از امروز بکلیه مثل منافقین و فجار عبادات الهی و اعمال خیر را موقوف سازند زیرا که تحقیق پادری صاحب
شان همین است که اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیشود پس آنها را بمقتضای سعادتمندی تبعیت و
اطاعت شان لازم است غرض بنا بر تحقیق رشیق پادری صاحب تمام انبیا و اولیا در مقدمه اتیان طاعات
و عبادات مورد اعتراض میشوند العیاذ بالله من ذلک نیست نتیجه اعتراض کردن بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم پس همه قوم را لازم است که از امر مذکور احتراز نمایند بالجمله در توریت باین نهج مذکور است
باب هشتم بر همه حکمهائیکه من امروز شما را میفرمایم خیال داشته عمل خواهید کرد تا که شما زیند و بسیار
شوید و داخل گردید و آن زمین را که بابت آن یهوه از آباء و اجداد شما قسم کرده است وارث شوید
انتهی باردو نقله و در مقام دیگر چنین مذکور است باب چهارم پس اکنون ای بنی اسرائیل آن شریعتها و حکمها

که من شما را می آموزم بشنوید و بران عمل کنید تا که شما زنده مانید و در آن زمینی که یهوه خدای آبا و اجداد شما شما را
میدهد داخل شده وارث آن بشوید انتهی ارادنا ذکره در باب بیست و هفتم کتاب العدد این چنین مسطور است شما محافظت
مقدس و مذبح بکنید تا که آینده باز بر بنی اسرائیل قهر نشود انتهی ارادنا تا باید بعوض چنین کلامها در مقامات کثیره
توریت مذکور است پس اگر اعمال خیر نسل آدم را مدخلیت در نجات نیست چرا یهوه حفاظت مقدس و مذبح را سبب
نجات بنی اسرائیل گردانید و چرا مطابق هر دو عبارت متقدمه نجات از موت و عدم وراثت ارض موعوده
قوم مذکور را حاصل گردید اینکه پادری صاحب افاده فرموده که همگی خبر داده اند الخ پس ما که بسیار تفحص و تجسس آن چنین
بالاجمال علی سبیل الاستعجال در توریت وغیره شدیم لکن هیچ جا نشان آن بخوبی بدست نیامد پس اگر پادری صاحب
در دعوی مذکور راستگو هستند بتفصیل نام بنام از صحیفه یا کتاب هر پیغمبر این امر را که آنهمه خبر داده اند باینکه از کفاره
شدن مسیح و ایمان آوردن ایشان نجات از گناه و شیطان و جهنم حاصل خواهد گردید و برهمین سخن از وقت آدم هر نبی
و همه مقبولان ایمان آورده نجات یافته اند و تا تمامی دنیا نجات خواهند یافت ثابت نمایند والا ظاهر خواهد شد
که ایشان دعوای مذکور را بکذب و دروغ لغو و بالبداهة ذکر فرموده اند افاده پادری مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم
از ازل یا بر خلاف الی آخره چنانکه جمیع انبیا ایمان کامل و اعتقاد درست را سبب نجات دانسته اند هم چنان پیغمبر ما هم
صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد و ایمان صحیح را موجب نجات قرار داده و چنانکه نزد تمام پیغمبران طاعت الهی و ایقاع
عبادات و طاعات را فی الجمله مدخلیت در نجات هست چنانچه از عبارت توریت دریافت کردی موافق همان
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد نموده و هرگز آنجناب بدون حصول اعتقاد درست روزه
و نماز و حج وغیره را سبب نجات قرار نداده پس طعن بر آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بیجا است افاده پادری
پس از قول محمد صلی الله علیه و آله و سلم الخ بیشتر از توریت دریافت کردی که حضرت موسی چنین قسم فرموده است و
شما محافظت مقدس و مذبح بکنید تا که آینده باز بر بنی اسرائیل قهر نشود پس اکنون پادری صاحب را مناسب است
که از حضرت موسی مخاطب شده بفرمایند که از قبول جناب نازل نکردن قهر و عذاب بنی اسرائیل بخشش خدا

عهد اقرار نمیباید بلکه ادای این قرار میباید که ایشان که محافظت مذبح و مقدس نمی‌نمودند خدا در عوضش آنچه مردمان را لازم
بود محفوظ داشته بود این حق آنها را از ذمه خود نمود و آورده در باب هفتم کتاب استثنا چنین مذکور است پس حق
آن حکمها و حقوق و شریعتها را که من امروز ترا می‌آموزم محافظت نما تا که بدان عمل کنی پس اگر شما آن
حکمها را خواهید شنید یاد خواهید داشت و بران عمل خواهید کرد یهوه خدای تو آن عهد و رحمت را که بابت
آن از آبا و اجداد تو قسم کرده است یاد خواهد داشت و با تو الفت خواهد کرد و برکت خواهد بخشید انتهی از اینجا
نقلیه پس الحال ای دو صاحب و افاضل و اقران شما را معنی تحقیق عشق مذکور مناسب است که از دستهای خود بر
خواهی همه تورات را درین مقام بنویسید که این برکت بخشیدن و الفت کردن بخشش خدا اقرار نمیباید بلکه ادای
دین قرار میباید افاده یاد دادی بلکه بر خلاف آن آنها را باطل کرده هرگز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
هیچ کتابی را از کتب سابقه باطل ننموده چنانچه در سابق معلوم کردی پس چه یاد و ای صاحب درین مقام تحریر فرموده
مبتنی بر غلط فهمی و بدگمانیست افاده وی پس ای عزیزان جوهر تان منصفی این سخنها بکنید حسب الارشاد از رهگذر
انصاف با اجوبه مسطوره مذکور کرده ایم پس اکنون از شما هم همین التماس است که بی انصافی مکنید و از صدق دل
مشتهر اندیشه در مذهب حق داخل بشوید **ترجمهٔ قول زی ثبات** حصه پنجم اکنون در بیان
باید کرد که مذهب اسلام در دنیا چگونه جاری شد در شروع هرگاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم چهل ساله
شد و بسبب شادی شدن از خدیجه بیوه مالک اسباب دولت گردید آنگاه وی فرمود که الله تعالی مرا رسول
کرده فرستاده که دین بزرگان سابقین را یعنی دین آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام
را از سر تعلیم جاری کنم و هم چنین تا چند سال مردمان را نصیحت نمودند مگر هرگاه که باشنده های مکه دشمنی
کردن آغاز کردند و مردمان مدینه اقرار معتقد شدن وی می‌نمودند وی را در مدینه طلبیدند آنگاه محمد صلی الله
علیه و آله و سلم از مکه روانه شد و هرگاه که در مدینه مردم بسیار معتقد و تابعدار وی شدند دران هنگام
وی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید وی مردم را بسیار طمع دنیاوی

داد یعنی این جهان زنان و اطفال و مال و اسباب دشمنان بدست خواهد آمد و اگر کشته شوند در بهشت درجهٔ شهادت حاصل خواهند
یافت در اینجا حور و بهشت را بطور اخواهند یافت پس نزدیک عقل این تعجب نیست که مردم دلاوری کنند و هزار بلاها کشیها
فراهم شوند و فی‌الحقیقت اگر ایمان نیارند از تیغ بیجان گردند و مردم گمراه از خوف جان خود مذهب اسلام را قبول کنند همچنین
در تاریخها ثابت است که از عرب تا ولایت افریکا و فارس و هندوستان مذهب محمدی رواج یافت از زور تیغ و تیر
عقل مذهب محمدی مذهب خدا نمیتواند شد بلکه نفسانی و از زور و زبردستی و طمع قرار میباید چرا که از خوبی خدا این خلاف
است و از عقل بعید است که الله تعالی از زبردستی مذهب حق را در دنیا جاری کند و از سبب آن گناهان ایجاد
نماید و از ابتدای ما از هیچ کلامهای خدا ثابت نمیتواند شد که الله تعالی پیغمبری یا پادشاهی آگاهی فرموده که بسبب
مراد در دنیا بزور و ظلم جاری بکنید بلکه چنانچه در انجیل فرموده است که در تمام روی زمین بروید و خوشخبری انجیل
بهر یک مخلوق بشنوانید هر کسیکه ایمان می آرد حیات ابدی خواهد یافت و هر که ایمان نمی آرد حیات را نخواهد دید پس انجیل
نزدیک عقل هم ثابت است که این فرمان لائق خوبی الله تعالی است چرا که از این ترکیب مردم از دل و جان معتقد میشوند

جواب حجتمات

مگر از ظهور محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم در ظاهر یکتا بعد اقرار میکردند مگر در باطن منکر
منکرین و معاندین حضرت موسی علیه السلام نیز در حق آنجناب همین طور میتوانند گفت که صورت رائج شدن
طریقهٔ موسی این شد که هرگاه ایشان در خانهٔ فرعون کافر تربیت یافتند و حال سلطنت و حکومت
ویرا دیدند ایشانرا هم خواهش و رغبت حکومت بهم رسید غرض هرگاه بیرون خانه آمده شدند شروع
کردند پس بسبب همان جباری که در مزاج شان العیاذ بالله من ذلک جا گرفته بود شخصی را برای ادنی
امری هلاک نمودند بعد از آن روز دوم خواستند که شخصی دیگر را قتل نمایند لکن بسبب اینکه وی از آن
بوده و ترسیدند که از ایشان راز فاش خواهد نمود لهذا او را قتل نمودند و هرگاه فرعون از حقیقت حال
امر مذکور مطلع گردید ناچار از شهر مصر گریخته در شهر مدین رفتند و در آنجا قریب چالیس سال سکونت اختیار
کردند بعد از آن خدمت چند زنهائیکه بر آن چاه برای آب کشیدن می آمدند می نموده تردید ایشان که

شان که کاهن بود رفته اقامت اختیار نمودند و در آنجا تا مدتی عمر خود را در دنیاداری بسر کردند و از همان
زنها بار بی شادی کدخدائی هم نمودند بعد از آن خود را رسول الله قرار دادند و این امر را رفته از بنی
اسرائیل ظاهر کردند بسبب اینکه بنی اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون بیعون جان بلب بودند و مشهور
است که هر که دست از جان بشوید هر چه در دل آید بگوید ایشان همگی اظهار اعتقاد و ایمان با آنحضرت
نمودند هرگاه آنها را همراه گرفته بخوف فرعون از شهر مصر بیرون برآمدند و فرعون بحسب اتفاق غرق
شد در آنوقت همه شهر را بقبضه خود در آوردند و مردم را بصد هزار اقسام تطمیع و تخویف ترغیب و ترهیب
کرده که حالیا که شما اطاعت یهواه خواهید کرد برای شما بر وقت باران خواهد بارید و در مال و اولاد
شما و در هر امر برکت خواهد شد و یهواه شما را در چنین شهری داخل خواهد کرد که در آن نهرهای شهد و شیر
جاریست و اگر اطاعت نخواهید کرد شما همگی لعنتی خواهید شد و یهواه از شمشیر دشمن شما را نیست و نابود خواهد کرد
آنها را بر جنگ دشمنان جمع و گرفتن شهرها مستعد نمودند چون ایشان مستعد شدند ملک گیری بر مخالفان
خود و آنها را قتل نمودن شروع کردند و از لشکر خود هم هر که در امری مخالفت کرد فی الفور از تیغ بیجان
نمودند حتی که در یکروز سه هزار کس لشکریان جمع در گذشتند باین طریق دین شان در شهرها رواج یافت پس دین
شان این خواهد اقرار نبیا بودن و رسول حق بودن شان ثابت نمیشود و نعوذ راقم هذه الحروف بالله تعالی
من اعتقاد ذلک کله بالجمله اگر پادری صاحب جواب این تقریر خواهند گفت که بنا بر این تقریر بر بدگمانی
و تعصب و اعتساف است چراکه درین تقریر ذکر معجزات موسی مطلقا وقوع نیافته ما هم بمقابل ایشان
خواهیم گفت که شما نیز هر چه درین مقام در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم نوشته اید بنا بر
بدگمانی و عصبیت و اعتساف است زیرا که شما هم اصلا بیان معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم ننموده اید اگر نصاری خواهند گفت که نزد ما صدور معجزات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و
سلم ثابت نیست پس چگونه تعرض آن میکردیم ما خواهیم گفت که نزد منکرین نیز صدور معجزات از حضرت موسی

نامسلم است پس از همین سبب تقریر مذکور هم تعرض معجزات موسویه نشد غرض هرچه نصاری جواب منکرین مذکورین
خواهند داد همان جواب ما نیز از جانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بفهمند بالجمله معجزات جناب
سید کائنات بتواتر ثابت است و بشارتهای آنجناب در انجیل و غیره موجود و ازین امر که کفار بجانب آنجناب
نسبت سحر و جادو میکردند هم نزد منصفین اظهر من الشمس و ابین من الامس میشود که امور خارق عادت از آنجناب
صادر میگردید پس با وجود اینهمه امور بدگمانی با آنحضرت کردن و تقریر مذکور را ذکر نمودن سراسر بی انصافی است
افاده باید کرد و بسبب شادی شدن با خدیجه بیوه الی نهوه الافاده نصیحت نمودند بنای این کلام بر سوء
ظن و بد اعتقادیست والا در حقیقت چونکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را حق سبحانه و تعالی در سنهای
زمان بنابر تحقق حکمت و مصلحت حکم باظهار نبوت فرموده بود لهذا مطابق وحی آنحضرت اظهار نبوت خود نموده اند
چنانچه حضرت موسی را بعد از مدت مدید از زمان ولادت شان پس از حصول شادی کدخدائی مامور باظهار نبوت
گردانیده پس چنانکه پیشتر معلوم کردی آنچنین بدگمانی بجانب حضرت موسی هم میتوانند نمود و از حال حضرت
ام المومنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنها بر منصفین ظاهر است که آنجناب اینقدر مال و اسباب نداشتند
که ایشان را صاحب مال و دولت توان گفت چه جای اینکه کسی دیگر بسبب شان صاحب مال و دولت بشود و
مال قلیل شان هرگز لیاقت این نبوده که بسبب تالیف قلوب و استماله خلق کثیر تواند شد پس چنین بدگمانیها
کردن محض بی انصافی است و هرگاه حضرت داود از زن اوریا شادی کدخدائی کرده اند پس اگر از حضرت
خدیجه کبری علیها التحیة والثنا جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم در حالیکه آن پاکدامن مطلقه بیوه بود
شادی کدخدائی نموده اند پس درین امر چه جای طعن و تشنیع و آنکه باید بر صاحب افاده فرموده که در ابتدا
تا مدتی پیغمبر خدا هم خلق را چنین نصیحت مینمودند که خدا مرا برای این فرستاده که دین حضرت ابراهیم و حضرت
موسی و حضرت عیسی و پیغمبران دیگر را بطور تعلیم اظهار کنم نه آنکه تحصیل ما افاده پس بتقدیر تسلیم صدور نصیحت مذکور
از آنجناب هدایت مآب هرگاه حضرت عیسی نیز هم چنین میفرمودند که من برای تعلیم و استحکام دین موسی علی نبینا

و انبیای سابقین آمده ام نه برای معطل و باطل نمودن و با وجود این در تحلیل شرب و غیره مخالفت حضرت موسی
نموده پس طعن کردن بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از رهگذر القای نصیحت مذکور بیوجه است
قطع نظر از این تقدیر مذکور مراد آنجناب از نصیحت مسطور این خواهد بود که مرا خدا برای این امر مبعوث کرده که هر چه
دین آنحضرات در مقدمه وحدانیت حق تعالی و ترک پرستش اصنام و صفات ثبوتیه و سلبیه جناب باری عز اسمه
و در مقدمه حصول معاد و غیره بوده است آنرا اظهار کنم نه اینکه حصول بعثت خود را برای تعلیم شرایع فرعیه اظهار
میفرمودند و چگونه این امر نبوده باشد حالانکه در جمیع احکام فرعیه آنحضرات نیز با همدگر متفق نبوده اند پس چگونه
آنحضرت دعوی این امر میکردند که من برای تعلیم شرائع اینهمه انبیا مبعوث شده ام غرض باید در صاحب انصاف
امر مذکور واجب و لازم است علاوه برین هرگاه بمقتضای دلائل سابقه نبوت آنجناب ثابت کردیم پس بایستی
همگی امور آنجناب را بر محامل صحیحه حمل کردن فرض و متحتم افتاده یاد دری مگر هرگاه که باشند یا مکه دشمنی بی ایمان
الافاده حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید می باید در صاحب انکار این بی انصاف
نیست دیگر چیست که ملازمان درینمقام بقلم این مرا ذکر نفرمودند که در مکه معظمه هم مردم بسیار مثل
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت حمزه و حضرت عبیده و حضرت جعفر طیار و زید بن حارثه و
مصعب و بلال رضی الله تعالی عنهم اجمعین الی غیر ذلک اعتقاد آنجناب نمودند و معتقد و معترف پیغمبری
ایشان شدند حالانکه از معتقد گشتن ایشان صریح ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه بوده [illegible]
اقرار و اعتراف نمودن جناب امیر علیه السلام زیرا که صلاح و تقدس آنجناب حدیث [illegible] کمال عقل و
فهم اظهر من الشمس و ابین من الامس است که هیچ دوست و دشمن انکار آن نمیتواند نمود و صاحب معجزه و [illegible]
خدا بودن آنجناب هم از ملاحظه حال جنگ خیبر و غیره حالات که الشمس فی نصف النهار [illegible]
و این نیز از مشاهده احوال آنجناب واضح و لائح میشود که از دنیا و امور دنیا نهایت متنفر و کناره بوده [illegible]
هیچگونه منفعت دنیوی هم که قابل عد و شمار باشد آنجناب را از اول عمر تا آخر حاصل نشده [illegible]

اعانت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم انواع مشقتها کشیدند و با وجود آنکه دشمنان حق آنحضرت را ایذا بغضب

کرده آنعالی حضرت را نهایت رنج و ایذا رسانیدند لکن در هیچ حال هیچ کلمه متضمن بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله

علیه وسلم بر زبان نیاوردند پس از این معتقد شدن آنجناب بکمال رسوخ با این همه صفات جلیله منصفان را یقین حاصل میشود که

جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر برحق بوده اند علی هذا القیاس اینهم بی انصافی است که پادریصاحب

وجه معتقد گردیدن اهل مدینه را اصلا ذکر نفرمودند غرض از همه امور صاحب معجزه بودن جناب رسالتمآب

صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر و باهر میشود و الا این عقلا چرا بیفائده معتقد گردیده ناحق خود را در تعب و مشقت

می انداختند حالا آنکه متنعم بنعم دنیویه بوده اند بالجمله اینهمه صحابه بظهور معجزات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم

قائل و بتواتر ناقل آن بوده اند پس اگر با وجود اینهمه پادریصاحب تکذیب آنها را دخل خواهند داد اثبات اعجاز حضرت

موسی و حضرت عیسی و غیره انبیا هم از ایشان ممکن نخواهد شد و اینکه پادریصاحب افاده نموده در آن هنگام

وحی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید پس گاه که خود حضرت عیسی

ارشاد فرموده که آن شخص کی غالب خواهد آمد بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد و اقوام و قبائل را مثل کوزه های گلی

خرد خواهد نمود اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم امر مذکور را اظهار فرمودند پس حضرات نصاری

را درین کدام جای اعتراض بلکه ایشان را لازم است که بنا بر امر مذکور اقرار و اعتراف بحقیت نبوت آنحضرت مستطاب

نمایند بالجمله حکم با تقاضای جهاد کفار و مشرکین امر دیگر است و ترویج دین بجبر و ظلم امر آخر علاوه برین حضرت

موسی در توریت سزای شخصیکه حکم به بت پرستی نماید چنین مقرر فرموده که آنشخص [illegible] برین امر قتل

نموده شود تا که شرارت در بنی اسرائیل راه نیابد پس اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم برای رفع

فساد و شرارت بر همین بنیان کفر و بت پرستی این عقوبت یا حد و سزای کفر مقرر فرمودند که کافر و بت پرست

هر که باشد قتل کرده شود و این امر سبب ترویج اسلام و ایمان هم شد پس در حقیقت مسئله جبر هم نشد [illegible] عیسایان

چنانچه در باب سیزدهم کتاب استثنا مسطور است اگر برادر حقیقی تو یا پسر یا دختر تو یا ولی همکنار تو باشد

شود که برابر جان عزیز باشد ترا در پرده و در خلا اند و بگوید بیائید بندگی معبودان دیگر نمائیم از معبودانیکه تو و آبا و اجداد تو
از آنها واقف نبوده اند از معبودان آن مردم که گرداگرد شما نزدیک یا دور از یکطرف زمین تا آنطرف دیگر میباشند پس تو
از وی موافق نخواهی شد و حرفش را قبول نخواهی کرد و تو بر وی نگاه رحم نخواهی داشت و رعایت وی نخواهی نمود
و تو وی را پوشیده نخواهی کرد بلکه وی را بالضرور خواهی کشت بر قتل وی اول دست تو بلند شود و بعد ازین
دستهای همه قوم تو وی را سنگسار خواهی کرد تا که وی بمیرد چرا که وی خواست که ترا از یهوه خدای تو
برگشته سازد آنخدائیکه ترا از قید خانه زمین مصر بیرون آورد و پس تمام بنی اسرائیل این را شنیده خواهند ترسید
و در میان شما باز چنان شرارت نخواهند نمود الی آخر ما ذکر افاده پادری وی مردم را الی هذه الافاده
قبول کنند در جواب قول سابق دانستی که هرکسیکه حکم بت پرستی نماید چه جای اینکه خود بت پرستی
نموده باشند برای وی هم حضرت موسی علیه السلام قتل را بدترین حالات مقرر فرموده اند و ازان
بیشتر معلوم کردی که آنحضرت فقط برای گوساله پرستی سه هزار کس را از حواریین خود قتل نموده اند قطع
نظر ازین آنجناب جل بسیاری از مخالفات احکام فرعیه هم قتل را مقرر فرموده و هر که امری را ازان امور منکره
واقع نموده وی را هماندم بقتل رسانیده چنانچه در توریت مرقوم است که هر کس که بر پدر خود یا مادر خود
لعن کند البته قتل نموده خواهد شد وی بر پدر خود یا مادر خود لعنت کرده خونش بر خودش است
و آنکسیکه با زن کسی یعنی با زن همسایه خود زنا کند آن زانی و آن زانیه هر دو البته قتل کرده شوند و هر که از زن
پدر خود هم بستر شود وی برهنگی پدر خود را کشوده البته آنهر دو قتل نموده شوند خون شان بر خود شان است و
آنکسیکه از زن پسر خود با او دیگی نماید آنهر دو البته قتل کرده شوند ایشان کار وارونی نموده اند خون شان بر خود
شان است و اگر کسی با مردی بخوابد چنانچه با زن میخوابد آن هر دو کار مکروه کرده اند ایشان ضرور قتل کرده شوند خون شان بر خود
شان است و اگر کسی زن خود و مادرش را هم بگیرد این بیحیائیست آنهر سه سوزانیده شوند که میان شما بیحیائی نماند و اگر مردی بحیوانی روا
داری کند آنکس البته قتل کرده شود و شما آن چارپا را هم بکشید الی آخر ما ذکر علاوه برین حضرت عیسی که از مخالفان خود ملک را انکار میکردند [illegible]

را قتل مینمودند خود ظاهر است که وجه این امر هوای حکومت و رغبت تحصیل دنیا و خواهش سلطنت و ریاست بود

پس مشائخ و دیگر ترویج دین و ازاله بنای کفر و بدعات کفار و ضلالت آئین در توریت مذکور است و هر گاه برای قتال آن شهری

نزدیک شوی پس اول پیغام صلح نما آنگاه چنین خواهد شد که اگر ایشان صلح را قبول نمودند و دربها را گشودند پس تمام

خلق که در آن شهر است خراج گزار تو خواهند شد و خدمت تو خواهند نمود و اگر آنها از تو صلح نمایند بلکه از تو قتال

بکنند پس تو آن را محاصره بکن و هر گاه یهواه خدای تو وی را در قبضه تو بکند پس هر مرد آنجا را از دم شمشیر بکش مگر

زنان و اطفال و مواشی را با هر چه آنچه در آن شهر باشد غارت بکن و تو غنیمت دشمنان خود را آنچه یهواه خدای تو ترا

داده است بخوری تو از همگی شهرهائیکه از تو بسیار دور اند و از شهرهای آن قوم ها هم چنین بکنی لکن در شهرهای آن قومها چنان

شهرهائیکه یهواه خدای تو آنها را میراث تو میکند هیچ چیز را که ذی روح باشد زنده مگذاری بلکه تو ایشان را بالکلیه

نابود نما حتی اموری و کنعانی و فرزی و حوی و یبوسی را چنانکه یهواه خدای تو ترا حکم کرده است تا که آنها همگی کارهای

خود را که ایشان از معبودهای خود کردند شما را نیاموزند که شما گنهکار یهواه خدای خود بشوید انتهی ملخصا از دو نا نقله و تطمیع

و ترغیب و تخویف و ترهیب هم حضرت موسی خلق را بسیار نموده چنانچه در باب بیستم کتاب احبار مرقوم است شما

در رسومات قومهائیکه من ایشان را از پیش شما میرانم مروید چرا که ایشان همچنین همه عملها را نمودند از همین جهت من از

ایشان نفرت کردم و من شما را گفتم که شما وارث زمین آنها خواهید شد و من وی شما را تا قابض شوید خواهم نمود

آن است شما وارث آن بشوید آن زمینی که بران شیر و شهد روانست من یهواه خدای تو هستم که شما را از میان

خلقت جدا نموده ام انتهی ملخصا از دو نا نقله و در باب بیست و ششم چنین مذکور است شما بت برای خود

نخواهید ساخت و نه صورتهای تراشیده و معبودها را ایستاده کنید برای خود و نه سنگ نقش کرده در زمین خود قائم سازید

که باستقبال وی سجده بکنید برای اینکه منم یهواه خدای شما شما محافظت سبتهای من نمائید و از مقدس من

بترسید منم یهواه اگر شما بر شریعتهای من رفتار خواهید کرد و حکمهای مرا حفظ خواهید کرد و بران عمل خواهید کرد

من برای شما باران را در وقتش خواهم رسانید و زمین کشت خود را شما را خواهد داد و درختهای میدان میوه های خود را خواهند داد

داد تا اینکه وقت یافتن را وقت چیدن انگور و وقت چیدن انگور را وقت کاشتن خواهد رسید و شما سیر طعام
خواهید خورد و شما با آرام در شهر خود خواهید نشست و من در زمین امان خواهم بخشید و شما خواهید خوابید و شما را
هیچکس نخواهد بود و من حیوانات درنده را از آن زمین دفع خواهم کرد و هرگز بر زمین شما شمشیر نخواهد رسید و شما تعاقب
دشمنان خود خواهید نمود و ایشان در روی شما از شمشیر بر زمین خواهند افتاد و پنج کس از شما تعاقب صد کس خواهند
نمود و صد نفر از شما تعاقب ده هزار کس خواهند کرد و اعدای شما در روی شما از شمشیر بر زمین خواهند افتاد و من بسوی شما التفات خواهم نمود و
شما را بارور خواهم کرد و شما را کثرت خواهم بخشید و از شما عهد خود را کامل خواهم ساخت و ذخیره کهنه خواهید خورد و ذخیره سابق
بمصرف نخواهد رسید که ذخیره نو موجود خواهد گردید و من مسکن خود را در شما قائم خواهم داشت و جان من از شما
نفرت نخواهد کرد و من میان شما سیر خواهم نمود و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود من یهوه خدای شما که شما
از زمین مصر بیرون آوردم که بنده آنها نشوید چنبرهای یوغ شما را شکستم شما را راست خرامان گردانیدم اگر
شنوا نشوید و بر اینهمه حکمها عمل نکنید و شریعتهای مرا حقیر شمرید یا دلهای تان احکام الهی مرا ناپسند کند چنانکه شما بر حکمهای
من عمل نکنید و از من عهد شکنی نمائید پس من هم از شما همچنان خواهم کرد و در بیم و سل و تپ سوزانیدن که از آن چشمهای
تان کور شود و دلهای تان بدرد آید شما را مبتلا خواهم نمود و شما تخمهای خود را بیفایده خواهید کاشت زیرا که دشمنان
آنرا خواهند خورد و بر شما قهر خود را نازل خواهم نمود شما در روی دشمنان خود شکسته خواهید شد آنها که کینه شما دارند بر شما حکمرانی خواهند کرد و
بدون اینکه کسی با شما بجنگ بدی پیش آید خواهید گریخت الی آخر ما ذکر بالجمله همچنین عبارتها در توریت جابجا مذکور است تا
احاطه آنها بکلیم عرض صورت نمود همچنین تطمیعها و تخویفها نموده باین نهج مخالفان و معاندان از قتل و هزار آزار داده بعیست خود
رواج بخشید لیکن بطریق بالا ایضا در حق آنجناب هم میتوانند گفت که ایشان مردمان را بسیار طمع نیز داده اند یعنی با بیان
ارشاد فرموده که اگر اطاعت من خواهید نمود و فرزندان و اموال برکت ابدی شما خواهد شد حکومت و ریاست شما را بدست خواهد آمد
و در چنین شهر داخل خواهید شد که در ان نهرها از شیر و شهد جاریست و اگر اطاعت من نخواهید نمود دشمنان شما بر شما غالب خواهند شد و مبتلا به بلاها
گردید و نیست و نابود خواهید شد و هرگونه قباحت بشما خواهد رسید پس عقل در این تعجب است که مردم لاهور که نه هزار را بالکلیه فراهم نشود

مردم همراه از خوف جان خود طریقهٔ موسویه اختیار نمایند و هرگاه اینکه در دین مذکور داخل نشوند تیغ بیجان کرده شوند فما هو جوابه فهو جوابنا
و آنچه پیغمبران علیهم السلام پیش تاریخها الخ غلط محض است صدها مردم با اعتقاد کامل و ایمان درست در هر شهر و دیار معتقد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم گردیده اند لیکن در تاریخهای نصاری این امر مکتوب است که دین محمدی فقط از خوف شمشیر و طمع دنیا جاری شده پس
مورخان ایشان در نوشتن سلوک مسلک تعصب و اعتساف اختیار کرده اند افاده پادری از ینجاست که عقل الخ در حق دین موسوی
هم همین طریق میتوان گفت که مطابق آنحال اقتتال و منع که مذکور شد طریقه موسویه خدا و دینی نمیتوان شد بلکه نفسانی و از زور
و زبردستی و طمع قرار می یابد افاده پادری چرا که از خوبی خدا الخ مخاطب معلوم نمود که حضرت موسی هم صدها مردم را بیجان نموده حد و تقتیل و رجم جاری
فرموده شریعت خود را رواج بخشیده اند پس مناسب است که پادری صاحب العیاذ بالله از حضرت موسی مخاطب شده ارشاد فرمایند که چرا جناب
مردم را قتل نموده شریعت خود را رواج داده اند این امر از خوبی خدا برخلاف است و از عقل بعید که الله تعالی بزبردستی مذهب حق را
در دنیا جاری سازد و بسبب آن کلها را بیجان سازد لکن قباحت نیست که درینصورت زیادتی عقل پادری صاحب از عقل حضرت موسی
ثابت میشود پس اگر این الزام میتوانند که الزام نمایند الا در مال کار اگر برین تقدیر خدا ناخواسته بهوی خدا ترسی
ایشان را در شکنجه بحث و اعتراض کشند پس بلحاظ داشتن ایشان از ضرر افاده پادری و از ابتدای مانه الخ در سابق مذکور شد که
حضرت [illegible] کرده است که هرکس غالب خواهد آمد بعضا هی حکمرانی خواهد کرد از ینجهت خوبی جهاد بالسیف ظاهر
میشود پس اگر پادری صاحب مذکور را با وجود اینکه سراسر متضمن ترویج دین و اهانت معاندین و سترا یا اصلح و انسب بهتر و خوبتر
بوده امر بد و زور و ظلم میفهمند پس از حضرت عیسی بگویند که چرا صاحب مدح و ستایش چنین امری فرموده اند که الله تعالی
هیچ نبی خود را بادشاه ایشان مامور نموده بالجمله پادری صاحب نسبت این نوع زور و ظلم بجانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
نکرده اند بلکه در حقیقت همین اسناد آن بسوی حضرت موسی نموده اند اعوذ بالله من کل ذلک افاده پادری که چنانچه در انجیل فرموده است
اگر در انجیل این حکم خدا نشده بود پس مخالفت حضرت عیسی حکم خدا العیاذ بالله منه لازم می آید زیرا که بر تقدیر مذکور هرگاه ایشان از این
حکم بوده که در تمام روی زمین بروید و آنحضرت در ملکهای قریب هم تشریف نبردند چه جای اینکه در شهرهای دور و دست الشقه
تشریف می بردند و چه جای اینکه تمام روی زمین را منور فرموده قدوم میمنت لزوم منور میفرمودند پس هیچ مخالفت آنجناب از حکم مذکور ثابت

ثابت شد علاوه برین هرگاه آنجناب طمع حصول حیات داده مردم را در معیت خود داخل کرده اند پس این عقائد همان آرزوی [illegible]
محض خیال بصالله عوار نیافت وبرین تقدیر اگر منکرین بگویند که آنهمه معتقدین حضرت عیسی علیه السلام بنابر تحریر پادریصاحب طامات
قرار می یابند که بطمع حیات معتقد حضرت عیسی گردیده بودند نه از محبت خدا پس پادریصاحب جواب این اعتراض چه خواهند داد
افاده باید چرا که ازین ترکیب الخ اولاً پادریصاحب این اعتراض حضرت موسی نمایند که با وجود این قباحت باز چرا ایشان صدها
را بیجان کرده شریعت خود را رواج بخشیدند بلکه برجناب باری عز اسمه العیاذ بالله بکلام مذکور معترض شوند زیرا که پیشتر از
توریت معلوم گردید که حقتعالی حضرت موسی را چنین حکم فرموده است لکن در شهرهای این قومها چنان شهرها که یهوه خدای تو
بتو بمیراث میدهد هیچ چیز را که ذیروح باشد زنده مگذار بلکه تو ایشانرا یکقلم نابود نمائی الی ان قال تا ایشان ترا نیاموزند که
کارهای کریهه را که ایشان از معبودهای خود کردند شما را نیاموزند پس مناسب است که از جناب موسی طلب شده بگویند که بسبب
همین تدبیر العیاذ بالله مردمان بلاد دیگر چنین کار را گوش کرده فقط بظاهر از خوف جان معتقد حضرت موسی شدند
و در باطن منکر ماندند ثانیاً از انجیل معلوم میشود که بعض مردم باطناً منکر حضرت عیسی هم بوده اند و در ظاهر فقط معتقد
بودند نه در باطن پس هرگاه با وجود اینکه حضرت عیسی جهاد را واقع ننمودند و با اینکه انصار و اعوان آنجناب نهایت
اقل قلیل بودند باز سد باب نفاق نشد پس اگر بنابر طرز حضرت موسی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم بالکل
ابواب نفاق سد ننمودند پس چه طعن در شریعتهای آنحضرات درینباب چیست در فصل سادس انجیل یوحنا
مرقوم است ثم قال لهم من اجل هذا قلت لكم انه لا يقدر احد ان يقبل الي الا ان يعطي له من الاب من اجل هذه الكلمة
رجع كثير من تلاميذه الى ورائهم ولم يكونوا بعد يمشون معه فقال يسوع للاثني عشر لعلكم ايضا تريدون الانطلاق
اجاب سمعون الصفا وقال يا سيدي الى من نذهب كلام الحيات الدائمة لك قد امنا نحن وعلمنا انك انت المسيح ابن الله
الحي فقال لهم اليس انا الذي انتخبتكم معشر الاثني عشر وفيكم واحد هو شيطان يعني بذلك يهوذا بن سمعان الاسخريوطي
لانه كان من معه ان يسلمه وكان احد الاثني عشر انتهى اکنون ما جواب حصه اخری را شروع مینمائیم و بسبب اینکه آنهمه طویل
الذیل است عبارتهای آن را پاره پاره نقل میکنیم تا که اذهان ناظرین منتشر نشود و خلط در کلام [illegible] نیاید

قوت ثبات تمت اجوبة الحال خلاصه همه سخنهائیکه از دلیلهای معتبر بیان شد اینست سندها
دانشانیهائیکه انبیارا مناسب است آنها بر حضرت موسی و خداوند عیسی از توریت و انجیل ثابت گردید و نزد عقلمندان
و منصفان نبی برحق بودن اینها و در مذهب خدا بودن مذهب اینها مطلق شک نیست چراکه متقی و پرهیزکار بودن
ایشان و قدرت معجزات داشتن و سخنهای پیش گوئی گفتن و مطابق کلامهای پیشین خدا بیان کردن اینهمه امور
برایشان ثابت است و موافق سوال مولوی صاحب از دلیلهای بسیار چند دلیل درین رساله بیان شد از آن دلیلها که
عیسائیان رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را باطل میکنند الحال محمدی عالمان را منصفی کردن
میباید که این دلیلها با موقع و غور لائق اند یا نه و عیسائیان که انکار نبی الله بودن محمد صلی الله علیه و آله و سلم
می نمایند پس درین جا میکنند یا بیجا **جواب خصمات** خلاصه اجوبه سابقه که بتفصیل در مقابل
کلام پادری مذکور مسطور شد اینست که هرچند پیغمبر برحق بودن حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم
السلام در نفس الامر ثابت است لکن پادری صاحب هرگز از نشانها و اوصاف نبوت که در پیغمبران بالضرور
متحقق میباید برای آنحضرت بخوبی ثابت نکرده اند و از انجیل و توریت که بر امور مذکوره استدلال نموده اند
آنهم ناتمام است زیراکه منکرین حضرات مذکورین آنها را کتب منزله من الله نمی‌فهمند و آنچه حالیا مذهب
یهود و نصاری است بودنش مذهب خدا هم ثابت نیست زیراکه اینمردم در اکثر امور مخالف حضرت موسی
و حضرت عیسی هم هستند پس پادری صاحب را لازم است که مذهب خدا بودن این مذهب را ثابت کنند و
از بیان پادری صاحب اصلا پرهیزکاری آنهردو جناب و صاحب معجزه بودن آنهردو عالیجناب و پیشین گو
بودن مطابق کتب سابقه بیان نمودن بنحویکه مسکت منکرین باشند ثابت نشده پس الحال اکنون ضرور
است که امور مذکوره را بطرزیکه عقلا آنرا پسند نمایند بپایه اثبات رسانند الا عجز ایشان از اثبات
امور مذکوره ظاهر و آشکار خواهد شد و هرچه پادری صاحب در مقدمه ابطال نبوت جناب رسالتمآب صلی الله
[illegible] تحریر نموده اند آنرا باجوبه شافیه کافیه مردود و باطل کردیم و بمقتضای بشارات کثیره حقیت نبوت

حقیقت نبوت آنجناب را بدرجه ثبوت رسانیدیم پس حال الاعالمان است عیسویرا انصاف کردن میباید که امور مذکوره

اقرار و اعتقاد سزاوار است یا نه و عیسائیان که آنجناب را پیغمبر برحق نمیدانند بجا میکنند یا بیجا **ترجمہ قول**

بی ثبات چرا که ما مردم در فعلهای وی در قرآن جستجو و دعوی تقوی و پرهیزکاری وی میکردیم که برخلاف

از آن جا بجا یافتیم و بغیر آنها جابجا عیاں است که نبی الله بودن ناممکن است معجزات که سند دوم رسول الله

است در وی یافته نشده بلکه وی خود بارها اقرار کرده است که در من طاقت آن نیست مگر من صرف تعلیم دهنده

اگر چنین است پس کلام وی را چگونه یقین کنیم شما خود دریافت کنید هم چنین پیشین گوئی بروی ثابت نمیشود مگر سخنهای

بسیار نوشت که در کلام های پیشین صحیح مندرج بوده دران از طرف خود سخنها منضم کرده و کلمات طرفداری و حق

بسیار نوشت برای خود زیاده از همه فضیلت داده پیدایش آسمان و زمین از سبب وی شمرده و نور خدا را پیشتر

از خلق الله قرار داده مگر از فعلهای وی صداقت این سخن بهم نمیرسد از رواج مذهب اسلام هم رسالت محمد صلی الله

علیه وآله وسلم وهمه سخنهای وی مشتبه میشوند چرا که آن سخنها لائق الله تعالی قرار نمی یابد چرا که در آنها نفسانی طمع چه

در دنیا و چه در بهشت هم داده اند **جواب حشمات** اینکه پادریصاحب درین عبارت دعوی

کرده اند که ایشان در قرآن و فعلهای آنجناب بسیار جستجو کردند و برخلاف اتقا و پرهیزکاری یافتند پس

غلط صریح است زیرا که از آنجناب هیچ امری خلاف تقوی و منافی پرهیزکاری هیچگاه صادر نشده و نه آیتی

از قرآن مجید بر امر مذکور دال و امور یرا که پادریصاحب منافی اتقا و پرهیزکاری فهمیده اند دران ایشان

خود خطا کرده اند و الا لازم می آید که حضرت داؤد و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب

اینهمه انبیا متقی و پرهیزکار نبوده باشند العیاذ بالله منه و آنکه پادری افاده نموده معجزات که سند دوم رسول الله

است علیهم ایضاً حرف هم ناتمام است زیرا که اگر پادریصاحب معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را با وجود

متواتر بودن آن قبول ندارند نبوت هیچ نبی معجزات را ثابت نتوانند نمود و آنجناب گاهی اقرار این سخن نکرده که مرا

طاقت معجزنمائی نیست و من صرف تعلیم دهنده ام هرچه پادریصاحب در بیمقدمه ذکر نموده منشاء آن محض غلط فهمی است

علاوه برین اگر آنجناب گاهی بر سبیل فقره هم ارشاد کرده باشند پس از قبیل این سخن باید شمرد که حضرت ابراهیم
ارشاد نموده اگرچه من خاک و خاکسترم با آنجمله منکر شدن معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و ذکر
نمودن اینکه باید اصحاب امثال این مقامات در ابطال حقیت آنجناب نوشته در حقیقت حضرت
عیسی علیه السلام اعتراض کردنست که آنحضرت بشارت آنجناب بنبوت ما داده اند چنانچه معلوم کردی و آنکه افاده
فرموده هم چنین پیشگوئی بروی ثابت نمیشود پس برهمین طرز منکرین حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما
السلام هم میتوانند گفت که پیشگوئی شان ثابت نمیشود و بسیار سخنهای ایشان از جانب خود در آن سخنهائیکه
در کتب و صحف سابقه مندرج بوده منضم نموده اند فما هو جوابه فهو جوابنا و آنکه افاده نموده در کلمات طرفداری خود
پیشتر مذکور شد که حضرت موسی و حضرت عیسی نیز سخنهای بسیار بیان کرده اند که طرفداری از آن
ثابت میشود پس منکرین در حق شان هم میتوانند گفت که این سخنهای طرفداری که ایشان در حق خود ذکر
کرده اند حالانکه از فعلهای شان صداقت آن سخنها بهم نمیرسد ازین معلوم میشود که آنحضرات پیغمبران
برحق نبوده اند و افاده نموده که از رواج مذهب اسلام هم الخ برهمین طرز میتوانند گفت که از رواج مذهب موسی هم
رسالت آنجناب و همه سخنها رد میشود چرا که سخنهای شان لایق الله تعالی قرار نمی یابد زیرا که آنجناب
تابعان خود را [illegible] طمع نفسانی داده اند با ایشان ارشاد فرموده که اگر شما اطاعت من خواهید نمود خدا
شما را در همین دنیا چنین زمین خواهد داد که در آن نهرهای شیر و شهد روانست و در آن طعام و مال و
اسباب شما فراوانی خواهد بخشید الی غیر ذلک ترجمهٔ قول لی ثبات و در آخرش انهم
بیان شد که قرآن محمد صداقت خدا را چنانکه در توریت و انجیل مقدس آشکار است باطل میکنند
و سخنهای پیشگوئی آنها را که بر وقت کامل شده دروغ مینماید و بخشش گناه را از اعمال مقرر میسازد
برخلاف کلامهای پیشین خدا و آن کلامهائیکه عیسی مسیح در آن راه و حق و حیات مقرر کرده رفته است
که پس چنانکه [illegible] اصحاب [illegible] القول است اختلاف از روی [illegible] ازین سبب [illegible] عقل قرآن برحق [illegible]

خدا نمیتوانند شد و محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قرار می یابد از اجرای مذهب اسلام هم ظاهر است که آن مذهب
مذهب خدا نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانیست پس کدام ذیهوش و عقلمند بود که چنین مذهب را مذهب خدا میتواند گفت
عیسائیان را یقین نیست که هیچ اهل اسلام تا امروز از منصفی دریافت نموده مذهب اسلام را قبول کرده است چنانکه
عیسائیان معتقد جمیع انبیا هستند و صحیفهای ایشان را کلام خدا فهمیده بران عمل میکنند همچنان محمد صلی الله
علیه وآله وسلم را هم رسول فهمیده و قرآن را کلام الله باور میکردند بشرطیکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم آن سند
داشتی و قرآن مطابق کلامهای سابق خدا نه برخلاف آن خبر دادی **جواب جستمات** در رساله
بتفصیل مذکور شد که قرآن مجید اصلا صدق خدا را باطل نمیکند و پیشین گویی انبیا را دروغ نمیگرداند پس آنچه
پادری ذکر کرده ساقط از معرض اعتبار است و بطلیت اعمال بحصول بخشش از شریعت موسویه و عیسویه
هم ثابت است زیرا که آنحضرت هم طاعات و عبادات و امور خیر را مقرر فرموده اند پس طعن کردن بر جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بسبب امر مذکور بیوجه است اینکه پادری صاحب ادعا مینمایند که امر مذکور منافی کتب سابقه
است پس تا همینکه بتفصیل آن را بدرجه اثبات نرسانند کلام شان قابلیت قبول ندارد افاده پادری
پس چنانکه الخ هرگاه که بیشتر از بیانات واضحه ما ظاهر و آشکار شد که هرگز قرآن مجید صادق القول نبود
خدا را باطل نمیکند و کتب سابقه را دروغ قرار نمیدهد و از فصاحت و بلاغت و نظم عجیب وجه بدان ظاهر
و عیانست که کلام انسان نیست پس بر او کلام خدا انگاشتن و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
را رسول بحق نفهمیدن صریح بی انصافی است افاده پادری و از اجرای مذهب اسلام الخ هم چنین حکما و علما
هم میتوانند گفت که از طریقه اجرای مذهب عیسوی هم ظاهر که آن مذهب مذهب خدا نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانی
است چراکه ایشان مردم را بسیار طمع دنیا داده اند و هر که مخالفت شان کرده وی را بیجان نموده اند پس کدام
ذیهوش و عقلمند چنین مذهب را مذهب خدا میتواند گفت والجواب الجواب افاده پادری و عیسائیان را یقین نیست الخ
اگر یهود بگویند ما را یقین نیست که کسی از عیسائیان تا امروز با انصاف دریافته مذهب عیسوی را قبول کرده است

چنانچه موسائیان اعتقاد جمیع انبیا کردند و صحیفهای ایشان را کلام خدا شمرده بران عمل نمودند همچنان عیسی را
هم رسول حق میفهمیدند و کلام الله بودن انجیل را قبول میکردند بشرطیکه عیسی آن سندها را داشتی و در
انجیل خبرهای نامطابق با کتب سابق مثل دعوی ابنیت و الوهیت وغیره بیان نکردی پس هر چه صاحبان
جواب این کلام با آن صاحبان خواهند داد همان جواب را از طرف ما هم بفهمند **ترجمه قول
بی ثبات** پس بسیار مناسب است که همه اهل اسلام هم تحقیقات این سخن بکنند و یقین
است که اگر ایشان از خدا مدد خواسته از منصفی دریافت نمایند پس الله تعالی این سخن را بر ایشان آشکار
خواهد کرد که محمد نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادق القول نبود و نه رسول آن خدا بوده که بهتری خلق خود را
میخواهد نه رسول آنکه از پاکیزگی خوش است و خود پاکیزه است نه رسول آن خدا اینکه خلق الله را محبت میفرماید
جواب حقیقت هرگاه که ما حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و بطلان ادله
منکرین را بخوبی ثابت کردیم پس ما را هم مناسب شد که بطرز پادری صاحب بگوئیم پس بسیار مناسب است که
جمیع عیسائیین هم تحقیقات این امر بکنند و البته اگر ایشان بنیت خالص از خدا مدد خواهند خواست و
با نصاف دریافت خواهند کرد الله تعالی این امر را بر ایشان آشکار خواهد کرد که محمد صلی الله علیه و آله
و سلم نبی صادق القول و رسول خدای صادق القول بوده و فرستاده همان پروردگار بوده که بهتری
خلق خود میخواهد آن پروردگاریکه حضرت موسی و حضرت داود را مبعوث نموده ایشان را برای ترویج
دین حکم فرمود که مخالفان خود را یک قلم قتل و هلاک کنند و رسول و پیغامبر آن خداوند بوده که از پاکیزگی
خوش است خود پاکیزه است و خلق الله را محبت میفرماید لکن اینکه بوقت مصلحت عذاب هم نازل کرده گناهگار
هزار بار را از جماعت خود هلاک مینماید چنانچه خود پادری صاحب اقرار و اعتراف این امر در فقرات آینده نموده
ترجمه قول بی ثبات مگر این سخنها از قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم برخلاف
آنست چرا که از آنها پاکیزگی خدا ثابت نمیشود **جواب حقیقت** هرگاه از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و

و آله وسلم هیچ قولی و فعلی که منافی اکبریت حق تعالی باشد صادر نشده چنانچه پادریصاحب بیشتر ذکر کرده است جوابش اینجا مذکور شد ترجمه

قول فی ثبات و در مقدمه بخشش گناه عاصیان از بدن سزا رسانیده الله تعالی العزیز

قرار میدهد اگرچه از کلام خدا ثابت است که از سزای گناهان فرشته ها محفوظ نمانده اند بلکه از بهشت بیرون کرده در آ

تاریکی دوزخ انداخته شده و اگرچه الله تعالی از سبب گناه در زمانه نوح تمام جهان را غارت کرده و چند شهرهای

ولایت کنعان را از آسمان نار و کبریت بارانیده خاکستر نموده پس با وصف اینهمه محمد صلی الله علیه و آله وسلم

گنهکاران را بغیر سزا شفاعت داده صداقت خدا را باطل نمود **جواب حقیقت** اصلا هرگز

جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم این را ارشاد نموده که هیچ عاصی از عذاب نخواهد رست بلکه مشهور و معروف

است انما خلقت النار لمن عصى الله ولو كان سيدا قرشيا والجنة لمن اطاع الله ولو كان

عبدا حبشيا پس امر مذکور که پادریصاحب بغیر منصف بودن خدا را تفریع فرموده با شبهه های باطل علی الباطل

است تا اینکه پادری ذکر کرده که از کلام خدا ثابت است که از سزای گناهان فرشته ها محفوظ نمانده اند و از بهشت

در تاریکی دوزخ انداخته شده پس ارباب انصاف ملاحظه نمایند که دیگر کدام تذلیل و تحقیر ملائکه الله ازین خواهد بود

که عیسائیان ایشان را عاصی و فاسق و فاجر میدانند و قائل این امر میباشند که بعضی از ایشان از بهشت اخراج شده اند

و در تاریکی جهنم انداخته شده پناه میطلبیم از چنین اعتقاد فاسد منزه میدانیم تمام ملائکه معصومین را از گناه و فسق و فجور

حاشا که چنین بهشت خدا بوده باشد سبحان الله اگر ملائکه مرتکب عصیان میشوند پس انبیا اینکه ایشان از جانب خدا

با بنیان رسانیده اند لائق اعتماد و اذعان باقی نمانند و بنیان نبوت و رسالت منهدم گردد و نیز خصمانه دارند که

پادریصاحب امر مذکور را ثابت نکنند کلام شان از پایه قابلیت قبول ساقط است ثانیا عیسائیین البته قائل این امر اند

که تمام فساق و فجار بغیر او بدون حصول عذاب بغیر اینکه عبادتی و طاعتی و امر خیری را واقع کنند داخل بهشت

خواهند شد و بکید و کوشش از عذاب محفوظ خواهند ماند پس کمال تعجب است که خود شان که اعتقاد به چنین امور

نموده خدا را منصف قرار میدهند و صدق آن پروردگار صادق القول را باطل میکنند بنا حق تهمت

امور مذکوره جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مینمایند العیاذ بالله من غلبة العصبیة والهوی بالجمله
برایشان تقدیر خود بفهمند که بهر کیا از نزای گناهان فرشتها محفوظ نمانده اند بلکه از بهشت در تاریکی دوزخ و
عذاب انداخته شده و هرگاه که الله تعالی از سبب گناه در زمان نوح اکثر مخلوقات خود را غرق نموده و چند
شهرهای ولایت کنعان را از آسمان آتش و گوگرد بارانیده خاکستر نموده پس فساق و فجار اهل ملت عیسویه چگونه
از عذاب محفوظ خواهند ماند **ترجمه قول بی ثبات** مکرر در شریعت و انجیل فرموده است
لعنت بر آنکسی که بر هر سخن عمل نمیکند اگر آن شریعت را الله تعالی کامل نماید پس وی صادق القول چگونه
قرار یابد **جواب حشمات** ما که این انجیل تا زاکتا ... را من الله نفهیم زیرا که از نظم و نسق آن
ظاهر و آشکار است که منزل من جانب الله نیست مگر شمار البته عمل بر آن ضرور پس درین هنگام بیان
کنید که هرگاه عیسائیین شتر را حلال میدانند و خوک را نوشجان میفرمایند و از امر اختتان اعراض و انکار
دارند حالانکه خدا در توریت بکمال تشدد حکم از حیز فرموده است از هر دو امر اول بنهایت ممانعت نموده
پس ایشان از لعنت چگونه محفوظ خواهند ماند و هرگاه که عیسائیین بر امور مذکوره شریعت موسویه را کامل نکردند
پس آیا ایشان صادق القول بودن خدا را باطل کردند یا نه **ترجمه قول بی ثبات** مکرر
در انجیل مقدس خبر داده است که الله تعالی چگونه صادق است و چنان وی گنهکاران را خواهد بخشید
چرا که در یک مقام کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح عوض گنهکاران لعنتی شد تا که ما مردم از سبب وی
خدا رهنت باز قرار یابیم **جواب حشمات** اولا انجیل مقدس بودن این انجیل خود را ثابت
باید بعد از آن خبر این خبر خواهید داد ثانیا از این لعنتی شدن برای بخشش عیسائیین صاف ظاهر میشود که
حضرت عیسی از آنجا که العیاذ بالله بزعم باطل نصاری ایشان را لعنتی نموده جدا بوده اند و ایشان ثابت
میشود که آنجناب خود خدا نبوده زیرا که لعنتی شدن اقبح قبائح و بدترین امور است نعوذ بالله در مباحث
سابق اقرار نموده که خدا از جمیع قبائح منزه و پاکیزه است تا که کدام ظلم و چه بی انصافی از این زائد خواهد بود که خدا

خدا معاذ الله آنجناب را که معصوم و بیگناه بوده اند بعوض گناهکاران لعنتی ساخت سبحان الله و عیاذا
با وجود نسبت کردن چنین بی انصافی بجانب خدا ابا ز چگونه بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم تهمت
اسناد امر مذکور طعن و تشنیع میکنند شاید تا حال این شعر سامعه خراش نشنیده که هر که حال عیب خویشتن ست
طعنه بر عیب دیگران چه زند ملاحظه بکنید که نصاری بجانب آنجناب معصوم و مطهر برای منفعت خود
نسبت لعنتی گردیدن العیاذ بالله منه مینمایند و چنین اقبح قبائح را بر آنحضرت روا میدارند لکن اهل اسلام
را اینقدر پاس و لحاظ تعظیم و توقیر آنجناب است که هرگز چنین امور مستقبحه را بجانب آنجناب نسبت نمیکنند
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا پس اکنون اهل انصاف بیان فرمایند که تابع حضرت عیسی اهل اسلام
اند یا حضرات نصاری **ترجمه قول بی ثبات** ازینجر فهمانباید که نزد اهل اسلام ثابت بشود
که عیسائیان نه از محمد صلی الله علیه و آله وسلم نه از هیچ اهل اسلام بغض میدارند مگر صرف ازین طریقه که وی
مقرر کرده است و بهلاکت میرساند چرا که آن طریقه از خدا و از محبت و از عقل و از سلامتی و نجات برخلاف
است **جواب حشمات** ازینجا ثابت شد که اگر عیسائیان از پیغمبر ما و از ما بغض و عداوت
ندارند پس اینقدر دانی مرتبه شناسی ایشان است حقتعالی بعوض این مر ایشان را توفیقات نیک عطا
کند و الحق که ایشان اینقدر حق را شناختند که ما قابل بغض و عناد نیستیم لکن اکنون از ایشان امید است
که سلوک مسلک انصاف را اختیار کرده مقر و معترف حقیت این طریقه حق هم بشوند و از بغض و عناد
این صراط مستقیم توبه و انابت نمایند زیرا که این طریقه همانست که حضرت عیسی خبرش در انجیل داده است
و هرگز این طریقه بهلاکت نمیرساند و اصلا از عقل و محبت خدا و نجات و سلامتی بعید و برخلاف نیست
چنانچه از اجوبه سابقه این امر بخوبی ظاهر و آشکار میگردد **ترجمه قول بی ثبات** وجودتان
ای مسلمانان اگر اکنون منصفی کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که این مذهب عیسائیان را
بحضور خدا هرگز نفیتاند رسانید **جواب حشمات** مطابق همین کلام ما هم میگوئیم که بعد ان

ادلهٔ واضحه و اجوبهٔ بسیار با صواب که در سه تتمه آنها را بیان نموده ایم خود تان ای گروه ملت عیسویه اگر انصاف
کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که این مذهب شما با وجود اینکه در اعتقادات شما داخل است که سه خدا
موجود اند و حضرت عیسی برای منفعت خود معاذ الله لعنتی میگردید حالانکه امر اول صریح مستوجب شرک و امر ثانی صاف
مستلزم اهانت و تذلیل حضرت عیسی است الی غیر ذلک من الاعتقادات الفاسده که کیفیت تمامیان ایشان بلکه تکلیف را بحضور
خدا و سعی و عمل بیهوده رسانید **ترجمه قول بی ثبات** پس عزیزان عیسائیان الزام نه دهید که
رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ابطال میکنند مگر خود را الزام دهید که بغیر دریافت کردن حقیقت چنین
سخنها شنید **جواب حسنات** چرا ما خود را الزام بدهیم ما که بخوبی دریافته معتقد حقیقت نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم شده ایم و از دلیلهائیکه نزد شما حقیقت نبوت انبیای سابقین ثابت شده است بهمان
همان دلائل خواه به بهتر از آن نبوت آنحضرت نزد ما ثابت شده و چگونه عیسائیان بغیر فهم را در معتقد ما الزام نه دهیم
حالانکه ایشان صریح در این باب غفلت و بی انصافی مینمایند **ترجمه قول بی ثبات**
از سبب همچنین غفلت و ناانصافی هزارها و کرورها هندوان و اسمهای دیگر هلاک شدند و از همین سبب بعضی معاف
نشود کرورها محمدی هلاک گردیدند و شما از غضب آینده محفوظ نخواهید ماند اگر از خوف و از تامل و انصاف
دریافت کرده مذهب حق را که در توریت و زبور و کتابهای انبیاء و در انجیل مقدس مندرج است آنکه از زمانه آدم
شروع شده تا زمانه آخری قائم خواهد ماند قبول نخواهید نمود **جواب حسنات** با هم مناسبت تصادق یا
پادریصاحب برای ما وعظ و نصیحت بر همین طریق میگوئیم که از سبب همچنین غفلت و ناانصافی که عیسائیان آنرا شعار
و دثار خود کرده اند هزارها و کرورها هنود و اسمهای دیگر برباد و هلاک شدند و از همین سبب بعضی معاف
نشود کرورها عیسائیان هلاک گردیدند چنانچه قلع و قمع یهود و آنچه در عهد کرامت عهد جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردیده اظهر من الشمس و ابین من الامس است و آنچه در بعضی عهود
حال عیسائیان شده اکثر در تواریخ مندرج و قطع نظر از آن همیشه در زمان سابق عیسائیان از دست یهود

نجات دهنده که الله تعالی وی را مثل دیگر پیغمبران از روز ازل مقرر نموده است یعنی عیسائی که بمسیح ایمان بیارند ایشان را
بنده مقبول خدا بفهمید و بسبب آن هیچ بدی و حقارت بجانب ایشان نکنید و آن یقین بکنید که آنجناب خبر داده است خدا بر همه مقبولان
و برگزیدگان برای آشکار ساختن دین ابراهیم داده بود اکنون هم جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بر آنجناب هم ایمان بیارید تا که از
بخشش خدا وارث نجات بشوید امید عاهای مردمان بجهت عیسائیان و جمیع باشندگان هندوستان و تمام اقوام
و قبائل جهان است خدا یادی تان باد در مقام جواب کلام پادری صاحب تمام رسید الحمد لله علی نعمائه والشکر علی الائه
اکنون امری که واجب العرض است بخدمت عیسائیان معروض میشود **نصیحت نامه** هرکسی که از صاحبان ملت
عیسویه این رساله را ملاحظه کند و بر مضامین جلیله او مطلع شود دل وی را این امر لازم است که بمقتضای الحق احق
بالاتباع از القید عادت و محبت دین آبائی دست بردار شده از رهگذر انصاف بجان و دل باعتقاد کامل مقر و
معترف حقیقت دین جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بشود چرا که در حقیقت این دین هیچ مقام شک و اشتباه
نمیباشد و اگر احیانا از این امر اعراض و انحراف کرده متوجه ابدی بشود پس در خدمت وی این التماس است که چنانچه ما خود را در این
رساله از درشتی باز داشته ایم همچنین وی هم هیچگونه درشتی و خشونت را در رساله خود مندرج نکند والا عصبیت و بی انصافی وی نزد جمیع
منصفین ظاهر و آشکار خواهد گشت و علی هذا القیاس کسی که متوجه امر مذکور شود بر وی واجب و لازم است که مضامینی که ما آنها را در رساله
خود مندرج کرده ایم جواب آنها علیحده علیحده بتفصیل ذکر فرماید و جواب هیچ کلام را فروگذاشت قلم انداز ننماید و اگر نه بر ارباب انصاف
عاجز بودن آنکس از تحریر جواب ثابت خواهد گردید بلکه در صورت تحقق ضرورت شدیده بار دیگر اراده جواب هم بخواهیم نمود پس بر شخص در سببه
ابواب است خواهد شد بالجمله محرر جواب این رساله جلیله را ملحوظ داشتن رعایت امور مذکوره فرض و متحتم است از آنجناب مجیب الدعوات امید عا و التجا است که از
مضامین حقیقت آگین این رساله صاحبان ملت عیسویه را مع تمام اقوام و قبائل بهره مند سازد و بر همه آنها از رحمت و عطوفت خود ابواب هدایت را مفتوح فرماید
و اکنون ما این رساله را بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی ختم میکنیم چنانچه آغاز آنرا با مور مذکوره شروع نموده ایم پس میگوییم الحمد لله
علی جزیل النعم و العطایا و الصلوة علی نبینا محمد و آله سادات البرایا **تمام شد** رساله تائید المسلمین فی
اثبات نبوة خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین